



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پراشیدہا ذالکفار

مہین

عقائد اہلسنن فی تہذیبہ محمد علی بن عبدالمطلب

مجلد ۱، ۱۳۱۶ھ

تصحیح

سید صدیق رحمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راد شبهات الكفار

نویسنده:

سید مهدی رجایی

ناشر چاپی:

انصاریان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۹ | راد شبهات الکفار |
| ۹ | مشخصات کتاب |
| ۹ | اشاره |
| ۱۵ | تعریف نبوت |
| ۱۵ | خواص سه گانه نبوت |
| ۱۶ | اقسام انبیاء و مرسلین |
| ۱۷ | مستحق منصب نبوت |
| ۱۸ | نزول وحی بر انبیاء و کیفیت آن |
| ۱۸ | ظهور معجزه بر دست رسول |
| ۲۰ | جواب از اشکالات وارده بر معجزه انبیاء |
| ۲۴ | فرق میان معجزات و کرامات |
| ۲۴ | غرض و غایت بعثت انبیاء علیهم السلام |
| ۲۸ | جواب از تشکیک منکرین نبوت |
| ۳۱ | اثبات نبوت خاصه |
| ۳۲ | بحث اول: در ذکر ملت یهودان و شکوک و اباحت موروده بر آن |
| ۳۲ | اشاره |
| ۳۳ | نور اول تعریف یهود لغه و اصطلاحاً و منشأ وجود آن |
| ۳۵ | نور دوم مرام یهود در پیغمبری حضرت موسی علیه السلام و شریعت او |
| ۳۶ | نور سوم معجزات حضرت موسی علیه السلام |
| ۳۷ | نور چهارم شریعت حضرت موسی علیه السلام |
| ۳۹ | نور پنجم اعتراضات وارده بر یهود و جواب آنها |
| ۴۱ | تحقیقی در تحریف تورات و عدم آن |
| ۴۷ | جواب از مزخرفات موجود در تورات |

- ۴۸ جواب از وجوه دالّه بر تحریف تورات
- ۵۱ جواب از علت خلو تورات از ذکر ثواب و عقاب
- ۵۴ وجوه دالّه بر نسخ شریعت حضرت موسی علیه السلام و جواب از آنها
- ۵۷ نور ششم تحقیق در نسخ تورات و عدم آن
- ۵۸ فایده معرفی اجمالی أسفار تورات
- ۶۱ بحث دوم: در بیان ملت نصارا است
- ۶۱ اشاره
- ۶۱ نور اول تعریف لغوی و اصطلاحی کلمه نصارا و عیسی و مسیح
- ۶۲ نور دوم تاریخ ولادت حضرت مسیح و وقایع حین ولادت
- ۶۵ نور سوم اعتقادات نصارا درباره حضرت عیسی علیه السلام و غیر آن
- ۶۷ نور چهارم بعضی عقاید نصارا در توحید و غیر آن
- ۷۱ نور پنجم شبهات وارده بر نصارا در اعتقاد به اقامیم ثلاثه
- ۷۵ نور ششم ابطال مقاله نصارا در الهیت مسیح
- ۷۸ نور هفتم جواب از بعض مزخرفات نصارا
- ۸۶ نور هشتم ذکر اسامی و معجزات جمعی از تابعان حضرت عیسی علیه السلام
- ۹۸ بحث سوم: در ذکر ملت اسلام
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ نور اول تعریف اسلام و بیان نسب مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۰۰ نور دوم تاریخ ولادت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اجمالی از زندگانی آن حضرت
- ۱۰۶ نور سوم ذکر مجملی از شریعت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۰۹ نور چهارم استدلال بر صحت نبوت و رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۱۱ نور پنجم مبدأ اشتقاق لفظ قران و وجوه اعجاز آن
- ۱۲۱ نور ششم اشکالاتی که بر صحت ملت اسلام وارد شده و جواب از آنها
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ شک اول :
- ۱۲۲ شک دوم :

- ۱۲۲ شک سوم :
- ۱۲۸ شک چهارم و پنجم
- ۱۲۹ شک ششم
- ۱۳۰ شک هفتم :
- ۱۳۲ نور هفتم جواب از شبهات اهل کتاب بر دین اسلام
- ۱۷۳ نور هشتم اقسام و انواع معجزات پیغمبر اسلام
- ۱۸۴ نور نهم جواب از شبهات و اعتراضات کفار بر پیغمبر اسلام
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ اعتراض اول :
- ۱۸۶ اعتراض دوم :
- ۱۸۸ اعتراض سوم :
- ۱۸۹ اعتراض چهارم :
- ۱۹۲ نور دهم مشتمل بودن قرآن بر علوم اولین و آخرین
- ۱۹۹ خاتمه در ذکر بعضی از مطاعن و اباحت وارده بر طایفه یهود عنود
- ۱۹۹ اشاره
- ۱۹۹ سهم اول در باب طعنی که وارد است بر آنها در باب نسخ شریعتها
- ۲۰۱ سهم دوم الزام یهود در اثبات نبوت پیغمبر اسلام
- ۲۰۲ سهم سوم در ذکر آیاتی که در تورات معرف دلالت بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کند که یهود و نصاری انکار او نمی توانند کرد
- ۲۰۳ سهم چهارم در اشاره به مواضعی که در آنها اشاره به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده است در تورات
- ۲۰۵ سهم پنجم یهود آدعا می کنند که از میان همه مردمان برگزیده و محبوب خداوند عالمیاند
- ۲۰۶ سهم ششم در ذکر بعضی از کفریات و هذیانات یهود
- ۲۰۹ سهم هفتم در بیان شمه ای از هرزه ها و عقاید یهودان
- ۲۱۲ سهم هشتم دشمنی یهود با اهل اسلام
- ۲۱۴ سهم نهم در ذکر بعضی از حماقت ها و جهالت ها و کفرهای یهود
- ۲۱۵ سهم دهم بعضی هرزه گی های یهود
- ۲۱۸ خاتمه در ذکر مختصری از اصول خمسه دین ملین

- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ آغاز اول: در توحید است
- ۲۲۰ آغاز دوم: در بیان اصل دوم که آن عدل است
- ۲۲۲ آغاز سوم: در اصل سوم است که آن نبوت است
- ۲۵۰ آغاز چهارم: در اصل چهارم است که امامت و خلافت است
- ۲۷۰ آغاز پنجم: در اصل پنجم است که اعتقاد به معاد و حشر اجساد است
- ۲۸۷ قصیده لطیفه و حکایه ظریفه
- ۲۹۳ درباره مرکز

راد شبهات الكفار

مشخصات كتاب

سرشناسه: آقا محمدعلی کرمانشاهی، ق ۱۲۱۶ - ۱۱۴۴

عنوان و نام پدیدآور: راد شبهات الكفار / تالیف محمدعلی بن وحید بهبهانی؛ تحقیق مهدی رجائی

مشخصات نشر: قم: موسسه انصاریان، ۱۴۱۳ق. = ۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری: ص ۲۸۸

فروست: (منشورات موسسه علامه مجدد وحید بهبهانی ۲)

شابک: بها: ۲۰۰۰ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: اسلام -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: رجائی، مهدی، ۱۳۳۶ - ، گردآورنده و مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۲۸/۴ ۲۷۲/۲ ۱۳۷۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۵۲۳۷

ص: ۱

اشاره

این کتاب را چنانکه خود در مقدمه می گوید بنا به تقاضای «فتحعلیشاه قاجار» و در پاسخ به سؤالات وی تدوین نموده است . در این کتاب - که با قلمی روان و گیرا (نسبت به زمان تألیف یعنی دوست سال قبل) و بسیار مستدل و متقن مرقوم آمده - ابتدا پیرامون مسأله نبوت و اثبات ضرورت ارسال پیامبران و رفع اشکالات وارده بر وحی سخن رفته ، آنگاه به نقادی و بحث در دو آئین آسمانی یهود و مسیحیت و نسخ آنها می پردازد ، و سپس اساس مقصدش را که همان نبوت خاصه و رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم می باشد با گفتگوی جامعی درباره اعجاز قرآن و رد اشکالات آن به اثبات رسانیده ، و در پایان کتاب هم به طور موجز و کوتاه اصول پنج گانه دین را که مورد اتفاق همه ادیان آسمانی است با شیوه لطیف و مبرهن بیان می نماید . امید آنکه نشر این اثر کمکی باشد برای دانش پژوهان و علاقمندانی که در این رشته زحمت می کشند و دست اندر کار تألیف و تدوین مسائل اعتقادی اسلام می باشند ، چه اینکه با کنکاش و فحوص در این کتاب که نوشته یکی از ارکان علم و نبوغ است دروازه های نوینی از استدلال و برهان به روی اهل تحقیق گشوده می شود . در پایان از درگاه خداوند متعال عزّ اسمه مسئلت داریم که ما را در این مهمی که آغاز کرده ایم یاری نماید . والسلام علیکم وعلی جمیع عبادالله الصالحین . مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی رحمه الله مرکز تحقیق نشر و آثار فقهاء امامیه

بسم الله الرحمن الرحيم أحمدته على نواله ، مصلياً على أحمدته وآله ، التابعين لفعله وقاله ، ظرایف طرایف فصحای شیرین مقال ، ولطایف طوایف اهل دانش و کمال ، ورغاید غراید ارباب الباب و بال ، و نقل مجالس مجالس انجمن بیان ، و شهدبخش کام و دهان اهل لسان ، حلاوت حمد و شکر ، شکر لطیفی است که کام زبان نکته دانان را از شهد بیان نکات معانی بدیعه آنآ فناً حلاوت افزوده ، و همواره به مفتاح منقار طوطی ناطقه ابواب دکاکین شکرریزی بر روی شربت نوشان قند مکرر سخنوری گشوده ، خالقی که به احسان بسیار «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (۱) و به الطاف بیشمار «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ» (۲) به تن انس هم انس و جان را به کام زبان ریخت شهد بیان را جل جلاله و عم نواله . و هزاران تحف صلوات طیبات ، و هدایای تسلیمات زاکیات ، نثار روح پرفتوح مقدس شاهنشاه کشور رسالت ، و آفتاب جهانتاب اوج سپهر جلالت ، عندلیب هزارستان گلستان بلاغت و فصاحت ، یوسف مصر صباحت و ملاحت ، سید انبیاء و سند اصفیاء محمّد

ص:۳

۱-۱ . سورة الرحمان : آیه ۳ - ۴ .

۲-۲ . سورة الرحمن ، آیه ۱۵ .

مصطفی، به آل امجاد آن سرور اوتاد، و هادیان طرق رشاد، و شافعان معاد عباد باد. وبعد: چنین گوید مذهب قاصر جانی محمد علی بن محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی؛ بَلَّغَهُ اللهُ مِنْتَهیْ الْأَمَالِ وَالْأَمَانِ: که در زمانی سعید، و اوانی چون صبح عید، که از تقدیرات و تفضلات سبحانی، در دارالسلطنه طهران - صینت عن طوارق الحدثان - به شرف صحبت خاقان، رضوان مکان، خلد آشیان، سمی نبی سرور انبیاء، که نازد به نامش زمین و سما مشرف بود، بندگان اجلال و اقبال همعنان، سلیمان نشان، قیصر پاسبان، دارا دربان، تاجدار فلک اقتدار، سلطان فتحعلی شاه قاجار، لازال ضلال دولته علی رؤوس الاخیار والاشرار، والصغار والکبار، که الان حسب الارث عم نامدار، بر سریر خلافت مصیر سلطنت و جهاننداری متمکن است، از این داعی - دوام دولت ابد مدّت - استفسار بعضی از مسائل فرموده بودند، و داعی حسب الأمر به جواب آنها پرداخته، ظرایف و لطایف دیگر به آن ها منضم ساخته، و آن را مسمّی به ظرائف نموده بود، و تاریخش به (هی ظرائف) مناسب بلکه ضرور نمود. و از جمله ظرایف آن که جمل ضرور با تاریخ مذکور ثانی اثین بود، بلکه چون به غور رسی، واز سر دروغ بگذری به دو تاریخ دیگر برخوردی، لکن به تقریب فرقت از خدمت با بهجت آن نور چشم اوتاد بعد از تحریر دو سه جزوی نوشتن باقی به تأخیر افتاد، تا آن که در این اوان سعادت اقتران، بعد از اتمام رساله خیراتی (1)، در اظهار و ابراز مبارز با قبایح و فضایح فرقه هالکه ردیه صوفیه، از قبیل

ص: ۴

۱- ۱). این رساله اخیراً بحمدالله در دو جلد به وسیله مؤسسه علامه وحید بهبهانی قدس سره با تحقیق این جانب منتشر گردید

قول حق تعالی «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (۱) به عوض ظرایف شروع شد در لطایف اباحت ملل ثلاث ،
أعنى : يهود ، و نصارا ، و اسلام ، و دفع و رفع شكوك و اوهام و تحقيق مطالب و مآرب آنها ، به نقض و ابرام بر نهج رشد و
سداد ، منحرف از طريق عوج لجاج و عناد ، در ضمن مقدماتى و سه بحث و خاتمه ، نسال الله حسن الخاتمه ، بالمصطفى
والمرتضى وابنيهما والفاطمه . وتسميه آن به رادّ شبهات الكفار مناسب نمود ، و نظر به قصور قاصر عدد جمل اسم با تاريخ
تأليف به يكى قاصر بود ، زيرا كه ابتداء در يوم الاحد ثامن شهر شوال ختم بالخير والاقبال سنة هزار و دويست و پانزده از
هجرت مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم نقاب اختفا از چهره گشود ، لكن بعد از تأسف و تحسر بر نقص كمال عدد دريغا
معين و ممد ، و تلقيش به رغايد و غرايد مشيد و مؤكد گرديد ، و من الله الاعانه فى التوفيق و التأييد والتسديد ، مبتدأ بذكر
قصيده فى مدح السلطان الأعظم والخابان الافخم : گشوده حق از رحمت جاودانى

ص: ۵

اما بعد : بدان ایدک اللہ تعالیٰ بالتوفیق وسقاک رحیق التحقیق ، کہ آدمیزاد در اول خلقت و بدو میلاد ادراک غیر نفس خود نمی کند ، بعد از آن واهب بی منت به او قوا و حواس خمس ظاهرہ عنایت می فرماید ، کہ آن حاسہ لامسہ و ذائقہ و شامہ و سامعہ و باصرہ است . پس ادراک می کند با لامسہ بسیاری از چیزها ، مانند سردی و گرمی و زبری و نرمی و تری و خشکی و امثال اینها ، و بہ ذائقہ طعم و مزہ مطعومات و مشروبات عادیات و غیرها ، و بہ شامہ بویہای بودارها ، و بہ سامعہ صداها و بہ باصرہ رنگها . و ہر یک از این حواس قاصر است از ادراک مدرکات دیگری ، بلکہ مدرک آن کالمعدوم است نزد مدرک دیگری ، مثل رنگ نزد لامسہ ، و صدا نزد باصرہ ، و ہکذا غیرہما ، و ہر گاہ انسان از عالم محسوسات ظاہرہ ترقی نماید ، حق تعالیٰ در او قوت ممیزہ خلق

می فرماید که به آن ادراک چیزی می نماید که به حواس ظاهره مدرک نمی شود ، و این قوت در بیشتر قریب به هفت سالگی ، و در بسیاری پیشتر به هم می رسد . و چون قوت ممیزه در او ترقی کند که به آن ادراک بعضی از واجبات و ممکنات و ممتنعات نماید آن را قوت عاقله گویند .

تعریف نبوت

دیگر آنکه نبوت یعنی پیغمبری طور دیگری است وراء طور عقل ، که به آن گشوده می شود چشمی معنوی دیگر که به آن مشاهده می کند امور غیبیه و چیزهای گذشته و آینده و اموری دیگر که قوت عاقله غیر انبیاء عاجز است از ادراک آنها ، مثل عجز قوت ممیزه از مدرکات عاقله ، و قوت حاسه از مدرکات ممیزه ، و از این جهت بعضی از عقلا از مدرکات نبوت ابا می نمایند ، و آن را مستبعد می شمارد ، پس گمان می کند که در نفس الأمر چنین امری امکان ندارد ، مانند عدم ادراک کور و کر و انین رنگ و صدا و لذت جماع را .

خواص سه گانه نبوت

دیگر از برای نبوت سه خاصه است : اول : در قوت جوهریه نفس پیغمبر که به آن تأثیر می کند در مواد عالمیان و نفوس دیگران به ازاله صورتی و ایجاد غیر آن و تبدیل عرضی به عرضی از به غرضی . دوم : در قوت نظریه او ، که صفا به هم می رساند که مستعد قبول علوم از مبداء فیاض می شود ، پس از برای او معقولات منکشف می گردد در زمان کمی بدون تعلمی از بنی نوعش از آدمی یا غیر آدمی .

سوم: آن است که بر مغیبات واقف می شود در هر دو حال بیداری و خواب به کیفیتی که شک در آن نکند، و ظنّ و وهم مخالط حکم به صحّتش نشود، و مانند منامات صادقۀ دیگران نباشد، زیرا که آنها به صحت خوابهای خود گمان می کنند و یقین به آن ندارند بعد از آن از جملۀ پیغمبران پیغمبری است که از برای او این هر سه خواص جمع است، و از برای جمعی همین دو تا، و از برای برخی همین یکی است و گناه باشد که از برای یکی همین اطلاع خوابی باشد و از برای دیگری از هر سه چیز ضعیفی به هم رسد. و این حقیقت و ماهیت نبوت است.

اقسام انبیاء و مرسلین

دیگر بعضی از انبیاء می باشند که آنها را بعلاوه نبی رسول هم می گویند، که از جانب حق تعالی مأمورند که خبرها از خدا به خلق رسانند بدون واسطۀ انسانی میان آنها و خدا، به اینکه واسطه نباشد مطلقاً یا باشد لکن از غیر آدمها، مثل ملکی از ملکها، یا نفسی از نفوس، یا عقلی از عقول بنابر اصطلاح حکماء و بعضی از انبیاء مبعوثند به شریعت عامۀ شاملۀ همه مکلفان از جنیان و آدمیان، مانند حضرات نوح و ابراهیم و محمّد خاتم پیامبران به اجماع همه مسلمانان، به حضرت موسی و عیسی و آدم ابوالبشر علی الخلاف المشتهر که بعضی مختص می دانند شریعت آدم را به اولادش، و شریعت موسی را به بنی اسرائیل و قبط، و شریعت عیسی را به بنی اسرائیل فقط، و عموم اشهر و اظهر است در هر شش نفر، و باقی صاحب شریعت خاصه نیستند، بلکه سایر پیغمبران مبعوثند

به شرایع همین شش پیغمبر مذکوران ، و بعضی از آنها مبعوث نشده اند مگر از برای اخبار به نزول عذاب بر طایفه مخصوصه یا بر شخصی بخصوصه ، یا به امری گذشته یا آینده ، یا امور جزئی دیگر چنانکه حکایت شده است از بسیاری از انبیای بنی اسرائیل که از بعد از حضرت موسی علیه السلام آمده اند ، و همگی بر شریعت آن حضرت بوده اند .

مستحق منصب نبوت

دیگر کسانی که بر ثبوت نبوت فی الجمله متفقند بر سه رأی مختلفند : اول : رأی کسی است که در نبی شرط نمی داند که عالم باشد ، بلکه می گوید حق تعالی از برای نبوت اختیار می نماید هر که را می خواهد هر چند که جاهل و صغیر السن باشد ، لکن باید که در او فی الجمله خوبی و صلاحیت اصلاحی باشد ، نه شریری که مطلقاً در او خیری نباشد . دوم : رأی کسی است که می گوید که نبوت کمالی است فی الجمله در انسان ، که حاصل نمی شود از برای کسی مگر بعد از کشیدن ریاضت بسی ، که به آن بیرون آرد آنچه در قوه او است به فعل ، مگر آنکه مانعی مزاجی ، یا عایقی خارجی از برای او به هم رسد ، پس نزد این جماعت نبوت مختص شخص فاضل کامل باشد در خلق و خلق ، و بنابراین هر که صلاحیت نبوت دارد و مهیای آن شود ، البته حق تعالی به او عطا می فرماید . سوم : رأی کسی است که نبوت را مخصوص فاضل کامل می داند لکن تخلف را به حسب مشیت وارده حق تعالی تجویز می نماید .

نزول وحی بر انبیاء و کیفیت آن

دیگر بعضی از انبیاء وحی به او می رسد که همین خود را تکمیل نماید ، و به بعضی می رسد که به دیگران نیز برسانند ، و از کمال خود بر آن ها افاضه نماید . و وحی به حسب احتمال عقلی بر شش نوع است : زیرا که یا در خواب است ، یا در بیداری ، و بر هر تقدیری یا به واسطه ملک است ، یا غیر ملک ، یا بیواسطه . و ولایت متأخم مرتبه نبوت است ، و هر نبی ولی است ، و هر ولی نبی نیست ، و درجات و مقامات اولیاء مانند انبیاء متفاوت و بسیار است .

ظهور معجزه بر دست رسول

دیگر دلیل صدق مدعی نبوت ظهور و معجزه است از برای او و مراد از معجزه خارق عادت بشر است ، و در آن چند چیز معتبر است . اول : عجز بشر از اتیان به مثل آن . دوم : آنکه ناقص و خارق عادت باشد . سوم : آنکه مخالف مطلوب متحدی یعنی طالب معجزه نباشد مثل معجزه مسلیمه . چهارم : آنکه در زمان تکلیف باشد . پنجم : آنکه در زمان مدعی نبوت ، یا بعد از او از متابعان او باشد . ششم : آنکه به فعل خدا ، یا رضا و تمکین او باشد . اما علت شرط اول ، پس آن است که مقدر بشر متشکر است میان صادق و کاذب ، پس می تواند که مقترن دعوی هر یک شود ، پس دلالت بر صدق مدعی نکند .

و علت شرط ثانی آن است که خارق وقتی دلالت بر صدق دعوی می کند که اگر دعوی نباشد ظاهر نشود، پس نمی توان گفت که اگر این نبی راست نمی گفت در دعوی نبوت آفتاب امروز طلوع نمی کرد، به اعتبار آنکه طلوع امروز به سبب امری است که روز پیش به آن سبب طلوع کرده بود. و علت شرط سوم آن است که: ملازمه نیست میان صدق و ظهور معجز بر خلاف مدعی، بلکه دلالت بر عکس می کند. و علت شرط چهارم آن است که: در اخبار وارد شده است که نزد ظهور اشراط ساعت و قرب قیام قامت خارق عادات بسیار از بسیاری به هم رسد. و علت شرط پنجم آن است که: صدق دعوی صفت و عرض دعوی است، پس بدون موصوف و معروض به هم نرسد. و علت شرط ششم آن است که: دلالت نمی کند تصدیق دعوی بر صدق مدعی مگر در صورتی که مصدق یا آمر به تصدیق یا ممکن از آن حکیم باشد، و نزد عقلا فرقی نیست میان آنکه مرسل مثلاً مهر و انگشتر خود را به رسول دهد از برای دلالت بر رسالتش، و میان آنکه مانع او نشود تا آنکه او مهر و انگشتر را از دست مرسل بکشد و ببرد، در حالی که او داند که به آن وسیله دعوی رسالت از جانب او کند، و از این جهت مساوی است تصدیق و تمکین از آن در دلالت بر صدق مدعیان. پس هرگاه این شروط مجتمع شد علم به هم می رسد که آن خرق عادت متعلق به آن دعواست، و به جهت آن به هم رسیده، پس مصدق مدعی خواهد بود، چنانکه چون کسی به دیگری گوید که: اگر من رسول توام دستت را بر سرت گذار یا از اینجا رو برکنار

، و او چنین کند ، این فعل جاری مجرای قولش که راست گفتمی است می شود . و بعد از ظهور معجزه علم به صدق مدعی به هم می رسد به سبب آنکه جایز نیست تصدیق خداوند علیم حکیم قادر کاذب را و در اینجا چند شک وارد ساخته اند .

جواب از اشکالات وارده بر معجزه انبیاء

شک اول : آنکه خرق عادت امری است ممتنع ، زیرا که اگر ممکن باشد علمی به هم نرسد ، و آن باطل است قطعاً ، و بیان ملازمه آن است که اگر وقوع خارق عادت جایز باشد ، جایز خواهد بود که الحال همه کوهها طلا شوند و دریاها خون گردند ، و پیری که بینیم حالا به هم رسیده باشد بدون پدر و مادر و ترقی از حال صغر ، و چون پدر مادر و زن و فرزند و مدیون خود را که بینیم احتمال دهیم که اینها اشخاصی باشند که حق تعالی به صورت آنها تازه خالق کرده باشد ، و این احتمال سفسطه و جهالت است . و ردش آن است که امکان شیء فی الجمله منافات ندارد با امتناع آن در وقت مخصوصی به علم ضروری که حق تعالی از برای ما خلق نماید ، یا به ادله و قراین آن برای ما حاصل شود ، و به آن امر عالم منتظم گردد . شک دوم : آن است که چرا گفتید که معجزه حاصل نشود مگر به امر یا ایجاد خدا یا تمکین او ، زیرا که ممکن است که نفس نبی مخالف نفوس دیگران ، یا مزاج و ترکیبش مخالف مزاج و ترکیب سائر مردمان باشد ، که آن خصوصیت سبب آن قدرت مخصوصه شود ، یا آنکه دوائی یافته باشد که در آن این خاصیت باشد ، یا آنکه جن و

شیاطین و ملائکه مقربین ممد و معین او در معصیت ربّ العالمین شده باشند . و ردش آن است که موجدی نیست برای هیچ چیز مگر خدا ، و بر تقدیر تسلیم آنکه بنده فاعل مختار و موجد بعضی اشیاء به اختیار خود گردد ، چنانکه مختار است ، پس تمکین خدا او را از ایجاد قائم مقام ایجاد است ، و جایز نیست که خداوند قادر حکیم علیم تمکین دهد در این مقام از اظهار چیزی که مستلزم اغرا به قبیح اکثر انام گردد ، و ظهور خارق بر دست مدعی ربوبیت با ظهور مخلوقیت او - مانند فرعون ، غرور در مقدمه اجراء - نیل و تبدیل خوشه انگور بر دست مدعی قرب و ولایت با ظهور کمال بعد و رذالت و کفر و فسق و جهالت ، چنانکه در نفخات ، و مجالس العشاق ، و ریاض الشعراء و غیرها از کتب صوفیه نسبت به مجاهیل و مهامیل و ملاعینی چند از آنها می دهند (۱) ، بر فرض صدق آنها ضروری ندارد ، چنانکه ظاهر است ، زیرا که ظهور کذب مدعی و بطلان مدعا مستلزم عدم تحقق اغراست ، و شاید ظهور آن از جهت استدراج مدعیان و افتنان و امتحان جاهلان قابلان باشد که بدون تدبّر و تأمل و رجوع به فعل کل چنانکه مأمور به است از آنها قبول کنند ، و چشم از ظهور مخلوقیت و عدم قابلیت مدعیان پوشندن و به آن وسیله به حظوظ نفسانیه رذیله رسند ، چنانکه حق تعالی در اول سوره عنکبوت فرموده «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (۲) .

ص: ۱۳

(۱-۱) . مراجعه شود به خیراتیه ۱ : ۱۵۹ - ۴۶۴ .

(۲-۲) . سوره عنکبوت ، آیه ۲ - ۳ .

و از جمله امتحانات ولادت حضرت عیسی علیه السلام ، و اقدار او است بر تکلم در روز تولد از مادر ، که به آن سبب جمعی کافر شدند که آن حضرت را به ولادت از زنا منسوب ساختند ، و همچنین جمعی دیگر که او را خدا و پسر خدا دانستند ، و جمعی که روجوع به عقل که میزان شرع است نموده ، یافتند که هر گاه خلقت آدم و حوا بدون ابوین ممکن باشد وجود عیسی بی پدر با وجود مادر ممکن تر باشد ، و هر گاه شجره به اقدار خدا تکلم نماید ، تکلم طفل در صغر هیچ بعدی ندارد و به این دلیل آن حضرت را مخلوق و مصدق در ادعای نبوت دانسته به او ایمان آوردند و نجات یافتند : امتحان بر امتحان است ای پسر همین به کمتر امتحان خود را مخر

بلعم باعور و ابلیس لعین ز امتحان آخرین گشته مهین (۱)

شک سوم : آن است که مسلم نداریم که حق تعالی خلق معجزه از جهت تصدیق مدعی نموده است ، زیرا که فعل خدا منزله از غرض است . و ردش آن است که خلق معجزه معرف تصدیق به ذات خدا است ، و از اینجا است که اکثر مفسرین ليعبدون را در آیه شریف (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۲) تفسیر به ليعرفون فرموده اند و اگر این نوع معرف را غرض نامند استحاله آن را از برای خدا مسلم نداریم و در اصطلاح با ایشان مشاحه نمی نمایم . شک چهارم : آن است که بر فرض تسلیم آنکه فعل خدا معلل به غرض باشد ، مسلم نداریم که در خلق معجز تصدیق باشد ، و شاید غرض ابتدا عادت باشد ، مانند سائر حوادثی که ابتدائی دارند ، یا آنکه وجودش

ص: ۱۴

۱-۱) . مثنوی مولانا : ۲۳۰ ، جلد سوم .

۲-۲) . سوره ذاریات ، آیه ۵۶ .

بر سبیل عادت‌ی بود که حاصل نشود مگر در ازمنه متطاووله که عمرها وفا به ضبط آنها نکنند ، یا از جهت احتراز مکلف باشد از توهم دلالتش بر تصدیق مدعی ، یا صعوبت احتراز از آن ، پس کسب کند مکلف ثوابی بازای آن ، چنانکه گفته اند در نزول آیات متشابهات و ورود روایات مشکلات ، یا از جهت غرضی دیگر باشد که عقول بشر را قدرت بر ادراک آنها نباشد ، زیرا که بشر را قدرت بر اطلاع بر جمیع حکمتهای اله نیست . شک پنجم : آن است که هر گاه جمیع چیزها به فعل و خلق خدا باشد ، پس فسق فاسق و کفر کافر نیز مخلوق خدا باشد ، و بر این تقدیر خلق معجز موهم کفر بدتر از خلق اصل کفر نباشد ، پس تصدیق خدا در این حالت به خلق معجز دلالت بر صدق نبی در نفس الامر نکند . شک ششم : آن است که منع می کنیم دلالت قول قائل را به دیگری که اگر من رسول توام پس چنین کن و او چنان کرد بر صدق او ، به اعتبار احتمال حصول سببی به استقلال از برای آن فعل در آن حال . شک هفتم : آن است که برای فرض تسلیم عدم غرضی از برای آن قائل سوای تصدیق مسلم نداریم دلالت آن را بر تصدیق خدا از برای مدعی نبوت به ظهور معجزه به جهت معرفت ما به حال آن قائل و اخلافتش و قراین اقوال و افعالش پس ممکن است حصول علم از برای ما به آنکه آن قائل آن فعل را به جهت تصدیق به عمل آورده ، و اما حکمتهای الهی در افعال و مخلوقاتش ، پس احدی را راهی به معرفت و اطلاع بر آنها کما هی نیست ، پس چگونه افعال خدا را قیاس بر افعال خلق توان نمود . و رد این چهار شک به یک طریق است ، و آن این است که بعد از حصول معجزه ، خصوصاً از برای متحدی و طالب معجزه ، علم قطعی

یقینی به هم می رسد که حصولش از برای محض تصدیق است، نه از برای احتمالات عقلیه دیگر، و چیزی که معلوم شد به علم قطعی و ضرورت و بداهت، تجویز نقیض آن به مجرد احتمال عقلی ضرری به آن علم ضروری نمی رساند.

فرق میان معجزات و کرامات

دیگر فرق میان معجزات انبیاء و کرامات اولیاء آن است که کرامت مقترن به ادعای نبوت نیست بخلاف معجزه. و فرق میان آنها و سحر - بنا بر قول مشهور منصور که از برای سحر حقیقت و تأثیر واقعی هست، نه آنکه مجرد توهیم و تخیل است - آن است که: چون ساحر ادعای نبوت یا ولایت کند، حق تعالی او را قدرت بر فعل آن سحر ندهد، یا معارضی که مبطل ادعای او شود بر او گمارد تا اغراء به قبیح به عمل نیاید، و گاهی بعضی از خوارق و حیل مشتبه به معجزه می شوند، چنانکه بعضی از مشعبدان و بندبازان و بازیگران و ارباب حیل طبیعی و هندسیه به عمل می آرند پس باید عاقل صاحب فهم فریب اینها نخورد، و به ریسمان آنها به چاه هلاکت نرود، چنانکه بسیاری از جهال به آن سبب گمراه و ضال شده اند، و اعتقاد به ولایت بسیاری از فجار و فساق و کفار و جوکیان، و صوفیان و درویشان به هم رسانیده اند، چنانکه در رساله خیراتیه در ردّ صوفیه ذکر کرده ام.

غرض و غایت بعثت انبیاء علیهم السلام

دیگر در فایده و غرض و غایت بعثت انبیاء علیهم السلام است، و از برای آن پانزده فایده ذکر شده: اول: آنکه باید نبی بیان کند از برای امت آنچه را خدا خواسته

است از عبادت به حسب کمیت و کیفیت ، زیرا که بر تقدیر تسلیم استفاده (۱) اصل و جوب اطاعت خدا از مجرد عقل میرا از هوا ، کیفیت و کمیت آن از عقل معلوم نخواهد شد اصلاً ، پس خدا پیغمبر فرستد تا آنها را بر ما معلوم کند . دوم : جبلی انسان سهو است و نسیان ، و خواهشها و شهوتها مسلطند بر آن ، و در بعثت پیغمبران امداد و اعانتی هست از برای مکلفان که اگر سهوی یا نسیانی کنند آنها را آگاه سازند ، و از خواهشها و شهوتها اغراء به قبیح باشد . سوم : آنکه ما هر چند به عقول خود حسن ایمان و عمل صالح و قبح کفر و عمل طالح را بیابیم ، لکن استحقاق ثواب بر حسنات و عقاب بر سیئات ، و مقدار هر یک را به مجرد عقل نمی یابیم ، خصوصاً که می دانیم که از برای ما در فعل قبیح لذت و منفعت عاجله ای است و از برای خدا در آن الم و مضرتی نیست ، و به بعثت انبیاء دفع این عذرها می شود . چهارم : آن است که : به عقل ادارک نمی شود از صفات الهی مگر صفاتی که از افعال بر آن استدلال توان نمود ، اما سائر صفاتش پس معلوم نمی شود مگر به خبر پیغمبر . پنجم : آنکه اگر بعثت نباشد مکلف همیشه در خوف باشد و گوید که اگر طاعت خدا کنم در ملکش بدون اذنش تصرف کرده باشم ، و اگر نکنم شاید که به ترک آن معذب گردم ، پس پیوسته خائف باشد و به بعثت این خوف زایل شود .

ص: ۱۷

۱-۱ . در نسخه «ع» : استفسار .

ششم: آنکه گاه باشد که چیزی در نظر ما قبیح آید، و در نفس الأمر حسن باشد، و بالعکس فی العکس، و در بعثت حق و حقیقت معلوم گردد. هفتم: آن است که اشیاء مخلوقه از برای عباد در عالم کون و فساد بعضی از آنها غذا، و بعضی دوا، و بعضی از جمله سمها است، و تجربه و اعتبار وفا به معرفت آنها نمی کند مگر به سیر امصار و کز اعصار، و مرور دهور و بر این تقدیر در استعمال آنها خطری کثیر باشد، و در بعثت معرفت طبایع و مضار و منافع آنها معلوم شود بدون ضرر و خطر. هشتم: آن است که از جمله احکام نجومیه احکامی است که واقع نمی شود مگر در اوقات بسیار و تجربیات بی شمار، که معتبر است در آن تکرار، و عمرهای بشری وفا به ضبط ادوار کواکب ثابتة فلکی نمی کند، خصوصاً عطارد که آلات رصدیه وفا به معرفت احوالش نکند، نظر به صغر جرم و قلت نوری که دارد، و از خفائی که او را از ملازمات قرب شمس در حالت تشریق و تغریب هست، و این علوم نیز از جمله معارف این عالم است. نهم: دانستن و دریافتن صنایع و مکسب منافی است که به مجرد عقل درک نشود، بلکه هر کس از دیگری یاد گیرد و در اول امر از طریق نبوت به وحی و الهام معلوم گردد. دهم: آن است که ناچار است هر کس را حسن معیشت، و علم اخلاق، و سیاسات مدنیه و منزلیه، پس لابد بعثتی باید که اینها از آن معلوم گردد. یازدهم: این است که انسان مدتی بالطبع است، و هر یک محتاج است به دیگری، مثلاً باید یکی از برای دیگری نان پزد، و ثانی از

جهت اول رخت دوزد، و ثالثی برای او سوزن آرد، و رابعی برای آنها زراعت کند، و همچنین، و در دفع احتیاج همدیگر مظنه تنازع و تشاجر باشد که مفضی به تقابل و تقایل گردد، پس باید شریعتی باشد که قطع این مفساد نماید. دوازدهم: آن است که اگر کیفیت وضع شرع مفوض به خلق شود، پس شاید هر کسی شریعتی وضع نماید که مرضی دیگری نباشد، پس اهل شهری بلکه دهی بر شرعی متفق نشوند، و باعث فتنه و فساد در بلاد و عباد گردند. سیزدهم: آن است که آنچه را انسان به مقتضای عقل کند، حکم عادت به هم رساند، و عادت عبادت نگردد، که به محض امتثال و نیت قربت به عمل آید، و اما چیزی را که بزرگی قرار دهد که بر لم و حکمت آن اطلاع به هم نرسد، هر که آن را به عمل آرد معلوم است که به محض امتثال و اطاعت و عبادت کرده باشد، و شاید همین نکته در تعدد پیغمبران، و نسخ بعضی از شرایع ایشان، و تشریح افعال عجیبه غریبه در عبادات باشد. چهاردهم: این است که عقول متفاوتند، و عقل کل نادر، و اسرار الهیه بسیار پس ناچار ارسال رسل واجب، و انزال کتب مناسب باشد، تا هر مستعدی به منتهای کمال ممکن خود رسد. پانزدهم: آن است که هر جنسی تحت آن انواع است، که یکی از آنها اکمل است از باقی، و همچنین در هر نوعی اصناف است که یک صنف آنها اکمل است، و همچنین در هر صنفی اشخاصی است که یکی از آنها اکمل است و همچنین در هر صنفی اشخاصی است که یکی از آنها اکمل است، و همچنین هر شخصی نسبت به اعضای خود و اکمل و اشرف و رئیس همه اعضا قلب است، و خلیفه او دماغ و از او متفرق می شود قوتها بر جمیع اعضا، بنابراین لابد

است در نوع انسان از رئیسی و اکملی ، و رئیس یا حکمش بر ظاهر است و بس و آن سلطان و پادشاه است ، یا بر باطن است و بس ، و آن عالم است ، یا بر هر دو است و آن پیغمبر است و نائب خاصش در حیاتش ، و بعد از وفاتش که عبارت است از خلیفه و امام ، پس نبی همانند قلب است ، و عالم و امام مانند دماغ ، و چنان که قوای مدرکه از دماغ افاضه بر اعضاء می کنند ، همچنین قوت بیان و تعلیم نبی افاضه می کند بر جمیع اهل علم و این پانزده فایده بعثت بعضی از آنها اقماعی است نه یقینی .

جواب از تشکیک منکرین نبوت

و منکر نبوت در اینجا سه شک نموده است : اول : آنکه مراد از بعثت همنی تکلیف عباد است ، و آن باطل است ، پس بعثت باطل خواهد بود . اما بطلان تکلیف ، پس به شش دلیل است : اول : آنکه بنده اگر مکلف شود به فعلی یا ترکی ، پس در حال ترجیح فعل اگر او را ممکن نباشد ترک ، پس او مجبور است غیراقدار بر فعل و ترک ، پس مکلف به آن نخواهد بود ، و اگر او را ممکن باشد ترک ، پس لابد است از مرجحی که ترجیح دهد احد امرین را بر دیگری ، به اعتبار استحاله ترجیح احد متساویین بلامرجح ، و آن مرجح اگر از فعل عبد باشد همان تقسیم عود نماید ، و همچنین تا منتهی شود به مرجحی که از فعل خدا باشد ، و نزد حصول مرجح خدائی باز اگر ممکن است که آن فعل حاصل نشود به آن تقسیم عود کند تا به تسلسل رسد ، و تسلسل باطل است ، و اگر ممتنع

است که آن فعل حاصل نشود، و مکلف از اختیار بیرون رود، پس مکلف نباشد. دوم: آنکه خدا عالم است به همه معلومات، پس مکلف به اگر معلوم الوقوع است واجب است، پس تکلیف به آن عبث است، و اگر معلوم اللالوقوع است ممتنع خواهد بود، پس تکلیف به آن ظلم خواهد بود، بعد از آن فایده تکلیف حصول ثواب است، و آن ثواب یا معلوم الوقوع است، پس حاجتی به فعل طاعت نخواهد بود، یا معلوم اللالوقوع است، پس فایده ای در فعل طاعت نخواهد بود. سوم: آن است که تکلیف اگر متوجه می شود در حال تساوی داعی به فعل و ترک، پس آن محال است، نظر به امتناع ترجیح بلامرجح، و اگر متوجه می شود در حال ترجیح احدهما بر دیگری، پس مرجوح ممتنع الوقوع است به طریق اولی، پس راجح واجب خواهد بود قطعاً، و تکلیف واجب و ممتنع باطل است جزماً. چهارم: اینکه تکلیف فایده ای در آن نیست، پس اگر به عمل آمد عبث باشد، و عبث لایق حکیم نباشد، و دلیل صغرا آن است که اگر در تکلیف فایده باشد، آن فایده یا راجح به مکلف باشد که خدا است، یا به غیر او که عبد است، و خدا منزّه است از نفع و ضرر و زیاده و نقصان، و فوائد عبد منحصر است در لذت و سرور و دفع غم و الم و امثال اینها، و خدا قادر است بر رساندن آنها بدون وساطت تکلیف. پنجم: آن است که تکلیف کسی که داند کافر می شود یا فاسق می گردد لایق نیست به حکمت، زیرا مکلف به اگر داخل وجود شده لازم می آید جهل معبود - تعالی عن ذلک - و الا لازم آید استحقاق

از برای عقاب بدون جهت ، و کاری که به این دو محذور کشد از ارحم الراحمین و احکم الحاکمین صادر نگردد . ششم : آن است که افعالی که تکلیف به بنده می شود بنده را از استغراق در معرفت و محبت خدا باز می دارد ، و هر چیز که چنین بود ترکش از اوجب واجبات باشد . و رد این شکوک آن است که حاصل تکلیف اخبار است به اینکه کسی که مکلف به از او صادر شود استحقاق ثواب آن بر او معلوم گردد ، و از کسی که صادر نشود علامت استحقاق عقاب او باشد ، و کسی را اعتراضی به خدا به چون و چرا نرسد ، بلکه افعالش مانند ذاتش معلل نیست ، فتأمل جداً فی المقام فانه من مزال الافهام . شک دوم : آن است که آنچه را پیغمبری آرد اگر حسنش به عقل معلوم باشد مقبول است ، هر چند که پیغمبر آن را نیارد ، پس فایده ای در آوردن آن نباشد ، و اگر قبحش به عقل معلوم باشد مردود است به نحو مذکور ، و اگر نه حسنش معلوم باشد و نه قبحش ، پس اگر مکلف مضطر به فعل آن باشد جایز نشود ، نظر به بطلان تکلیف مالایطاق ، والا احتراز از آن لازم گردد ، نظر به احتیاط و وجوب دفع ضرر و محتمل . و ردش ان است که فایده بعثت تعلیم چیزهائی است که راهی از مجرد عقل به سوی معرفت آن نیست ، و وجوب مطلق احتیاط مسلم نیست ، بلکه آن مختص است به دفع ضرر معلوم یا مظنون نه محتمل ، فتأمل . شک سوم : آن است که می بینیم که در شرایع انبیاء افعالی است چند که لایق به حکمت نیستند ، مثل تعبدات غریبه عجیبه در حج و غیره از قبیل هروله و مثله بعد از آن در نماز و روزه و حج منفعتی از

برای معبود نیست و تعب و مضرت از برای عابد هست ، و بعضی از آنها محل تمسخر و استهزاء عقلاء است ، پس چگونه لایق است به احکم الحکماء بعثت انبیاء از برای فعل آنها ؟ و از این قبیل است فرق میان متشابهات ، مثل تخصیص مسجد قبا به غایت تعظیم و اعتناء ، و مسجد ضرار به نهایت اهانت و استحقار ، و وجوب صوم در آخر رمضان ، و حرمت در روز بعد از آن ، و جواز در روز بعد از آن ، و امثال این و آن . و ردش آن است که : دور نیست وجود حکمتها در آنها که عقل ما نرسد به آنها زیرا که راهی نیست از برای بشر به رسیدن به جمیع حکمتهای حق تعالی .

اثبات نبوت خاصه

دیگر آنچه گفتیم : اموری است متعلق به اصل نبوت و وجودش ، اما اثبات نبوت اشخاص معینین یا شخصی معین ، پس طریقتش آن است که بدانیم احوال کسی را که می خواهیم که یقین به نبوت او کنیم و دانیم ، یا به مشاهده ، یا به اخبار متکثره متواتره ، یا محفوف بقرینه قطعیه ، به دلیل آنکه هر گاه مثلاً تو علم طب یا نجوم دانی ممکن است تو را که اطباء و منجمین راشناسی به مشاهده احوالشان و سماع اقوالشان ، چنانکه چون عارف به طب مطالعه کتب جالینوس کند علم به معرفت جالینوس به طب به هم می رساند . پس کسی که معنی نبوت بداند چون بسیار نظر کند در آنچه مدعی مدعی نبوت می آورد و در اقوال و احوالش و آنچه می آرد از عبادات و عادات و افعال خیرات و مبرات تأمل نماید ، بسا هست که حاصل

شود از اینها به علاوه قرائنی که ممکن نیست تفصیل آنها، اعتقاد به نبوت او بدون احتیاج به استدلال و احتیاج به ظهور معجزات و خوارق عادات. و گاه باشد که کفایت نکند در علم به آن مجرد دیدن خارق تا منضم نشود به آن قرائن کثیره از خارج، چرا که آن شخص اولاً گمان می کند که آن خارق از قبیل سحر و تخیل، یا از خدا بر سیل استدراج و امتحان و تضلیل باشد، و بسا هست که یقین حاصل شود به مجموع اموری که حاصل نشود به بعضی از آنها مثل حصول یقین به اخبار متواتره نه به اخبار آحاد. و ادعای نبوت شده است از برای جمعی کثیر و جمعی غفیر، که حصر آنها متعسر است و از برای هر امتی از امت مشهوره در اعصار و امصار کسی یا کسانی بوده اند که ادعای نبوت از برای آنها نموده اند حقاً کان أو باطلاً، مانند زردشت و مزدک نزد مجوس، و هرمس و غاذیمون نزد صائبون، و موسی علیه السلام و هارون نزد یهود، و عیسی علیه السلام نزد نصارا، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد مسلمین، و مسیلمه کذاب و سجاح و أسود عنسی و غیرهم. و چون فایده کامله در ذکر شبهات و ادله غیر یهود و نصارا و مسلمین نیست اقتصار می کنیم در این کتاب مسمی به راد شبهات کفار بر ذکر اباحت ملل ثلاث.

بحث اول: در ذکر ملت یهودان و شکوک و اباحت موروده بر آن

اشاره

چنان که بر السنه مذکور و در کتب مسطور است، و بیان آن در چند نور است:

ص: ۲۴

بدان که یهود کسی است که بر دین حضرت موسی علیه السلام باشد مثل یهود ، و جمع یهود یهدان است ، و در لغت مشتق است از هود به فتح به معنی توبه و بازگشتن به حق ، و تهود یهودی شدن است ، و هود به ضم پیغمبر معروف است ، و یهودا برادر حضرت یوسف علیه السلام است (۱). و در اصطلاح یهود کسی است که به شریعت حضرت موسی علیه السلام قائل است ، و به حضرت عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم قائل نیست ، و به فارسی او را جهود به ضم جیم و موسائی می گویند . و موسی در لغت مشتق است از ما به معنی آب و سا به معنی تخته ، چون حضرت موسی علیه السلام را در میان تابوت از میان آب رود نیل گرفتند ، و در تورات به لفظ « مشیتهو » مذکور است ، به کسر میم و شد شین مکسوره و سکون مثناه تحتیه و همچنین مثناه فوقیه و هاء مضمومه قبل از واو یعنی یافته شده در آب (۲). و حضرت موسی علیه السلام با برادرش حضرت هارون علیه السلام هر دو پسران عمران بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق ابن ابراهیم خلیل الله است و باقی نسب شریفش تا به حضرت آدم علیه السلام نزد ذکر حضرت خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مذکور خواهد شد انشاء الله . و در کتب قدیمه اشخاصی که قبل از حضرت موسی علیه السلام بوده اند اشاره و اخبار از آمدن حضرات موسی و عیسی و محمد علیهم السلام

ص: ۲۵

۱-۱). قاموس اللغه فیروز آبادی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۴۹ ، ماده هود .

۲-۲). قاموس اللغه ، جلد ۱ ، صفحه ۳۴۹ ، ماده موسی .

نموده اند ، پس حکیم فهیم جاماسب بن جویح پهلوی که در ایام گشتاسب بن لهراسب بود در جاماسب نامه ه به فارسی ترجمه شده چنین فرموده : بازگشتم بدانچه شاه یعنی گشتاسب مرا فرموده که جاوید باد و پاینده از روز زردشت یاد کردم که پیغمبر ما است ، آگاه باش ای شاه که ما امروز بر دین زردشتیم ، و تاریخ طوفان از وقت شاه افریدون هزار و ششصد و چهل و چهار سال گذشته ، و طالع این قران که زردشت بیرون آمده است به ماه اسفند ارمد سال به هزار و سیصد از تاریخ شاه افریدون ، و صورت قران پدید کردم اندر برج سرطان بود ، و طالع قران دلو یافتم به بیست و پنج درجه و چهار دقیقه ، و خداوند او زحل را با مشتری به هم به سرطان یافتم به نوزده درجه و سی و چهار دقیقه ، و زهره به خانه آفتاب به شانزده درجه ، و مریخ به عقب یافتم به هفده درجه . و در نسخه [ای] چنین است که : و مریخ به سنبله یافتم به سیزده درجه و چهل و شش دقیقه ، و ماه به میزان یافتم به پانزده درجه و هفت دقیقه ، و دست زحل که خرطوم فیل دارد به مشتری دارد ، و دست مشتری که کتاب دارد سوی مریخ دارد ، و دست مریخ که آتش دارد سوی آفتاب دارد ، و دست خورشید که تاج دارد سوی ناهید دارد ، و دست ناهید که جامه زنان دارد سوی عطارد ، و عطارد رو سوی خورشید دارد ، و مریخ نگرنده بود ، دلیل کند بر تمامی و درازی روزگار و رسیدن دعوت او - یعنی زردشت - به همه جایها ، و پیروزی یافتن بر مخالفان ، و ماندن دین او در چهل و سه قران بود ، که هیچ سستی در نیاید اندر آن ، و نه کسی بیرون آید ، و اگر چند دعویهای

مخارف آرند هیچ اثر نکند، و اگر نیز مملکت به دست بیگانگان افتد واجب نکند که یکباره نیست گردد. و چون چهل و سه قران بگذرد، تا آنجا که اشاره به ظهور حضرت موسی علیه السلام فرمود به این عبارت که: دلیل کند که مردی بیرون آید در اقلیم سوم، از کوهی مردی بلند بالای سرخ ریش، خوش سخن، نامش سرخ سیان باهودار، و دعوت کند به اقلیم چهارم و پنجم، و به بهری از ششم برسد دعوت او، و پیش از بیرون آمدن او دو علامت پدید آید، تا آخر آنچه می آید در بحث دوم و سوم.

نور دوم مرام یهود در پیغمبری حضرت موسی علیه السلام و شریعت او

یهود گویند: که امر الهی و پیغمبری اولاً به حضرت آدم ابوالبشر رسید، و پسرش هابیل خلیفه او گردید، و چون برادرش قابن که مشهور به قابیل است او را کشت حق تعالی به عوض او شیث را عطا فرمود و پیغمبر نمود، و نبوت از او منتقل به پسرش انوش شد، و همچنین نبوت از شخصی به شخصی دیگر منتقل می شد تا به حضرت نوح علیه السلام رسید، و از نوح به سام و از سام به عابر و از عابر به ابراهیم خلیل، و چون حضرت ابراهیم شاگرد جدش عابر به فتح با بود او را عبرانی گویند، و بعد از ابراهیم نبوت به اسحاق و از اسحاق به یعقوب که او را اسرائیل گویند و بنی اسرائیل از اولاد اویند، و از یعقوب به یوسف، و همچنین تا به حضرت موسی و هارون و یوشع و کالب و حور و غیرهم رسید

، لکن نبوت تشریحی بر موسی ختم گردید ، و شریعت موسوی به باقی است تا وقتی که مسیح بیاید و هنوز نیامده است . و عدد مردان بنی اسرائیل از پسران بیست ساله تا پنجاه ساله و بس زیاد بر ششصد هزار شدند در زمان فرعون ملعون ، که اولاد آنها را کشت تا زیاد نشوند بر آن ، پس حق تعالی موسی و هارون را در کمال ضعف فرستا بر بنی اسرائیل و فرعون در کمال قوت و در آن وقت موسی هشتاد ساله و هارون بزرگتر بود ، پس موسی رفت به سوی فرعون به آیات بسیار و معجزات بیشمار ، و نتوانست فرعون - با کمال قدرت - که به او ضرری رساند ، یا خود را از آفات و بلیاتی که به دعای موسی به قبطیان می رسید نجات دهد تا آنکه موسی با بنی اسرائیل از مصر تا به کنار بحر قلزم - که آن را رود نیل گویند - رفتند ، و همچنین فرعون با قبطیان از پی ایشان ، پس حضرت موسی دریا را به عصا شکافته و با بنی اسرائیل عبور نمودند ، و فرعون با قشون از پی ایشان داخل دریا شتافته ، و همگی غرق شدند پس بنی اسرائیل به ارض تیه رفتند که در آنجا خوراکی به هم نمی رسید ، و به امر حق تعالی تا چهل سال روز به روز - سوی روز شنبه - من و سلوا بر ایشان نازل گردید ، تا آنکه موسی در آن زمین بدون مرضی و هرمی متوفی گردید ، در حالی که به یکصد و بیست سال شمس رسیده بود .

نور سوم معجزات حضرت موسی علیه السلام

معجزات حضرت موسی علیه السلام بسیار بود از قبیل عصا اژدها شدن ، و ید بیضا نمودن ، و آب از صخره صما جوشیدن ، و همه بنی اسرائیل

از آن نوشیدن ، و نزول من وسلوا ، و استقلال عسکر به ابرها ، و غیر اینها (۱) . بلکه هر معجزه ای که پیغمبران بعد نمودند و بر دین او بودند حکم معجزه او دارد ، مانند معجزات وصی او یوشع بن نون در تأخیر غروب شمس تا فراغ از جنگ دشمن (۲) ، و خشک شدن نهر اردن ، و حبس جریان آب تا بنی اسرائیل و تابوت سکینه از آنجا که گذشتن ، و مانند الیای نبی از احیاء ابن ارملی ، و افاضه خم زیتون ، و تاسه سال حبس باران و حبس زمین که چیزی نروید بر آن ، بعد از آن به قربانی کردن و خدا را خواندن باران آمدن و دشمنان دستگیر شدن بر جمل کرمل و کشته گشتن ، و مانند احیاء کردن یسمع نبی یکی را در حیات ، و دیگری را بعد از وفات به تقریب قرب قبرش (۳) ، و غیر اینها از معجزات سایر انبیاء تابعین موسی علیه السلام .

نور چهارم شریعت حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام شریعتی آورد ، لکن شرایع سابقه از زمان حضرت آدم و حضرت نوح تا زمان خود را نسخ نکرد ، بلکه تأکید در وصیت به آنها کرد ، اما بنی اسرائیل را به تنهایی تخصیص به بعضی از امور داد ، و همچنین اولاد « لیوی » مشهور به لاوی را ، خصوصاً هارون و اولاد او را به فرایض و تکالیفی چند از میان سایر بنی اسرائیل از جهت مزید عنایت و تشریف ممتاز گردانید ، و تفضیل داد اولاد هارون را بر همه عالمیان ، خصوصاً امام اعظم

ص: ۲۹

-
- ۱- ۱) . مراجعه شود به بحارالانوار ، جلد ۱۳ ، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۴ و غیر آن .
 - ۲- ۲) . بحارالانوار ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۷۴ .
 - ۳- ۳) . بحارالانوار ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۰۱ .

ایشان را که در بیت المقدس باشد مزید تفضیل بر بقیه هارونیین . و خلاصه آنچه حق تعالی بر زبان حضرت موسی علیه السلام خلق را به آن وصیت فرموده این است : اعتقاد به وحدانیت خدا ، و ترک شرک و عبادت بتها ، و تنزیه خدا از شبهه و نظیر و معین و مشیر ، و اینکه خدا را به تنهایی پرستند ، و به تمام دل و نفس او را دوست دارند ، و از او ترسند ، و استعانت از او جویند ، و توکل بر او کنند ، و او را عامل به هر چیز و قادر بر هر چیز و خالق هر چیز دانند ، و اینکه همان است که می میراند و زنده می گرداند و بیمار می کند و شفا می دهد ، و کسی از قدرت او مفزی ندارد ، و او است اول و آخر ، و خدائی غیر او نیست . و امر کرد ایشان را به مکارم اخلاق و به نماز و روزه و صدقه و عدل و انصاف و وفا به عهد و نذر و اکرام والدین و علما و اطاعت والیان و اکرامشان ، و اینکه دوست دارند از برای غیر خود آنچه از برای خود دوست دارند ، و شناسانند مردم را از طریق سیاسات منزلیه و مدنیه و نفسیه ، و نهی کرد ایشان را از رذائل و ستم و قتل و دزدی و زنا و آرزو کردن مال دیگری . و امر کرد ایشان را به چیزی چند و نهی کرد از چیزی چند که نمی فهمیم فایده آنها را ، و حصر شده است اوامر و نواهی تورات که عامه است به حسب اشخاص و اوقات در ششصد و سیزده چیز . و معتقد یهود آن است که ثواب طاعت خلود در نعیم جنت است ، و عقاب معصیت عذاب در جهنم است ، بدون خلد از برای خصوص یهود هر چند که عاصی باشد . و واجب دانسته اند ذکر ایمان به احیاء اموات را در همه صلوات

، و حکم کرده اند به بطلان نمازی که این ذکر در آن نباشد ، و نیز واجب دانسته اند همین ذکر را در هر روز در غیر نماز نیز ، و در وقت رؤیت قبر مسلمان ، و تلقین می کنند هر واجب القتلی را قبل از قتل به آنکه التماس کند که آن قتل کفّاره گناهش باشد . و بعضی از یهود را اعتقاد آن است که احیاء اموات دو مرتبه می شود یکی : در زمان مسیح منتظر نزد ایشان ، و آن را از معجزه او مخصوص می دانند به صالحان ، و دوم در قیامت عظمی از برای همه مردمان از برای جزا دادن به ثواب و عقاب . و ایضاً اعتقاد دارند به بقاء نفوس بعد از فساد ابدان ، و اینکه هرگز معدوم نخواهند شد ، و به حصول ثواب ابدی و عقاب سرمدی از برای نفوس مجرد بعد از خراب بدن ، و اینکه آنها روحانی اند نه جسمانی ، بلکه نصوص کثیره منقوله از علماء و حاملان شرعشان ناطقند به مجازات به ثواب و عقاب بدون عود نفوس به ابدان بدون احتمال توجیه و تأویلی در آن و می گویند که شریعت موسی هرگز منسوخ نشود و متغیر و متبدل به غیر نگردد ، به اعتبار نصوص کثیره مذکوره در تورات ، و اخبار متواتره امت و ضرورت دین و ملت .

نور پنجم اعتراضات وارده بر یهود و جواب آنها

منکران اعتراض نموده اند بر یهودان به چند وجه : اول : تواتر یهود منقطع گشت به واقعه بختنصر و غیر آن ، پس صحیح و راست نباشد معجزات مذکوره و نه غیر آن . و ردش چنان کرده اند که انکار مجموع امور مذکوره و اصل دین یهود بالمرء مکابره ای است محضه ، زیرا که کسی که اخبار ایشان را بشنود به نحوی که آنها شنیده اند ، شک نمی کند در اینکه

همین لغت عبراتیه که غیر از یهود تکلم به آن نمی نمایند همان است که در ابتداء امر خود به آن تکلم می نموده اند، و شک نمی کند در اینکه موسی و هارون و داود و سلیمان و غیرهم از مشاهیر پیغمبران و ملوک ایشان موجود بوده اند. بلکه شک نمی کند در اینکه مدتی بیت المقدسی که حضرت سلیمان علیه السلام ساخته بود، بود تا آنکه خرابی به آن روی نمود، و همچنین در اینکه خانه ای که بعد از خرابی ساخته شده بود بود، و همچنین در سلطنت اولاد جشمنا، و خراب کردن طیطوس خانه ثانی را، و غیر اینها از احوال و آثار و علوم و مسائل فقهیه از احکامی که از غیر یهود متواتر نشده، و اگر تواترشان منقطع شده بود، البته ما جزم به هیچ چیزی از آنها نمی کردیم. و اما مقدمه بختنصر و غیره ایشان را، پس دلالتی بر انقطاع تواتر ایشان ندارد، آیا فرس بر روم ظفر نیافتند، و مردان آنها را نکشتند، و اولادشان را اسیر نکردند؟ و همچنین روم در زمان اسکندر بر سر فرس نیامدند، و دارا پادشاه ایشان را نکشتند، و قلعه های آنها را خراب نکردند، و کتابهای آنها را نبردند؟ و همچنین حبشیان با عرب جنگ نکردند و آنها را نکشتند و در بلادشان نکشتند، تا وقتی که پادشاه فرس عسکر ایستاد و آنها را هزیمت داد؟ بعد از این مجموع یهود در بیت المقدس نبودند، بلکه همه اهل بیت المقدس کشته نشدند؟ و در کتاب ارمیا چنین است: که غالب آنها از آنجا به امان بیرون رفتند، و نیز در سایر امصار یهود بیشمار موجود بودند، و طاعتان بر ایشان شهادت می دهند به اموری چند که منافی است با انقطاع تواتر آنها.

چنانکه فاضل کامل محقق سَمُوول بن یحیی بن عباس مغربی در کتاب افحام الیهود که آن را در جمعه نهم ذی الحجه سنه ثمان و خمسین و خمسمائه تصنیف نموده بود چنین فرموده است : که یهود در قدیم الایام فقهای خود را حکما می گفتند ، و از برای آن فقها در بابل و سورا و مداین و شام از مدارس آن قدر بود که از برای امتهای دیگر نبود ، چنانکه در عصری از برای آنها چندین هزار فقیه بود ، و این در زمان نبط بابلی و فرس و دولت یونان و دولت روم بود تمام شد کلام افحام . و کسانی که حالشان بعد از مقدمه بختنصر چنان باشد ، چگونه بختنصر همه آنها را کشته باشد که از برای آنها عدد تواتر نمانده باشد ؟ و هر که انصاف دهد و عناد برکنار گذارد به یقین داند که تواترشان بالکلیه منقطع نگشته باشد ، و لیکن بعضی از احوال و اقوالشان به اعتبار طول ازمان و عدم اعتناء و اهتمام تام به آن شاید تواترش منقطع شده باشد ، چنانکه در سایر امم مثل نصارا و مسلمین همچنین است .

تحقیقی در تحریف تورات و عدم آن

وجه ثانی : آن است که بعد از تسلیم صحت تواترشان ، مسلم نداریم تواتر تورات را به همین نحوی که حالا دارند ، زیرا که حفظ تورات نزد ایشان نه واجب است و نه سنت ، بلکه هر یک از اولاد هارون که افضل و اکمل بودند از باقی ایشان در حفظ نمی کردند مگر بعضی را از آن . پس چون عزرا یعنی عزیر مشهور دید که بنی اسرائیل هیکلشان

سوخت ، و دولتشان بر باد رفت و جمعشان متفرق گشت ، و تورات مجتمع از میانشان مرتفع شد ، جمع کرد هر چه را که مردم در حفظ داشتند از تورات ، و با هم مربوط ساخت ، که این تورات به هم رسید ، و بسا در آن به حسب اغراضی که داشته زیاده و کمی کرده باشد ، پس این تورات فی الحقیقه کتاب عزرا است نه کتاب خدا . و مؤید این است که دولتی که منقرض شد ، حقایق اخبارش منطمس و دقایق آثارش مندرس می گردد ، به سبب تتابع غارات جنگها و خرابی شهرها ، و بر یهود مسلط شدند کدانیون بابلیون و فرس و نصارا و یونان و مسلمانان ، و هر یک از این امم قصد ایشان کردند بر وجه اکمل و اتم ، و بدترین صدمات که بر یهود رسید از عصات و فساق و ملوک خودشان رسید که بتها پرستیدند ، و بیعها و هیکلها برای بتها ساختند ، و دین خود را در عبادت آنها باختند ، و احکام تورات و شرایع آن را در مدت مدیدی ترک نمودند ، پس هرگاه تواتر آفات و بلیّات بر شرعشان از قبل خودشان چنین باشد ، پس تواتر آفات دیگران و دشمنان بر ایشان به چه نحو خواهد بود . و در کتبشان در شأن بعضی از ملوکشان نوشته اند که نزد او سفری از تورات که در بیت المقدس یافتند حاضر ساختند ، پس چون آن را خواند امر کرد به عمل نسخ . و در اخبار عزرا این است که چون تورات را خواند در حضور جمعی ، و یافتند در آن امر به سایبان در عید مختص به آن ، و تحریم تزویج به زنان ، موث و عمون در آن وقوت سایبان ساختند ، و زنان موث و بنی عمون را طلاق گفتند (۱) ، و این دلیل است بر آنکه تورات

ص: ۳۴

(۱-۱) . مراجعه شود به کتاب نحیا ، صفحه ۸ و ۱۳ ؛ و کتاب الهدی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۹ - ۳۰ .

تلف شده بود و نداشته اند. و ردش آن است که آنچه گفته اند که حفظ تورات نه فرض بود و نه سنت، مخالف است با آنچه الحال در تورات هست، و همچنین در کتب فقهیه ایشان، پس اگر گویند که این تورات همان تورات اصلی نیست بلکه تحریف و تبدیل شده، گوییم:

که این مجرد دعوی است بی دلیل و برهان، و بر تقدیری که حفظش نه واجب باشد و نه سنت، پس قدح نمی کند این در حصول تواتر یهود، زیرا که تورات کتاب است عظیم القدر نزد آنها، و از آن می گیرند شرع خود را، پس مقتضای دواعی ایشان حفظ و ضبط آن است، و به یکدیگر رسانیدن آن، خصوصاً که به قرائت آن تبرک می جویند، و به تعظیم آن توبه می نمایند، و ما می یابیم کتبی را که بعضی از مردم تصنیف می کنند، هرگاه حسن ظنی به آن باشد و بسیار مفید بود، تا چندین سال به تواتر نقل می شود پس چه گمان می بری به کتابی که آن را کتاب خدا دانند. و به تحقیق که یهود ضبط کرده اند تورات را بلکه غیر تورات را نیز از کتب انبیای خود ضبطی که ندیده ایم مثل آن را از برای دیگران در ضبط کتابی از کتابها، پس شمرده اند آیات و کلمات و حروف آن را و هر حرفی از حروف لغت که در آن هست، و به همین طریق نسبت به هر سفری از اسفار آن و در هر حرفی از آن سفر، حتی در هر کلمه، و بیان کرده اند که آیا مثل این کلمه در جایی آمده است یا نه، و در کجا و چند جا آمده، و در وسط آیه است یا در اول یا آخر، و غیر اینها از ضوابطی چند که موجب تعجب می شوند، و چندین کتاب در خصوص همین مطلب نوشته اند. و بسا هست که بعضی از آنها را در حواشی مصحفهای خود نویسند، و از ایشان در نوشتن تورات امور تعبدیه چند هست که

فایده آنها را نمی دانند و خلف از سلف گرفته اند، و آن را واجب تعبیدی دانسته اند، مگر در صورتی که از برای تعلیم اطفال یا جهال نویسند که در آنجا ملتزم جمیع امور تعبیدیه نیستند، مانند التزامی که می نمایند در سفر توراتی که بر وجه تعبید در آن می خوانند در مواضع صلوات و غیرها. بعد از اینها یهودان چند فرقه اند، که هر فرقه با فرقه دیگر مخالفند در فروع، لکن در اصل تورات و کتب انبیاءشان متفقند، هر چند که اختلاف در تأویل موضعی چند از آنها می نمایند با اتفاق در الفاظ و ترتیب در کلمات و آیات، و اینها همه مزیل توهم تحریف و تبدیل است. پس اگر گویند: که تورات نصارا مخالف تورات یهود است، و تورات سامره مخالف هر دو، و این مؤید تبدیل و تحریف است. گوئیم: که تورات نصارا به لغت تنزیل که عبرانی بوده است نیست، بلکه به لغت سریانی است، و بر دو نسخه شده است، یکی موافق نسخه یهود است مگر در چند جا که در تفسیر و ترجمه آنها مخالفت شده است، پس قائل آنها را به لغت دیگر به مقتضای رأی خودش نقل نموده، و نسخه دیگر که آن تورات سبعین گویند مخالفت دارد در چند لفظ که به سبب آن اختلاف می شود در تاریخ عمرها که در اول تورات است، و همچنین در بعضی الفاظ که موجب تفاوت معتد به معنوی نمی شود، و نیست این مگر به سبب آنکه نصارا معتد به قرائت تورات نیستند به خلاف یهود، و به این سبب واقع شده است نزد بعضی از ایشان اهمالی در نسخ، یا در نقل به لغت غیر تنزیل، یا در ترجمه و تأویل، چنانکه بسیار می شود در کتب مصنفه و مترجمه به سبب اهمال در مقابله نسخ و غیرها (۱).

ص: ۳۶

۱- ۱). مراجعه شود به کتاب الهدی، تألیف علامه شیخ جواد بلاغی، جلد ۱، صفحه ۴ و جلد ۲، صفحه ۲۴.

و همچنین است کلام در نسخهٔ سامره، و مخالفتش با هر دو به اعتبار آنکه سامره متعبد به قرائت آن نبوده اند، و بعد از نقل بدون ضبط و تحریر متعبد به قرائت آن شده اند، و هر سه نسخهٔ تورات در آنها اختلاف معنوی معتد به نیست (۱)، و اقل است از اختلافاتی که در قراءات سبع است با قرائت ابن مسعود و ابن کعب و غیرهما. و این از جملهٔ مصادیق کلام معجز نظام خیر الانام علیه و آله و اصحابه افضل السلام است که به این مضمون فرموده: که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در امت من واقع خواهد شد طبق النعل بالنعل والقذه بالقذه، به حدی که اگر احدی از بنی اسرائیل با مادر خود به علانیه زنا کرده باشد، در امت من نیز چنین خواهد شد، و اگر کسی از آنها در سوراخ سوسماری رفته باشد از شما نیز خواهد رفت (۲). و مع ذلك پس فرق یهود مخالفت نکرده اند در لفظی از الفاظ تورات خود، و نه در کتب نبوتی که دارند، و نه در نقل معجزات موسی علیه السلام که کرده اند، و نه در الفاظی که در احکام شریعت واقع شده، بلکه نصارا و سامره در نقل الفاظ شریعت با یهود موافقند، و اتفاق یهود در بلاد مختلفهٔ متعددهٔ متباعده بر تغیر تورات امر است ظاهر الامتناع و اگر عقلاً آن را احتمال می دادند امتهای با آن موافقت نمی نمودند، مانند روم و فرنگ و نبط و ارمن و یونان و قبط و هند و حبشه و عرب و نوبه و دیلم و خزر و صقالبه و چین و سوس که نصرانی شدند، و هر فرقه از یهود به چند مذهب شده اند.

ص: ۳۷

۱-۱). مراجعه شود به کتاب الهدی، جلد ۲، صفحه ۳۷ - ۴۱.

۲-۲). بحار الانوار، جلد ۲۸، صفحه ۷ - ۸.

پس اگر گویند: که تبدیل تورات قبل از ظهور ملت نصارا بوده. گوئیم: که اگر چنین بود می بایست که حضرت مسیح و مسیحیان خبر دهند از آن، و منع کنند از قرائت و اعتماد بر آن و استشهاد به آن، و از حال آنها معلوم است خلاف همه اینها، و در تورات همین نحو بوده تا حضرت عیسی بعد از سیصد سال بعثت نمود، و در طول آن مدت یهود امم متبذره و فرق متعدده بوده اند، و عزرا که تجدید تورات را به او نسبت می دهند از جمله مشهورین به تعظیم و کثرت خیر و دین بوده، و همان است که نزد مسلمین به عزیز معروف است، و قبرش نزدیک بصره است به سمت حله و مزاری است مشهور، و مسلمانان و بعضی از یهودان او را پیغمبر می دانند، و کسی که او را پیغمبر نمی داند خلافتی در خوبی و عظم شأن او ندارد، پس در شأن او احتمال تحریف و تبدیل کتاب خدا نمی رود. و آنچه گفته اند از مقدمه بت پرستی ملوک یهود و بنای بیعها و معبدها، پس این از کفرشان به خدا و تورات و موسی نبوده، بلکه اینها از رهگذر منافع عاجله دنیه دنیویه بوده است، از طریق خاصی که ارباب رصد و نجوم و طلسمات ادعا می کنند، و با وجود آن ملتزم به وظایف و ارکان دین بوده اند، و فضلاء ملوک ایشان بیعها را خراب کرده اند که تعظیم غیر بیت المقدس نشود، و اتخاذ بتان نزد عصات پادشاهان آن زمان هر چند که از اکبر کبایر در دین و ایمان بوده، لکن ارتکاب آن به جهت آن بوده که گمان می کرده اند رسیدن امر الهی را به آن صورتها. و اما حکایت دیدن سفری از تورات در بیت المقدس، پس نه از جهت آن بوده که تورات نزد آنها نبوده، یا احکام آن فراموش ایشان بوده، بلکه به جهت آن بوده که در آن سفر کرامت و اعجاز تازه

دیدند که موجب مزید تهدید و تأکید حکم تورات گردید . و اما آنچه عزرا بر ایشان از تورات خواند که باعث طلاق بعضی از زنان و عمل سایبان در عید مخصوص گردید ، پس آن جماعت بعضی از یهود بودند نه همه آنها زیرا که در آن زمان بسیاری بودند از پیغمبران و اولیاء و علماء و اعیان ها رونیان که آنها را کهنه و کاهنان می گفتند ، و از سبط لیوی و اهل کنیسه بزرگ بودند نه ناقلاذن شریعت و مرجع احکام و فتاوری ، پس آیا متصور می شود که آن جماعت همگی تورات را نشناخته باشند ، این احتمال بسیار مستبعد و نزدیک به محال است ، و اگر معترض اکتفا می نمود به مجرد عدم تسلیم تواتر تورات قبل از بناء بیت ثانی اولی بود .

جواب از مزخرفات موجود در تورات

وجه ثالث : آن است که می یابیم در توراتی که الحال هست مواضع بسیاری که دلالت می کند بر تجسیم و تشبیه و توصیف خدا به ما یستحیل و لایلیق به ، به علاوه کفریات دیگر و امور مستحیل نزد عقول ، پس محال است که آن از قادر متعال باشد ، و آنها مثل اخبار به صعود موسی باشد به کوه با مشایخ و دیدن خدا در آنجا به رؤیت ، و اینکه خدا خلق کرد آدم را به صورت خود ، و چون نوح از کشتی بیرون آمد ابتدا نمود به بنای مذبحی از برای خدا و قربانی کرد به به قربانیها ، پس استنشاق کرد خدا بوی قنار را ، و اینکه لوحین مکتوب بودند به انگشتان خدا ، و اینکه نسبت داده اند به خدا ندامت و غضب و محبت و تکلم به صدا و حرف ، و غیر اینها از چیزهایی که منزه است از آن حق تعالی (۱).

ص: ۳۹

و ردش آن است که نهی از تشبیه و تمثیل مذکور است در بسیاری از مواضع از تورات ، و دیدن مشایخ خدا را هر چند که ظاهراً مراد دیدن بیداری است ، لکن حملش بر علم و تشبیه به رؤیا بد نیست ، به دلیل آنکه در چند جا تورات منع فرموده است از اعتقاد به آن ، و اینکه ندیده اند خدا را در آن وقت به صورت ، و نیست اینها مگر به جهت نفی رؤیت حقیقه که به عین باصره است ، پس حمل می شود بر رؤیت مجازیه که به عین بصیرت باشد . و همچنین است کلام در کلام خدا ، و این که مراد خلق صوت و حروف بود در درخت و هوا ، و مراد از صورت در خلق آدم همان صورت آدم بود ، یعنی صورتی که به حسب حکمت مناسب خلقت او بود نه صورت خدا ، و استنشاق قنار قربانی یعنی گوشت پخته آن کنایه است از قبول آن ، چنانکه می گویند که

« سمع الله لمن حمده » ، یعنی قبول کرد حمد حامد را ، و انگشت خدا استعاره است از برای قدرت او ، و به مانند این تأویلات تأویل می شود ندم و غضب و امثال اینها .

جواب از وجوه دالّه بر تحریف تورات

وجه رابع : آن است که در تورات حکایاتی چند است که مستبعد عقل است ، بلکه محال است مثل قصه آدم و سبب خروجش از بهشت ، و قصه لوط و یهودا ، و حکایتهایی که فایده در ذکر آنها نیست ، مثل کیفیت تفرع قبایل از نوح و اسماء و مواطن آنها ، و همچنین اولاد سعییر و اوصاف ملوکی که در روم مالک شدند از اولاد عیساد بن اسحاق که آنها را احمرانین گویند ، و عدد منازل بنی اسرائیل که از مصر به شام رفتند و امثال این نقلهای بی فایده ، و همچنین در آنها

تشریحات و احکامی هست که عقل فایده ای از برای آنها نمی فهمد، و مؤکد اینهاست که در آخرش حکایت موت حضرت عیسی علیه السلام است و کیفیت دفنش و عدم معرفت قبرش، و این از چیزهایی است که عقل مستبعد می شمارد که موسی در حیات خود به آن خبر دهد (۱). و ردش آن است که مسلم نداریم که قصه آدم و لوط و یهودا ممتنع الوقوع باشد نزد عقل، خصوصاً در آن زمان، زیرا که مشهورات مختلف می شوند به اختلاف اوقات، و بسا چیزی که در وقتی مستبعد باشد و در وقت دیگر مستبعد نباشد، و آنچه ادعا نموده اند که در فلان حکایات فایده نیست عدم فایده در آنها مسلم نیست در زمان نزول تورات یا قبل از آن یا بعد از آن. و اما بیان انساب و قبایل، پس شاید سبب ذکرش آن باشد که مستبعد نشمارند که از زمان نوح تا موسی در این قلیل مدت چگونه این همه خلق به هم رسیده اند، و بسیار جایها را مأمور نموده اند. و اما وصف قبایل بنی سحیر، پس شاید به سبب آن باشد که مأمور بود به استیصال اولاد عمالیق پسر ایلغار، و عیسو برادر یعقوب به اولاد سحیر پیوند و خویشی نموده بود، پس از آنها اولاد به هم رسانید و پادشاه بر ایشان گردید و نسلش به نسل آنها مخلوط شد و تمام بلاد سحیر و قبایل او همه منسوب شدند به قبیله غالب بر آنها که قبیله عیسو باشند، و به خصوص اولاد عمالیق، پس تورات بیان نمود قبایل ایشان را تا کشته نشوند قبیله ای در جمله قبایل دیگر، و شاید از برای امور مذکوره علت‌های بسیار باشد که بر ما مخفی باشند.

ص: ۴۱

و همچنین است توجیه ذکر منازل از برای اظهار معجزه و ظهور منّ و سلوا تا چهل سال ، و سیر در یک منزل هیجده سال ، و در یک منزل دیگر یک شب به حسب ارتفاع عمود غمام که معلوم مردم شود که اینها بر سیل اعجاز تقدیر الهی بوده ، نه از جهت راه گم شدن چنانکه بعضی از مردم توهم می کنند ، و مسافت ارض تیه معروف است که در یازده روز طی می شود ، پس چگونه طایفه عظیمه در طی آن حیران شوند تا چهل سال ، و هیچ چیز در تورات مذکور نشده مگر از جهت فایده ضروریه در شریعت برای تصحیح رأیی یا عملی از اعمال مهمّه در انتظام اجتماع و غیره . و اما تشریحات غیر معقوله الفایده از برای من ، پس لازم ندارد که در نفس الأمر از برای آنها فایده نباشد ، چنان که قبل از این اشاره شد به مؤیدات این ، و کسی که واقف شود بر مذاهب صابئه و آراء اعمال و عبادات آنها ظاهر می شود از برای او تعلیل بسیاری از فرایض تورات غیر ظاهر الفائده ، و آن مذاهب و آراء از کتب مصنّفه آنها معلوم می شود ، همچنان که مذکور است در کتاب فلاحه نبطیه ابن وحشیه ، که آن مملو است از هدیانات عباد اصنام و اعمال طلسمات و سحر و جن و غولان که در صحراها می باشند و همچنان که در کتاب اسطماخس منسوب به ارسطو است ، و در کتب طلسمات که از جمله آنهاست طمطم ، و کتاب شرف ، و کتاب درج الفلک و صور طالعه در هر درجه از آن ، و کتاب منسوب به ارسطو در طلسمات ، و کتاب منسوب به هرمس ، و کتاب اسحاق صابی در احتجاج از برای ملت صابئه ، و کتاب کبیر اسحاق در نوامیس صابئه و جزئیات دینشان و اعیاد و قربانات و صلوات آنها و غیر اینها

، و آنچه که بیرون نیامده است از زبان عربی از کتبشان اضعاف آن است که بیرون آمده است از آنها . و اما استبعاد و استنکار این که نازل شود بر موسی حکایت موتش و دفنش ، پس گفته اند که یوشع ابن نون علیه السلام امر کرد به نوشتن در آخر تورات که از جمله تورات محسوب شود ، به علاوه آنکه نزول بر موسی نه ممتنع است و نه مستبعد ، به اعتبار آنکه تعبیر از امور آتیه به الفاظ ماضیه بر سبیل تجوز و تنبیه و تیقن وقوع آتی بسیار شده و می شود .

جواب از علت خلو تورات از ذکر ثواب و عقاب

وجه خامس : آن است که این تورات تصریحی نیست در آن به ذکر ثواب و عقاب اخروی ، و حال اینکه این دو امر از اهم و اعظم امور شریعت است ، پس اگر این تورات یهود از جانب خدا بود جایز نبود خلوش از تصریح به آن دو امر مهم ، و عدول از آنها به ذکر ثواب و عقاب دنیوی دنی که بسیار در تورات مذکور شده ، زیرا که دنیا زائل است و اعتدادی به نعمت و شقاوت آن نیست و بر فرض تسلیم اعتداد به آن پس به تجربه معلوم است که مختص نیست نعیم دنیا به صالحین و نه شقاوت آن به طالحین ، چه بسیار صالح متقی که به حسب دنیا بدبخت و بی دولت و شقی است و بسیاری از فجار بلکه کفار در دنیا در کمال عزت و شوکت و اعتبارند ، و حق تعالی منزّه است از خلف وعده و اخبار به وقوع مالا یقع یا وقوع شیء علی خلاف ما خبر به . و ردش آن است که خلو تورات از تصریح به آنها ضرر ندارد ، بعد از آنکه از حضرت موسی علیه السلام و سایر انبیاء تصریح به آن واقع شده

باشد ، پس اگر گویند که چرا در تورات تصریح به آن فرموده ؟ گوئیم : که اعتراض به خدا به چون و چرا جایز نیست ، و شاید در آن حکمتها باشد که انبیاء که اطبای نفوسند دانند و ما ندانیم ، و چنانچه اطبا ابدان معالجه امراض بدنیه می نمایند ، پس همچنین اطبا نفوس و ادیان که پیغمبرانند معالجه امراض نفسانیه می کنند بر حسب امراضی که در زمان خود می یابند و اهل آن زمان منکر ثواب و عقاب اخروی نبودند ، و مرضشان عبادت غیر خدا از اصنام و کواکب و غیرها بود ، و گمان می کردند که عبادت آنها و قربانی کردن از آنها زمین مأمور می شود و ارزانی به هم می رسد و ثمار اشجار خوب و بسیار می گردند و علما و صلحا و زهاد ایشان در موعظه و نصیحت ایشان می گفتند : که فلاح و زراعت و امثال اینها که قوام بدن و معیشت به آنهاست ، تمام نمی شود و خوب به عمل نمی آید ، مگر به اختیار عبادت آفتاب و کواکب و غیرها ، که از جانب مبدأ فیاض مدبر این عالمند ، و اگر آنها مکدر شوند و از شما راضی نباشند زمین را خراب سازند . و در کتبشان نوشته اند که ستاره مشتری مکدر شد و غضب کرد بر صحاری و براری ، و به این جهت آب در صحرا به هم نرسد ، و درخت در آن نروید و غولان در آنجا گیرند ، و آنها نهایت تعظیم و تکریم زارعان و برزگران می کردند ، به سبب آنکه مشغول تعمیر زمین که از مرادات و مرضیات و کواکب است می بودند . و در کتاب فلاحه نبطیه بر طریق صائبه چنین مذکور است : که حکماء و قدماء و انبیاء همگی امر کردند و واجب نمودند که در عیدها در پیش روی بتها ساز بزنند و آلات لهو بنوازند که اصنام را از

آن خوش می آید، و جزایی خوب به ازای آنها می دهند و وعد بسیار در تدوین و دفع آفات و رفع عاهات و ارزانی غلات و نمو اشجار و خوبی ثمار بر آن مترتب ساخته اند. پس چون این هرزه ها مشهور شد، به حدی که بسیاری یقین به آنها کردند، حق تعالی نظر به کمال رأفت و رحمتش بر بندگان خواست رفع این غلطها را از اذهان، و دفع این تعب ها را از ارواح و ابدان به استعمال اعمال شاقه غیر مفیده نماید، پس خبر داد بر زبان پیغمبرش حضرت موسی که به عبادت اصنام و کواکب باران منقطع می شود، و زمین خراب می گردد، پس چیزی نمی روید، و درخت ضایع می شود، و آفات و بلیات به بدنها می رسد، و عمر کوتاه می شود، و به اقبال بر عبادت خدا به عمل آید عکس اینها، و این وعده و وعید را در چندین موضع از تورات ذکر فرموده، تا خیال باطل بالمزه از نفوس زائل شود، و عقائد از مرض آن اعتقاد غلط نجات یابند. و اگر مرضشان انکار بقاء ابدی نفوس بعد از موت، و انکار ثواب و عقاب بود، البته مکرراً در تورات ذکر می فرمود، و چون چنین نبود اکتفا به ذکر پیغمبر و تواتر امت فرمود، و از این جهت یهود معتقد به بعث و نشور اموات و بقاء نفوس بعد از فناء اجساد، و آن را خلف از سلف فرا گرفته اند، و ترحم بر مردگان خود می نمایند، و توبه از گناه می کنند، و تلقین واجب القتل قبل از قتل به توبه می فرمایند، و اینکه قتلش کفاره گناهی باشد یا چیزهای دیگر که قبل از این اشاره شد به آن، خلاصه نظر به اختلال حال و بلبال بال و ضیق مجال اقتصار بر همین قدر از اجمال شد.

نیز می گویند ، و همچنین بسیاری از آنها که ادعای نبوت از برای ایشان کرده اند خوارق عادت و معجزات بسیار از آنها به تواتر نقل نموده اند ، و حال آنکه یهود منکر نبوت ایشانند ، خصوصاً نبوت عباد اصنام را از آنها ، و بنابر این می توان گفت به یهود که نقل تواتر آنها صحیح است یا نه ، پس اگر صحیح نباشد گفتگو در ادعای تواتر شما می رود ، زیرا که تواتر شما اقوا نیست از تواتر آنها ، و اگر نقل تواترشان صحیح است معجزه دال بر صدق مدعا نیست ، پس ثابت نشود نبوت موسی و نه غیر او از انبیاء شما . و ردش آن است که آنچه نقل می شود از ظهور خارق عادت از متحدی به آن از بدان خصوصاً از عبده اصنام ، تواترش معلوم نیست ، و بر تقدیر تسلیم و عدم احتمال بودنش از قبیل سحر و خیال حملش بر استدراج ممکن است مانند آنچه از فرعون نقل شده است .

وجوه دالّه بر نسخ شریعت حضرت موسی علیه السلام و جواب از آنها

وجه سابع : آن است که مسلم نداریم امتناع نسخ (۱). شرع یهود را ، بلکه آن واقع است و لازم است ایشان را ، و بر این تقدیر چون در چند موضع از تورات تصریح شده است به عدم وقوع آن ، پس قدح می شود در صحت تورات بر رأی خودشان . اما بیان آنکه نسخ آن واقع است ، پس به چند دلیل است : اول : آنکه از جمله احکام تورات است که هر نزد میتی حاضر شود ، یا مس استخوانی از میت نماید ، یا پا بر قبری گذارد ، پس نجس می شود و پاک نمی گردد مگر به خاکستر گاوی که امام هارونی آن را سوخته باشد ، پس اگر یهود در این زمان به سبب عدم امکان

ص: ۴۶

۱- ۱). برای تحقیق در این مسأله مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۱ ، صفحه

مستغنی اند از تهطر به آن ، پس اقرار کرده خوانند بود به نسخ آن ، واگر مستغنی نباشد از آن ، پس بر نجاست باقی خواهند بود ، و حال آن که در صور مذکوره خود را پاک می دانند ، و به آن جهت نماز می گذارند ، و مصاحف را برمی دارند و از حایض کناره گیر می شوند تا نجس نگردند . دوم : آن است که ادعا می کنند که جمیع آنچه در کتب فقہشان هست همه را فقہاء از ثقات از حضرت موسی نقل کرده اند ، پس اختلافشان در مسائل فقہیہ ، یا از رهگذر طعن در ناقلین است ، و آن خلاف مذهب ایشان است ، یا به سبب آن است که احد نقلین را ناسخ دیگری می دانند ، پس مطلوب ثابت است . سوم : آن است که در نمازشان فضولی چند متضمن ادعیه چند هست ، که دلالت می کند بر اینکه آنها را بعد از زوال دولتشان ساخته اند ، و از برای آنها روزه ای چند هست که نیز دلالت بر آن می کند ، مثل صوم سوختن بیت المقدس ، و صوم محاصره آن ، و صوم کذلیا ، و روزه صلب هامان ، و همه این صومها را واجب دانسته اند با وجود آنکه در تورات نهی صریح شده از زیاد کردن واجبی بر واجباتی که در آن هست ، و امر مذکور مستلزم نسخ نهی مسطور است . چهارم : آنکه در تورات مذکور است که جایز نیست از برای پادشاهی که بنی اسرائیل بر خود پادشاه کنند اینکه زن بسیار کند که مبادا طاغی شود ، و نه از طلا و نقره بسیار جمع نماید ، با وجود آنکه حضرت داود و حضرت سلیمان زن بسیار گرفتند ، و از طلا و نقره بسیار جمع کردند ، و اینها بر نسخ دلالت می کند ، و در چند

موضع از کتب انبیاء هست که مخالفت مشروعات تورات جایز است، و فرصت نقل آنها نیست. پنجم: آن است که تورات ناطق است به وجوب ختنه در روز هشتم ولادت، و به حرمت صنعتهای عملیه در روز شنبه، و هر یک از این دو حکم نسخ دیگری می کند هر گاه هشتم ولادت روز شنبه شود. و ردش این است که لفظی که در لغت عبرانی از نجاست تعبیر به آن کند، بر سه معنی اطلاق می شود: یکی بر معصیت و خلاف مأمور به از فعلی یا رأیی. دوم: بر نجاسات متعارفه از غایط و بول و نحوهما. سوم: بر معانی متوهمه، یعنی لمس کذا، یا حمل کذا، یا مشابَهت کذا. و اطلاق نجاست بر ملامس میت و استخوان آن و وطی قبر به معنی سوم است، و حکمش آن است که بعد از حصول آنها نزدیک چیزی از امور قدس نشوند مگر بعد از تطهر از آن به خاکستر گاو مذکور بر وجه تعبد، و آن منع نمی کند از نماز و حمل مصحف قبل از تطهیر، بخلاف متنجس به نجاست به معنی دوم، که به آن ممنوع می شود از نماز و حمل مصحف، و کافی است در تطهیر از آن استعمال آب. و اما مسائل فقہشان، پس همه مأخوذ از نقل نیست بلکه بعضی مأخوذ از نص تورات است، و بعضی از نقل ثقات، و بعضی از طریق نظر و قیاس، و مقدمات قیاس مأخوذ است از نص و نقل، و خلافتی نیست در حجیت نص و نقل صحیح، و خلاف واقع است در مأخوذ به نظر و اجتهاد، و دعوی آنکه نقلشان همه مأخوذ است از ثقات هیچکس به آن قائل نشده است چه جای همه. و اما متابعت ائمه و حکامشان در آنچه واجب می سازند بر ایشان

با وجود نهي تورات از زياده و نقصان ، پس جوابش آن است كه تورات امر كرده است به متابعت پيغمبران تابعان شريعت موسي ، و معتقد علماء آن است كه پيغمبران امر نمي كنند به چيزي كه مبطل حكم تورات باشد بر سبيل تشريع مؤيد ، بلي گاهي امر به چيزي مي كنند به مقتضاي مصلحت خاصه ، به شرط عدم استمرار آن ابطال ، همچنان كه ايليای پيغمبر قرباني كرد يك مرتبه در موضع غير معهود از براي قرباني ، لكن تجويز استمرار آن فرموده ، و امر كرده است تورات به اطاعت ائمه و حكام مؤيدين به سكينه خدا در زميني كه اختيار كرده است آن را هر چند كه از انبياء نباشند ، به شرط آنكه حكمشان مخالف حكم صريح تورات نباشد ، هر چند كه بر سبيل دوام و استمرار باشد . و اما داود و سليمان ، پس نزد يهود معصوم از خطا نبودند ، به اعتبار آنكه از مرسلين نبودند ، و عصمت را معتبر نمي دانند مگر در پيغمبر مرسل در خصوص ما ارسل به ، به علاوه آنكه داود نگرفت از زنان زياده بر آنچه از براي او جايز بود ، و سليمان شايد جمع طلا و نقره از براي مصالح امت كرده باشد نه از براي خود . و اما مقدمه ختان و شنبه ، پس ايجاب ختان اسبق است ، و در صورت تعارض مقدم است .

نور ششم تحقيق در نسخ تورات و عدم آن

مخفي نماند كه جواب و التزام عدم نسخ تورات صحيح نيست ، نه بر ملت نصارا و نه بر ملت اسلام ، و حمل كرده اند لفظ تأييد مذكور در تورات را در قولش

« تمسكوا بالسبت ابداً » يعني متمسك

باشید به احترام روز شنبه که از خواص ملت یهود است ابداً یعنی همیشه ، بر فرض صحت این تورات و عدم تحریف و تبدیل در آن ، پس حمل لفظ ابد را مجازاً بر مدت بسیار می کنند ، به قرینه آنچه در تورات واقع است در باب عبد عبری که او را شش سال خدمت می فرمایند ، و در سال هفتم آزاد می کنند ، و اگر عبد قبول آزادی نکند گوشش را سوراخ می کنند و خدمتش می فرمایند ابداً یعنی همیشه ، و منظور از ابد در اینجا پنجاه سال است ، چنان که در موضع دیگر تصریح به آن شده . و یهود می گویند : که اعتماد ما در عدم نسخ و تأیید دین موسی بن مجرد لفظ ابد نیتس ، و قبول داریم که در غیر معنی دوام نیز استعمال می شود ، بلکه می گوئیم :

که علم ضروری داریم از لفظ ابد منظم به قراین از تورات و کتب انبیاء و کلام حاملان شریعت موسی اینکه موسی متدین بود به دوام شریعت خود ، چنانکه شما قائلید به تأیید شریعت خود (۱) ، و مسلمانان در رد آن می گویند که اگر شریعت شما مؤبد بود می بایست نصارا با کثرتشان و قرائتشان تورات را تأیید را قبول کنند ، نمی بینی که چون از دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم شریعتش معلوم شده است مسلم و غیر مسلم از کسانی که مخالط آنها شده اند ، همگی تأیید را از دین او دانسته اند و انکار نمی کنند ، والله اعلم بالصواب فی کلّ باب .

فایده معرفی اجمالی أسفار تورات

التوراه خمسہ أسفار : السفر الأول : يذكر فيه بدو الخلق والتاريخ من آدم عليه السلام

ص: ۵۰

(۱- ۱) . مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۰۶ - ۳۰۷ .

إلى يوسف عليه السلام . السفر الثاني : استخدم المصريين بنى اسرائيل ، و ظهور موسى و هلاك فرعون ، و امامه هارون ، و نزول الكلمات العشر ، و سماع القوم كلام الله . السفر الثالث : يذكر فيه تعليم القرابين الاجمال . السفر الرابع : يذكر فيه عدد القوم و تقسيم الارض عليهم ، و أحوال الرسل التي بعثها موسى إلى الشام ، و أخبار المن والسلوى والغمام . و السفر الخامس : يذكر فيه بعض الاحكام ، و وفات هارون و موسى و يوشع ، و ينقلون عنهم تسعه عشر كتاباً و يضيفونها إلى خمسه أسفار التوراه . و مجموع كتبهم على أربع مراتب : المرتبه الأولى : التوراه ، و قد ذكرناها . المرتبه الثانيه : أربعه أسفار يسمونها الأوّل : أولها : ليوشع يذكر فيها ارتفاع المن والسلوى ، و محاربه يوشع و فتحها البلاد ، و قسمتها بالقرعه . و ثانيها : يدعى سفر الحكام ، فيه أخبار قضاه بنى اسرائيل . و ثالثها : لاشموئيل ، فيه نبوته ، و ملك طالوت ، و قتل داود جالوت . و رابعها : سفر الملوك ، فيه أخبار الملك داود و سليمان و غيرها ، و الملاحم ، و مجيء بخت نصر ، و خراب بيت المقدس . المرتبه الثالثه : أربعه أسفار يسميها الاخيره : أولها : لشعيا و فيه توبيخ بنى اسرائيل ، و انذار بما وقع ، و بشاره للصابرين . و ثانيها : لارميا و فيه خراب البيت ، و الهبوط إلى مصر .

وثالثها: لحز قیل یذکر فیہ حکم طبیعتہ وملکتہ مرموزہ ، وأخبار یأجوج ومأجوج . ورابعها : اثنی عشر سفراً (۱) فیہ انذارات بزلانزل وجراد وغیرها ، وإشاره إلى المنتظر والمحشر ، ونبؤه یونس وابتلاع الحوت له ، وتوبه زکریا ، والبشاره بورود الخضر . المرتبه الرابعه : یدعی الکتب ، وهی أحد عشر سفراً : الأول : تاریخ نسب الاسباط وغیرهم ، ومزامیر داود ، ومائتہ وخمسون مرموزاً کلها طلبیات وأدعیه . وثانیها : قصه آیوب وفیہ مباحث کلامیه (۲) . ورابعها : آثار حکمیہ عن سلیمان علیہ السلام . وخامسها : أخبار الحکام . وسادسها : نشائد غریبه لسلیمان علیہ السلام فی مخاطبه النفس والعقل . وسابعها : یدعی جامع الحکمه لسلیمان علیہ السلام فیہ البحث علی طلب اللذات العقلیہ الباقیہ ، وتحقیر اللذات الجسمیہ الفانیہ ، وتعظیم اللہ سبحانہ ، والتخویف منه . وثامنها : یدعی النواع لارمیا ، فیہ خمس ملاقاه علی حروف المعجم ، ندب علی البیت . وتاسعها : فیہ ملک اردشیر . وعاشرها : لدانیال فیہ تفسیر منامات وحال البعث والنشور . وحادی عشرها : لعزیر ، فیہ صفه عود القوم من أرض بابل إلى البیت وبنائوه (۳) .

ص: ۵۲

۱-۱ . در نسخه «ع» : أسفاراً .

۲-۲ . در دو نسخه خطی مرتبه ثالث ذکر نگردیده .

۳-۳ . و برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۱ ، صفحه ۴ - ۹ .

و در آن ضمن چند نور مذکور می شود .

نور اول تعریف لغوی و اصطلاحی کلمه نصارا و عیسی و مسیح

نصارا را به فارسی ترسایان می گویند ، و منسوبند به دیهی در شام که آن را نصرانه بر وزن سکرانه ، و ناصره بر وزن کامله ، و نصوریه به فتح نون و ضم صاد و تشدید یاء می گویند ، و مفرد نصارا نصران است ، لکن بدون یاء نسبت نمی گویند یعنی نصرانی می گویند (۱). و مراد از نصرانی در اصطلاح تابع شریعت حضرت عیسی علیه السلام است . و عیسی در لغت عبرانی عیسی به شین معجمه نیز بوده ، که در نقل به عربی مهمله شده است . و بعضی آن را عربی الاصل و مشتق از عیسی که معنی سفیدی است یا شقره . و بعضی مشتق از عاس به معنی اصلح می دانند ، نظر به اینکه دین خود یا دین یهود را اصلاح کرد . و بعضی مشتق از عیش به معجمه می دانند ، چون مرده زده می کرده ، یا خودش زنده به آسمان رفت ، یا تا حال زنده است . و به هر تقدیر در جمعی عیسون به فتح و ضم سین می گویند ، و در حالت نصب و جر رأیت عیسین و مررت به عیسین به فتح سین می گویند ، لکن کوفیون در این دو حالت کسره می دهند ، و وزن عیسی نزد سیبویه فعلی است و الفش از برای الحاق است نه تأنیث ، و بعضی فعلل می دانند ، و در نسبت به عیسی ، عیسی به کسر سین و

ص: ۵۳

عیسوی به فتح و زیادی و او می گویند . و حضرت عیسی را مسیح بر وزن امیر نیز می گویند مشتق از مسح ، و در لغت مسیح را مبارک و ملعون هر دو می گویند ، و از اسماء اضداد می دانند ، و حضرت عیسی را به سبب مبارک بودنش گفته اند ، و دجال را به سبب ملعون بودن ، و بعضی دجال را مسیح بر وزن سکین می گویند ، و بعضی مسیح را مشتق از سایح می دانند به معنی رفتن در زمین از راه بندگی ، و در اشتقاق مسیح صاحب قاموس در شرح بخاری و مشارق الانوار و غیرهما پنجاه قول نقل کرده است . و عیسی را در زبان روم و فرنگ کرطوس و کرسطوس می گویند (۱) . و حضرت عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام ، و مریم دختر عمران بن ماتان بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن حضرون است ، از اولاد داود ، از نسل یهود بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله ، و تتمه نسب شریفش به حضرت آدم علیه السلام ، نزد ذکر نسب حضرت خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مذکور خواهد شد ان شاء الله .

نور دوم تاریخ ولادت حضرت مسیح و وقایع حین ولادت

در کتب و تواریخ نصارا چنین مذکور است که اغسطوس قیصر که او را کیتیانوس نیز گویند ، و اول کسی است که ملقب به قیصر شده ، و به غایت عاقل و کافی و شجاع بود ، و تا پنجاه سال پادشاهی نمود ، در سال چهل و سوم از پادشاهی او حضرت عیسی مسیح پیغمبر علیه السلام از حضرت مریم عذرا علیها السلام

ص: ۵۴

۱ - ۱) . مراجعه شود به قاموس ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۴ ؛ و صحاح اللغه جوهری ، جلد ۲ ، صفحه ۹۵۲ ؛ و بحار ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۲۱ .

در وجود آمده ، در شب سه شنبه بیست و پنجم کانون الاول ، سال سیصد و نهم اسکندری . و از معجزات او بتخانه بزرگ که در رومیه کبری بود و تمامت صور بتان عالم در آنجا نقش کرده ، و آن را هیکل می گفتند بیفتاد و خراب شد ، و هم در آن وقت چشمه روغن زیتون در میان شهر رومیه از زمین برجوشید و روان شد ، و به رودخانه طریوس که در میان شهر رومیه می رود پیوست ، و از پیش پادشاهان مجوس و فارس و خاقان ترکستان ، که منجمان ایشان را خیر کرده بودند که در این سال کودکی زاید در بیت المقدس که اهل عال مطیع و منقاد او شوند ، جماعت رسولان رسیده بودند و کندر و مَرّ جهت بخور آورده . اغسطوس کودکان بیت اللحم و قدس را می کشت ، به یوسف که عم زاده مریم بود وحی آمد که مریم را با طفل او بردار و به جانب مصر رو ، و ایشان هر دو را بگریزان به مصر رفتند ، و دو سال آنجا ماندند ، و عیسی هم در طفولیت از آب شراب ساخت ، و از خم رنگ زردی انواع الوان بیرون آورد ، و چون سال او به سی رسید یوحنا پسر زکریا او را معمودیه کرد تا ترسا شد ، و معمودیه نصارا چنان است که آن را به کلیسا برند ، و در حوض آب نشانند ، و در آب گرم بشویند ، و نمازی چند بکنند ، و دعا چند بخوانند ، و به مذهبش تلقین کنند ، و روغن میرون در وی بمالند چنانکه به همه اعضاء برسد ، آنگاه ترسا شده باشد و اگر شخصی کودک باشد او را و کیلی بدارند . و مسیح را در اول سال سی و سوم عمرش جهودان شکنجه

کردند، و از دار فنا به دار بقا رحلت کرد، و از ابتداء عهد آدم علیه السلام تا زمان مسیح علیه السلام پنج هزار و صد و نود و نه سال بود. و حکیم فهیم جاماسب مشهور در جاماسب نامه که به فارسی ترجمه شده بشارت به آمدن حضرت عیسی علیه السلام داده به این عبارت: که چون که این علامتها پدید آید، بدان که وقت بیرون آمدن آن مرد بود، که او را گرد روی دراز گوش خوانند، و مردم به دین وی در آیند بطبع و مردی کار راست آید، مردی بود گود روی و تنک ریش و نیکو روی بلند بالا و پشمینه پوش، و به ملکیت این جهان رغبت نکند، و دعوت وی قوی باشد. و هرگاه که او دعوت کند همه او را اجابت کنند، و برهانی تمام دارد، و شهرهای روم جمله مذهب وی گیرند، و هر کجا که وی پدید آید کلیساها آبادان کند، و چوبک زدن فرماید، و از آفتاب قوت تمام دارد، تا آنجا که مرده زنده کند، و عمر او دو قران باشد و چهار یک از گرد آمدن اختران در برج قوس، و بردارد دعوت وی سی و چهار گرد آمدن اختران یعنی ششصد و هشتاد سال، از آنکه مشتری و زحل نیرو دهند او را، آخر چون مهر به خانه کیوان بود با حمل و زحل به ششم خانه طالع بود با مریخ دلیل کند که مردمان سرخ شبان با هودار او را بردار کنند بر کناره آبی، و از پس وی دین وی بسیار بماند، و میان روم بود دعوت وی، و دین وی به شهر ایران برسد. و دین او عزیز و بزرگ شود، و بسیاری کلیساها را براندازد، و بسیاری خانه دشمنان ویران شود، و دین زردشتی بسیار جنگها بود، و از هر دو گروه بسیاری کشته شوند، و پادشاهی از ایشان

به ایران آید و ملک بگیرد، و ملک او را باشد تا آن وقت که ستاره ها از نحوست بیرون آیند، و آفتاب به حمل آید، شاه ایران بیاید و ملک روم بگیرد و خلقی از ایشان بکشد، و او مردی بود به تن لاغر هم از پدر و هم از مادر، ملک زاده بود، و بیاید و ملک بگیرد تا آنجا که اشاره به ظهور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم نموده چنانکه در بحث سوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی .

نور سوم اعتقادات نصارا درباره حضرت عیسی علیه السلام و غیر آن

بدان که اعتقاد نصارا درباره حضرت عیسی علیه السلام آن است که می گویند: ما ایمان داریم و به یقین می دانیم صحت آنچه آمده در تورات و در آثار بنی اسرائیل، و ایمان داریم به اینکه لاهوتیت متجسم شد و جنینی شد در شکم دختر باکره از بهترین زنان بنی اسرائیل از نسل داود، که او را زانید ناسوتی الظاهر لاهوتی الباطن، در حالی که پیغمبر مرسل بود در ظاهر و خدای مرسل بود در باطن، پس او هم انسان تام بود و هم خدای تام، و همان است مسیح ابن الله، والله پدر است و او پسر و دیگر روح القدس. و گویند: ما فی الحقیقه موحدیم، و خدا را یکی می دانیم هر چند که در زبان به سه تا قائلیم، و آنها را اقانیم ثلاثه می گوئیم خدا و عیسی و روح القدس، و ایمان داریم به او و به حلولش در بنی اسرائیل از رهگذر جلال و تعظیم و تبجیل ایشان، و چنان بودند تا وقتی که عصیان عیسی نموده برادرش کشیدند، پس سخط و غضب الهی بر اکثر بنی اسرائیل و قلبی از آنها که تابع

عیسی بودند و بر تابعیت باقی ماندند، از غضب خدا نجات یافتند، و از میان ایشان به عدد اسباط بنی اسرائیل دوازده شخص منتجب شدند، بعد از اینها رضای خدا شامل حال تابعین اینها شد. و گویند: که ما از بنی اسرائیلیم هر چند که از ذریه او نباشیم، و اولاً آن است که ما را بنی اسرائیل گویند، نظر به اینکه متابعت عیسی و اصحابش کرده ایم، بعد از آن تابع آن جماعت قلیله شدند جمعی دیگر و مستحق درجه بنی اسرائیل گشتند، و از برای آنها نصرت و کثرت و انتشار در اکثر بلاد و امتهای به هم رسید، و بسیاری از امم را دعوت به دین عیسی کردند و همه را تکلیف به عمل به آن دین نمودند، به اینکه عیسی را تعظیم کنند، و صلایش را عظیم شمارند، و پیروی احکامش و وصیتهایی که به حواریین فرموده و قواعدی که از تورات اخذ کرده نمایند. و اینکه شکی که در تورات نیست و از جانب خداست، و کسانی که به عیسی ایمان آوردند همه از طوع و رغبت ایمان آوردند بدون جبری و قهری و شریعتی که برای امت قرار دادند به اتفاق و اجماع سیصد و سیزده نفر بر آن در زمان سلطنت قسطنطین بانی شهر قسطنطنیه این است که ایمان داریم به خدایی واحد که پدر است، ماسک کل است، و صانع هر مرئی و غیر مرئی است، و به واحدی که رب است. و به یسوع مسیح پسر خدای یگانه بکر خلاق (۱) که متولد شد از پدرش پیش از همه عالمیان و مصنوع نیست، خدای حقیقی است از خدای حقیقی از جوهر پدرش کسی که به او یقین کرده اند عوالم، و آفرید هر چیزی را برای ما گروه آدمیان، و از برای نجات ما

ص: ۵۸

فرود آمد از آسمان و متجسم شد از روح القدس و انسان گشت ، حامله شد به او و متولد شد از مریم بتول ، و متألّم شد و بدار کشیده شد در ایام تنطیوس فیلاطوس ، و دفن شد ، و زنده شد بعد از سه روز کما کتب یعنی چنانکه نوشت ، و به آسمان رفت و بر دست راست پدرش نشست ، در حالی که بنا داشت که بیاید از برای تدبیر اموات و احیاء و به واحد روح القدس و روح الحق مشتق از پدر روح محیی و تبعه واحده سلیحیه جا ثلیقیه ، و ایمان به یک معبود از برای آمرزش گناهان و به زنده شدن ابدان ما و به زندگی ابدی این است آخر عهد و امانتش . و میان یعقوبیه و نسطوریه در آن خلاف معنوی نیافته ایم ، لکن در نسخه یعقوبیه نیست کسی که به او یقین کرده اند عوالم و آفرید هر چیزی را ، و به عوض کما کتب کما اراد است ، یعنی چنانکه خواست و زیادات دیگر هست که منافی آن عقیده نیست .

نور چهارم بعضی عقاید نصارا در توحید و غیر آن

نصارا باری تعالی را وجود محض و آب می خوانند ، و عیسی را حکمت و کلمه خدا می گویند ، و به واسطه اعتبار اثر در مؤثر عیسی را ابن گویند و مراد از آب و ابن و روح القدس که ابتداء کلام و تسمیه و سکه زر ایشان می باشد این هر سه است که مذکور شد . و حکما و متکلمان نصارا می گویند : که موجود یا محسوس است یا معقول ، و معقول آن است که به ادراک حواس ظاهره مدرک نشود ، و ثانی را نصارا الهه می گویند یعنی خدایان ، چنان که در تورات و زبور است که اله الالهه ، و موجود معقول را اگر متعلق به جسمانیات

باشد نفس می گویند ، و اگر متعلق نباشد مطلقاً یا واجب باشد یا ممکن ، و ممکن معقول را روح القدس ، و واجب معقول را آب گویند که علّه العلل است ، و اشرف و اعلا و محتاج الیه پسر پدر است بدان سبب خدا را پدر خوانند و پسر را که عیسی است برای آن ابن می خوانند که قابل اثر واجب الوجود است ، و روح القدس منزّه است از آلائت در تحصیل کمال خود ، تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبيراً . و نصارا اتفاق دارند بر آنکه اقنوم آب همان ذات است ، و اقنوم ابن همان کلمه است ، و آن علم است ، و همیشه بوده است ، متولد از پدر است ، نه بر سیل تولد بلکه مانند روشنی آفتاب از آفتاب ، و اقنوم روح القدس همان حیات است ، و همیشه فایض بوده است از پدر . و أيضاً اتفاق نموده اند بر اتحاد کلمه با سید مسیح عیسی علیه السلام ، و اختلاف کرده اند در مراد از اتحاد ، پس ظاهر قول یعقوبیه آن است که به معنی مازجه و مخالطه است ، تا حدی که از آن چیزی ثالثی به هم رسد ، مانند امتزاج آتش به زغال که از آن اخگر به هم می رسد ، و اخگر آتش خالص نیست ، و گردانیده اند این معنی را به معنی ترکیب ارتباطی ، هر چند که از جسمانی و روحانی باشد ، مثل حال نفس مجرد با بدن که هر یک مرتبط شده اند به دیگری تا یک شخص شده اند ، پس گفته اند که مسیح یک جوهر است از دو جوهر ، و یک اقنوم است از دو اقنوم . و ظاهر قول نسطوریه آن است که اتحاد به این معنی است که کلمه گردانیده است آن را هیکیلی و محلی ، و در پوشیده است آن را هیکیلی و محلی ، و در پوشیده است آن را در پوشیدنی ، و همچنین گفته است : که مسیح که دو جوهر و دو اقنوم

است ، و بعضی گفته اند که اتحادی شده است مانند اتحاد نقش نگین با شمع یا رو با آئینه ، و بعضی گفته اند که اتحاد کلمه با او همین بود که کلمه ظاهر شد و تدبیری کرد بر بدنش . اما ملکانه ، پس آنها گویند که مسیح دو جوهر است و یک اقنوم ، زیرا که اتحاد واقع شده است به انسان کلی نه جزئی ، و مراد به اقنوم همان شخص است . و همه نصارا ایمان دارند به حشر اجساد ، و به ثواب در بهشت که آن را فردوس گویند ، و به عقاب در جهنم ، لکن قائل نیستند مگر به ثواب و عقاب روحانی نه جسمانی ، و گویند که صالحان مانند ملائکه در ملکوت آسمانند ، یا در ملکوت خداوندی جهان . و اعتقاد دارند به بقاء نفوس انسانیه بعد از خرابی ابدان به موت ، و اجماع نموده اند همگی بر آنکه شریعت عیسی دائمی است و منسوخ نخواهد شد تا قیامت ، چنانکه نقل کرده اند آن را از حواریین که به علم ضروری آن را بی شک دانسته اند . و در اناجیل اربعه که انجیل متی ، و انجیل لوقا ، و انجیل مرقس ، و انجیل یوحنا است ، از مسیح معجزات بسیار نقل کرده اند ، از آن جمله است آنکه میتی را قبل از دخول در تابوت ، و دیگری را بعد از دخول و قبل از دفن ، و سومی را بعد از دفن به چهار روز زنده گردانید ، و زمین گیر و پیس را شفا داد ، و آب را مبدل به شراب کرد ، و پنج هزار مرد به علاوة زنان و اطفال را از دو ماهی و پنج قرص نان سیر کرد ، و شیاطین را از میان مردم بیرون نمود ، و آزار دار بسیاری شفا داد ، و بر روی آب راه رفت (۱) ، به علاوة معجزات دیگر که از او و از تابعان او به هم رسیده ، چنانکه در کتب نصارا مسطور

ص: ۶۱

است ، که از آن جمله کتاب مرآت القدس ، و کتاب حواری نامه است . و در اناجیل اختلاف بسیاری هست که علمای نصارا در جمع و توجیه آنها تصدیقات بسیار کشیده اند و تعسفات بی شمار به کار برده اند ، و در آنها مثلثهای بسیار و مواعظ بی شمار هست ، مثل آنکه به این مضمون مسطور است که اگر شما بدی را به بدی مکافات کنید اجری نباشد از برای شما نزد پدر شما که در آسمان است ، و اگر شما بیامرزید گناهان اولاد آدم را ، پس پدر شما که در آسمان است گناهان شما را بیامرزد ، و اگر نیامرزید نیامرزد . و میان نصارا اختلاف بسیار در عقاید هست ، چنانکه بعضی ثابت می کنند از برای این کون زمانی را ، و می گویند که خدا احداث کرد این را و آفریدن عالم را به او تفویض فرمود ، و باقی نصارا می گویند : که این از پدرش به هم رسید قبل از خلق همه عالم ، و او مصنوع نیست ، و تغییر احکام تورات داده اند ، چنانکه گوشت خوک را حلال کرده اند و ختنه و غسل را ترک نموده اند ، و اینها را از حواریین نقل کرده اند نه از عیسی علیه السلام . بلکه نوشته اند که حضرت عیسی علیه السلام متمسک به تورات بود تا وقتی که یهود او را گرفتند ، و همیشه امر به متابعت تورات می فرمود ، و می فرمود که نیامده ام من که نقص تورات کنم ، و چون وقتی بر او بحث کردند که مخالف تورات کرده ای ، بیان فرمود که من مخالفت نکرده ام ، بلکه موافق فقه و شرع تورات کرده ام ، چنانکه در انجیل مذکور است ، و اصحاب عیسی نیز مدتی بر تمسک تورات بودند ، تا وقتی که اظهار مخالفت آن و نسخ تورات کردند ، و گفته اند که عمل به آن لازم بود تا زمان ظهور عیسی نه بعد از آن .

مخالفان نصارا در ردّ نصارا گفته اند: که مراد از اقانیم ثلاثه اگر سه ذات است که همه قائم به نفس خود باشند، پس بر همان وحدانیت خدا باطل می سازد آن را، به علاوه آنکه خود نیز قائل به توحید هستند و اگر مراد آن است که هر سه صفاتند یا یکی ذات است و دو تا صفات است، پس چرا صفت قدرت را اقنوم چهارم قرار نداده اند، و همچنین سایر صفات خدا را اقانیم نکرده اند. پس اگر گویند قدرتش همان علم اوست. گوئیم: حیاتش نیز با علمش یکی است، پس چرا آن را اقنومی جدا کرده اند. و اما اتحاد دو شیء یا بیشتر، پس معقول نیست، زیرا که دو شیء هرگاه متحد شدند پس یا هر دو موجود یا هر دو معدوم اند، پس هر دو یکی نیستند، بلکه هر دو رفته اند و ثالثی به هم رسیده است، و اگر یکی معدوم شده و دیگری باقی است، پس ظاهر است که اتحاد دو تا نیست. پس اگر اتحاد را تفسیر به مازجه و مخالطه و ترکیب کنند، پس اگر آب و این دو ذات متغایرنند به حیثیتی که این تنهائی متحد با مسیح شده نه آب به معنی مذکور، پس این مخالف اعتقاد به توحید است، و اگر این صفت است پس ما تعلق نمی کنیم در ذات عالم اینکه عالم بودنش مازج شود با جسمی از اجسام نه ذاتش، چنانکه معقول نیست که زید به بغداد باشد و عالمیتش به خراسان، بعد از آنکه علم هر چیزی قائم است به او، پس لازم می آید که علم خدا موجود باشد در خدا و در مسیح به یک دفعه.

پس از برای یک

صفت در یک حالت دو موصوف باشد و آن محال است . پس اگر خدا در حال اتحاد عالم نیست ، پس عالمیتش حکمی خواهد بود جائز الثبوت از برای خدا ، پس محتاج خواهد بود به مخصصی که آن را تخصیص دهد به او ، و این خدا را محتاج می سازد ، و از واجب الوجودیت به در می برد ، و قول به امتزاج باطل است ، زیرا که تعقل نمی شود مگر در اجسام ، و کلمه نزد ایشان جسم نیست ، پس اگر تأویل کنند ممانجه را به ترکیب ارتباطی مثل انسان واحد مرکب از نفس و بدن ، پس ارتباط احد شیئین به دیگری معقول نیست ، مگر در صورت احتیاج احدهما به رفیقش یا باعکس ، مثل احتیاج به بدن به یک اعتبار ، و احتیاج بدن به نفس به اعتبار دیرگ ، یا بدون عکس ، مثل احتیاج صورت به خشب بدون عکس ، الکن در ما نحن فیه ممتنع است احتیاج جزء لاهوتی به غیرش مطلقاً . و اگر مراد از اتحاد احتیاج جزء ناسوتی است بلاهوتی بدون عکس ، پس این اتحاد حاصل است از برای خدا یا جمیع مخلوقات ، به اعتبار آنکه همه محتاجند در وجود و فیضان سایر کمالاتشان به خدا ، پس وجهی از برای اختصاص عیسی نیست . و مرادشان از تشبیه اتحاد به اتحاد نگین با شمع ، اگر مراد این است که ذات مسیح مثل ذات خدا شده است ، پس آن محال است ، به اعتبار استحالة آنکه ذات ممکن مثل ذات واجب شود . و اگر مراد آن است که از برای او خاصیتی به هم رسید که به سبب آن قدرت به هم رسانید بر چیزهایی که غیر آن را بر آن قدرتی نیست ، پس این اقتضا نمی کند که او خدا شود ، والا هر کس که بر دست او معجز حاصل شود خصوصاً مثل معجزات موسی خدا باشد . و ایضاً

گفته نمی‌شود در شأن چیزی که آن از جوهر دیگر است که هر دو یکی اند، مگر در صورتی که هر دو شریک باشند در امری، جوهری که شامل آنها باشد شمول طبیعی نه شمول نسبتی، پس اگر منفصل نشود یکی از آنها از دیگری به فصلی مولد بودن آب از برای ابن اولا نخواهد بود از عکس، و اگر منفصل شد به فصل جوهری لازم می‌آید ترکیب باری از جنس و فصل، یا ذات ابن مثل ذات آب خواهد شد با زیادتی، و همه اینها محال است. و اگر مراد به قولشان ذات باری جوهری است و احد سه اقنوم اینکه او ذاتی است عالم حسی، یا ذاتی است عاقل نفس خود، و ذاتش معقول نفس خود است، چنانکه نقل می‌شود از یحیی بن عدی که تفسیر کرده است آب و ابن و روح القدس را به این که عقل مجرد بودنش آب است، و عاقل ذات خود بودن ابن، و ذاتش معقول بودن روح القدس است. پس آنچه گفته اند در عهد و امانت مذکوره سابقه منافات با این دارد، زیرا که در آن صراحت است به این که ذات ابن ذاتی است غیر ذات آب، و ذات ابن همان است که فرود آمده و بالا رفته است نه آب. و گفته می‌شود به یعقوبیه در رد قولشان که مسیح جواهری است از دو جوهر و اقنومی است از دو اقنوم: جوهر لاهوت، و جوهر ناسوت، این که هر یک از لاهوتی و ناسوتی بر حال خود است که جدا نشده است از آن حالی که بر آن بوده است، پس این همان قول نسطوریه است. و اگر هر یک از آنها باطل کرده است حال دیگری را، پس اقرار کرده اند به بطلان اله و لازم می‌آید ایشان را که مسیح نه قدیم باشد و نه حادث و نه خدا باشد و نه غیر خدا، زیرا که هر یک

بیرون رفته اند از حالی که بر آن بوده اند . از حالی که بر آن بوده اند . و ایضاً علم حسی شهادت می دهد به این که ناسوت مسیح مثل ناسوت غیر او است بی تفاوت ، پس لاهوت آن را باطل نکرده خواهد بود و عکسش جایز نیست ، زیرا که جزء لاهوتی همان است که تأثیر در غیر می کند ، و غیرش ممتنع است که تأثیر در او کند . و گفته می شود در رد نسطوریه که قائلند به دو جوهر و دو اقنوم ، این که اگر هر دو قدیمند ، پس قدیم چهارمی آورده اید که آن ناسوت مسیح است ، و اگر هر دو حادثند پس قائل شده اند به حدوث ابنی که او را قدیم ازلی می دانید ، و عبادت کرده اید کسی را که خدا نمی دانید ، زیرا که شما عبادت می کنید مسیح را و بنا بر این قول آن دو جوهر حادث است . و اگر یکی را قدیم می دانید و دیگری را محدث ، پس عبادت کرده اید قدیم و محدث را ، زیرا که مسیحی که می پرستید مجموع هر دو است ، و مجموع قدیم و محدث من حیث هو محدث است ، پس عبادت کرده اید محدث را ، و محدث من حیث هو محدث مستحق عبادت نسیت ، پس واجب است که عبادت شما مختص به قدیم باشد ، پس از برای محدث دخلی در آن نمی ماند ، پس مجموع را عبادت نکرده خواهید بود وقتی که بیرون کرده باشید محدث را از آن میان ، پس ثابت شد که مسیحی که عبارت است از مجموع امرین مستحق عبادت نیست ، و آن خلاف معتقد شماست . و گفته می شود در رد ملکاتیه که می گویند مسیح هر دو جوهر و یک اقنوم است ، و این که اتحاد به انسان کلی شده است نه جزئی این که ، انسان کلی مشترک است میان همه مردمان ، پس اگر کلمه متحد

شود به آن، لازم می آید که مختص نشود اتحاد کلمه به بعض مردم دون بعض و آن باطل است، و بنابراین چنانکه دو اقنوم نمی شود دو جوهر نیز نخواهد شد، پس همه مذهب نصارا در این باب باطل است، واللّٰه یعلم .

نور ششم ابطال مقاله نصارا در الهیت مسیح

خدا اجل و اعظم است از آن که ساکن شود در رحم در میان چرک و کثافت و تنگی مکان و ظلمت، یا چشمها به آن نظر کنند، یا پینکی و خواب او را بگیرد، یا در رخت خود نجاست کند، یا در فراش بول کند، یا بخندد و بگیرد، یا او را ترسی رسد، یا رغبت به مال کسی کند، یا در زندان رود، یا بگیرد، یا بخورد و بیاشامد، یا شبیه به اهل زمین شود، یا نتواند که امر خود را به انجام رساند، و حال آنکه در ملک خود باشد تا به زمین فرود آید، و از شر شیطان نجات دهد، و از گمراهی هدایت نماید، و از گناهان پاک سازد، و بعد از آنکه یهود به او تمسخر کنند و معذبش سازند و بر دارش کنند و به خواری او را کشند سه روز در قبر بماند. زیرا که امورات مذکوره لایق مرتبه الوهیت نیست، بلکه ظاهر آن است که امثال این امور که بر پیغمبران باجلالت قدر و شأن وارد می شده و صادر می گشته به جهت دفع الوهیت ایشان بود که نظر به کثرت ظهور خارق عادت از ایشان مبدا احمقی و جاهلی توهم الوهیت درباره آنها نماید، مانند غلات مسلمانان که علی را خدا می دانند، و این نیز یکی از مصادیق کلام معجز نظام خیر الانام علیه و آله و اصحابه افضل السلام است که

بیرون رفته اند آنچه در بنی اسرائیل شده در این امت خواهد شد تا آخر حدیثی که گذشت (۱). بعد از آن کدام گناه پیش از مسیح و بعد از او بود اعظم از گناهی که در زمان خودش بوده نزد شما، و می یابیم شیطان را که از روز آمدن مسیح و قبل از آن به یک طریق بوده است در اذیت و اضلال مردم، و دین شما را بر چند مذهب مختلف متفرق ساخته، که هر فرقه شهادت بر گمراهی گروه دیگری می دهند، و حواریون در هر شهری گشته گشتند، و آنها را خوار و عذاب بسیار کردند، و همیشه ظلم و عدوان و قتل و کفر ساری است در نصارا و غیر آنها از امتها تا حال. و ایضاً نصارا گفته می شود: که اگر مسیح به زعم شما خدا باشد، به سبب آنکه بی پدر به هم رسیده، پس آدم و حوا اعجبند از او، و همچنین اصل هر حیوانی که خدا خلق کرده است، و اگر به سبب آن است که به آسمان رفته است، پس به تحقیق که ایلپاء پیغمبر نیز به آسمان رفته است، بعد از ظهور معجزات بسیار بر دستش، بدون رسیدن آسیبی به بدنش، پس اگر جایز باشد خدائیت مخلوق هر آینه احق به خدائیت ایلپاء خواهد بود، و همچنین ملائکه همیشه در آسمانند، و اگر به زمین آیند باز به آسمان برمی گردند. و اگر خدائیت عیسی به سبب آن است که در انجیل او را این الله گفته اند، پس شما اقرار دارید که خدا اسرائیل را ابنی فرمود و همچنین سید مسیح حواریین را برادران خود خوانده، بلکه صریح در انجیل فرموده: ائی ذاهب إلی اَبی و اَیکم، یعنی من رونده ام نزد پدر خودم و پدر شما (۲) و غیر اینها از عباراتی که گذشت.

ص: ۶۸

۱-۱). بحارالانوار، جلد ۲۸، صفحه ۷-۸. و گذشت در صفحه ۳۷.

۲-۲). انجیل یوحنا، صفحه ۲۰ و ۱۷.

و ایضاً گفته می شود به آنها که چگونه می گوئید که مسیح کثیف و چرکین شد به گناه ، تا آنکه او را پاک کرد یحیی بن زکریا ، و ممکن نیست شما را که بگوئید چرکین نشد به گناه والا تطهیر به آب عبث می بود ، و چگونه خدا را شراب می خورد ، و چگونه گوشت ماهی و صحنه و شکاری ، یا تعب می کشید به حدی که از ضعف عرق بر رویش جاری می شود یا شیطان او را می رباید و می برد در جایی که نمی خواهد . و چگونه در انجیل می گوید که من نیامده ام که نقض تورات کنم و احکام آن را بر هم زنم ، بلکه آمده ام که آن را انجام رسانم ، و حال آنکه چندین حکم از تورات را بر هم زد و نقض کرد . و در انجیل متی چنین است : که جبرئیل آمد نزد مریم ، و او را بشارت داد به ولادت پسری نه به ولادت خدائی ، و بود یوسف شوهر مریم ، چنانکه در انجیل متی است ، و جبرئیل به یوسف گفت که زنت را بگیر و مترس (۱) . و در چند جا از انجیل هست که ایشوع پسر یوسف است ، و در روزی که او را در بیت المقدس یافت گفت به ایشوع که کجا بودی اینک من و پدرت در شدت هم و غم بودیم از برای خاطرت (۲) . و ایضاً چگونه عیسی خدای تمام باشد ، و حال آنکه همه چیزها را نداند ، خصوصاً که می گوئید که اقنوم ابن همان کلمه است ، و کلمه همان علم است ، و دلیل عدم علمش به همه امور که دال است بر عدم اتحاد ندانستن بعضی از امور است ، چنانکه در انجیل مرقس مذکور است : که چون مسیح خبر داد از احوال قیامت و اشراف ساعت فرمود که وقت آن روز و اشراف ساعت را نمی داند

ص: ۶۹

۱-۱) . انجیل متی ، باب اول ، آیه ۱۶ .

۲-۲) . انجیل متی ، باب اول ، آیه ۱۸ و غیره .

انسان و نه ملائکه آسمان و نه ابن ، بلکه آب می داند به تنهایی (۱). و ایضاً در انجیل است که روزی در کشتی خوابید و نفهمید تا آنکه بعضی او را بیدار کردند . و ایضاً در انجیل است که هر که در دلش مقدار خردلی ایمان باشد چون به کوهها بگوید که از پی من بیاید از پی او روند ، و حال آنکه مؤمنان به مسیح قادر در بردن سنگ کوچکی نیستند . و ایضاً فرموده که گنجشک لانه دارد که ساکن او می شود ، و روباه سوراخی دارد که در آن سکنی می نماید ، و ابن بشر - یعنی خودش - مسکنی ندارد ، و با آنکه به شعیا - یعنی شعیاء پیغمبر - می گفته که مسیح می نشیند بر منبر داود ، پس حکم می کند میان مردم به عدالت و درستی و راستی ، و برخواست ایشوع و پای حواریین را به آب شست ، و فرمود : که نیامده است ابن بشر از برای آنکه مخدوم باشد ، بلکه از برای آنکه خادم باشد ، و هرگز خودش دعوی خدایی نکرد (۲).

نور هفتم جواب از بعضی مزخرفات نصارا

در مقدمه صلیب و خاج (۳) که آن را می پرستند اول کسی که آن را اختراع نمود اسیلانی و قسطنطین که بعد از ایشوع به سیصد سال آن بدعت را نمودند و اثری از آن مقدمه در انجیل نیست و نه در کتب متقدمه ، و شخصی به عیسی گفت : مرا پاک کن ، فرمود : من حریصم بر پاک کردن تو برو پیش کاهن یعنی یکی از اولاد

ص: ۷۰

۱-۱) . انجیل مرقس باب ۱۳ ، آیه ۳ - ۳۳ .

۲-۲) . مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۲ صفحه ۲۸۰ - ۲۸۷ .

۳-۳) . خارج به زبان ارمنی خاج ، چلیپا، صلیب ، داری که حضرت عیسی را بر آن آویختند .

هارون ، پس خود را به او بنما و قربانی کن ، چنانکه خدا در تورات فرموده است به موسی . پس چگونه کسی که خودش طریق تطهیر نداند و حواله به دیگری نماید خدا باشد ، با وجود آنکه گفته است هر که به من نظر کند به پدرم نظر کرده است ، و من با پدرم یکی هستم ، و به شاگردانش فرمود که بنشیند در اینجا تا من نماز بگذارم ، و فرمود که جانم نزدیک به رفتن رسیده است انتظار بکشید در اینجا و قرار بگیرد تا من نماز بگذارم ، و در میان نماز فرمود ای پدر من مرا نجات ده اگر ممکن باشد ، و این ساعت از من درگذر . و فرمود به شمعون که آیا نمی توانی با من ساعتی بیائی ، برخیز تا برویم در این ساعت که جانم به آخر رسیده ، و قبل از این فرموده بود که این ابن بشر داده خواهد شد به دست گناهکاران که استهزاء به او کنند و تف بر روی او افکنند ، و بیش از آن چهل روز روزه در کوه داشته بود تا از دست شیطان نجات یابد ، روزه می داشت ، و نماز می گذارد ، و رغبت به خدا می کرد ، پس گرسنگی شدیدی به او رسید چنانکه در انجیل فرموده ، پس همیشه شیطان در طلب آن حضرت بود تا او را در کوه یافت که از گرسنگی و تشنگی نزدیک به هلاک رسیده بود ، پس شیطان به او گفت اگر تو پسر خدائی پس بگو به این سنگ که نان شود تا بخوری ، حضرت به شیطان فرمود که در تورات مکتوب است که به نان تنها زندگی نمی کند ابن بشر ، لکن به کلام خدا زنده می شود بشر ، پس شیطان ایشوع را گرفت تا داخل بیت المقدس کرد ، و او را برده بالای هیکل برده و گفت : اگر تو پسر خدائی چنانکه می گوئی پس خود را پائین انداز که آسیبی به تو نرسد ، ایشوع به شیطان گفت : مکتوب است در تورات

که خدای خود را امتحان و تجربه مکنید ، پس شیطان به ایشوع گفت : که دنیا و ملکش و هر چه در آن هست همه در آن هست همه از من است مرا سجده کن و برای من رو به خاک بمال ، ایشوع گفت برو ای شیطان مکتوب است که خدا رب من است ، که همان را می پرستم ، و به او استعانت می جویم و به نام او قسم می خورم ، پس کسی که خدا باشد از برای که روزه می گیرد و نماز می گذارد و شیطان با وی بازی می کند . و لوقا نسب عیسی را به آدم رسانیده ، و همچنین متی لکن به نسبی مخالف نسب لوقا در بعضی از آباء ، و در اول نسبش فرموده : ایشوع بن داود بن ابراهیم ، و در آخرش فرموده که ما ثان پدر یعقوب است ، و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم است ، که از او ایشوع مدعو به مسیح به هم رسانیده (۱) .

و متی گفته : که یوسف نشناخت مریم را تا متولد شد پسر بکرش ، و یهودا یکی از اصحاب و خواص دوازده گانه اش بود ، که یهود را دلاملت بر آن حضرت نمود تا آن حضرت را گرفتند و به دار کشیدند ، و اجرت دلالتش سی درهم نقره از آنها گرفت ، و اگر یهودا او را پیغمبر می دانست چه جای آنکه خداهش بداند ، البته از برای آن قلیل اجرت او را به هلاکت نمی رسانید . و از جمله تعذیبشان آن بود که وقتی که خواستند او را به دار کشند سر و روی او را پوشانیدند و نی بر سرش زدند ، و به او گفتند ای مسیح خبرده که کیست آنکه تو را می زند ، و بعضی از غلامان بزرگ کهنه یعنی اولاد هارون سیلی بر روی او زد و تف

ص: ۷۲

۱- ۱) انجیل لوقا ، باب سوم ، آیه سوم ؛ و مراجعه شود به انیس الاعلام ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۴ ، و جلد ۳ ، صفحه ۲۸۴ ؛ کتاب التوضیح فی بیان حال الانجیل المسیح ، جلد ۲ ، صفحه ۱۴ .

بر روی او کرد، و حال آنکه حق تعالی می فرماید به موسی که هیچکس مرا نبیند که زنده بماند، و بنی اسرائیل می گفتند به موسی که تو گفتگو کن به ما که می شنویم و اطاعت می کنیم و خدا با ما گفتگو نکند که بمیریم، و ایشوع را از صبح روز جمعه تا نصف روز گردانیدند و بر گردنش همان چوبی بود که بر آن به دارش کشیدند و شمعون قورینی آمد، پس آن چوب را از گردنش برداشت، بعد از آن عیسی را بردند و بر آن چوب به دار کشیدند، و بعد از مردنش حربه بر او زدند، و ایشوع در حالتی که بر دار بود گفت الهی لم ترکنتی یعنی خداوندا چرا مرا به این حال گذاشتی، و چنان بر دار بود تا آنکه یوسف ندی از داماء یهود التماس نمود تا جسد او را به او بخشیدند تا آن را دفن کرد، و اینها همه در انجیل مذکور است (۱).

و به گمان نصارا همه نفوس بشریه از زمان حضرت آدم تا زمان عیسی در زندان بودند، تا چون عیسی وفات یافت آنها را مرخص نمودند. و داخل آن نفوس مسجونہ نفوس انبیاء و صلحاء بود، و در انجیل مطلقاً نیست که خدا خطاب به ایشوع کرده باشد مگر یک مرتبه که در انجیل یوحنا است، که مسیح گفت ای پدر تمجید اسم خود کن، پس صدائی از آسمان آمد که تمجید کردم یا خواهم کرد، پس چگونه خدا با پسرش و محبوبش یک مرتبه حرف می زند و با موسی بسیار، و چنان نوری به موسی می دهد که کسی نتواند که به آن نظر کند، و بر عکس با پسرش و محبوبش. و در کتب انبیاء از علامات مسیح و آنچه در زمانش می شود چیزها هست که در عیسی و زمانش ظاهر نشده است، مثل آنکه در

ص: ۷۳

کلام بعضی از انبیاء آمده به این مضمون : که می زند زمین را به صدای دهنش و به باد دولتش ، که می میراند گناهکاران را ، و اینکه می نشیند بر منبر داود ، پس حکم می کند میان مردم به درستی و راستی ، و جنگ از میان برخیزد که کسی شمشیر بر کسی نکشد ، و گرگ با میش بخوابد و بچرد ، و شیر مانند گاو گاه خورد . و اگر این حرفها بر ظاهرش محمول است ، پس هیچکدام در زمان عیسی نشده ، و اگر کنایه از ظهور عدل و رفع ظلم است چنانکه این اظهر است ، پس آن نیز در آن زمان ظاهر نشده ، بلکه عکس آنها ظاهر گشته از زیادتی دشمنی میان مردمان به سبب وجود عیسی ، و ارتکاب گناهان عظیمه درباره او و اصحابش . بعد از آن آنچه نقل کرده اند از مسیح از معجزات و غیرها همه را از بعضی از اصحاب مسیح نقل کرده اند که به حد تواتر نرسیده ، و وثاقت آنها معلوم نگردیده ، و بر تقدیر صحت احتمال وقوع آنها بر سیل حیل و مواطاه - یعنی با همدیگر ساختن - مر یود ، و مادام که صحت آن منقولات معلوم نشود ، صحت دعوی نصارا دوام شریعت عیسی و عدم جواز نسخش به ثبوت نمی رسد ، اینها منتهای مطاعنی است که بر نصارا ایراد شده . و منتها و بهترین ردهای آنها که گفته اند یا به خاطر می رسد ، آن است که نصارا می توانند گفت : که گفتن اقانیم و حصرش در سه از راه تعبد و امثال امر است که به ما به تواتر و به طریق صحیح رسیده است ، هر چند که علتش را ندانیم ، مانند اکثر تعبدات شریعت . و اما معنی اتحاد ، پس کیفیتش در این عالم بر ما معلوم نمی شود ، و شاید در آن عالم بر ما منکشف شود ، و ما ایمان به آن داریم به

سبب ورودش در انجیل و اخبار اخبار و حواریین ، پس در انجیل مذکور است که هر که نظر به من کند به پدر من کرده است ، و من و پدرم یکی هستیم (۱) ، و زوجه زکریا می گفته است که این نعمت از کجا به من رسیده است که مادر رب من پیش من می آید . و در انجیل مرقس چنین است که این ابتداء انجیل مسیح ایشوع ابن الله است ، و یوحنا گفته که کلمه گردید گوستی و حلول کرد در ما ، و اقوال حواریین در این باب بسیار است . و از حضرت ایوب علیه السلام نقل کرده اند که گفت : خلاص کننده من زنده است ، و در آخر الزمان بر زمین راه خواهد رفت . و حضرت سلیمان گفته است : که حقا که رب بر زمین می نشیند ، و به شعیای نبی گفته است که بتول حامله شود و پسری خواهد آورد و نامش را عمنوال خواهد دانست ، و حضرت داود گفته : که اله آلهه یعنی خدای خدایان نمودار خواهد شد در صهیون (۲) . و اما آنچه از مسیح نقل شده از منافیات الوهیتش از خواب و خوراک و غم و الم و غیر ذلک ، پس به اعتبار ناسوتیش بوده نه از حیثیت لاهوتیش ، و از این جهت گفته اند : که انسانی بود تمام و خدائی بود تمام ، و ما را بر دقایق و حکمتهای کار او اطلاعی نیست مانند حکمتهای کار خدا . و اما آنکه گناهان از زمین به وجود عیسی مرتفع نشد ، پس کسی ادعا ما نکرده است که تمام گناهان مرتفع می شود که هیچ گناهی نمی ماند ، بلکه منظور ارتفاع اکثر کفر و فسق و فجور است و چنین شده است .

ص: ۷۵

۱-۱) . انجیل یوحنا : ۴ ، ۹ .

۲-۲) . مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۸۶ .

و اما ادعای الوهیتش ، پس نه به سبب یک حالت یا دو حالت بوده است ، تا معارضه شود به احوال دیگران از اولیاء و پیغمبران ، بلکه به سبب مجموع من حیث المجموع حالاتش بوده است ، و مسلم نداریم اجتماع آنها را در احدی از پیشینان یا پسینان . و اما آنکه بر دیگران نیز اطلاق ابن الله و الله پدر آنهاست شده ، پس بر سبیل مجاز است نه حقیقت به اجماع و وفاق مؤالف و مخالف ، و اطلاقش بر عیسی به عنوان حقیقت بوده ، به اعتبار تواتر آن از حواریان که مؤسس ملت نصرانیت بوده اند ، و قول عیسی که نیامده ام نقض تورات کنم ، بلکه از برای انجام و اتمام آن آمده ام پس مرادش آن است که در تورات وعده آمدن مسیح شده ، و شرایط تورات لازم بود عمل به جمیع آنها تا ظهور آن حضرت نه تا قیام قیامت ، پس به ظهور آن حضرت ظاهر شد وقوع وعده تورات به ظهور او اولاً ، و به منتهی رسیدن تکلیفات (۱) است پس ثانیاً پس نقض چیزی از احکام تورات نکرده ، بلکه عمل به جمیع آنها تا آخر وقتش نموده است ، پس او به این معنی متمم تورات بوده است لکن می تواند در اینجا کسی بحث بر آنها کند که مسلم نداریم که در تورات که در تورات وعده آمدن مسیح شده باشد . پس اگر گویند که حضرت یعقوب در وقتی که اولاد خود را جمع نمود و اخبار به مغیبات و ماهوات به ایشان فرمود ، چون کلامش به یهودا رسیده ، در جمله اقوالش چنین فرموده : که برطرف نخواهد شد قضیب از آل یهودا ، و نه راسم از میان آنها ، تا بیابد کسی که صاحب امر باشد و شعبه ها بر او جمع نشوند ، و مراد از قضیب

ص: ۷۶

۱-۱) . در نسخه «ع»: تکلیف .

پادشاهی است ، و از راسم پیغمبری ، و معلوم است که بعد از ظهور عیسی سلطنت و نبوت از آل یهودا رفت . و در موضعی دیگر از تورات چنین است که پیغمبری از برای ایشان از میان برادران برخیزد مثل تو ، پس باید ایمان به او بیارند ، و مراد از ایشان بنی اسرائیل است و از تو موسی است ، چنانکه شمعون الصفا تفسیر کرده است آن را ، لکن چنانکه نقل کرده اند سلطنت از آل یهود قبل از وجود عیسی به چهارصد سال بیرون رفته بود و در آل چشمنای که از اولاد هارون و اسباط لیوی مشهور به لاوی است قرار گرفته بود ، و بعد از آنها در هردوس و اولادش که از غیر سبط یهودا بودند منتقل گشته بود . و نمی توانند گفت که شاید کنایه از یهود به یهودا کرده باشد از بابت تسمیه کل به اسم اشرف اجزاء مثل اعتق رقبه ، زیرا که در وصیت مذکوره حضرت یعقوب به هر یک از اولادش بخصوصه وصیتی علاحده فرموده ، و سهم یهودا بخصوصه همین بوده ، پس اسمش کنایه و مجاز نخواهد بود با وجود آنکه اشرف اولادش حضرت یوسف پیغمبر بود . بعد از آن تفسیر قضیب به قضیب سلطنت و راسم به نبوت ثابت نیست ، با آنکه به سیصد سال قبل از مسیح از آل یهودا انتقال یافته بود ، چنانکه نقل کرده اند ، و اظهر آن است که مراد یعقوب به صاحب امر حضرت داود بوده ، به معنی آنکه ریاست و نبوت از آل یهودا بیرون نخواهد رفت ، تا آنکه زیادتی ریاست و سلطنت آنها به داود رسد و بر سلطنت او جمیع شعوب بنی اسرائیل متفق شوند . و تفسیر شمعون مسلم نیست ، بلکه با آن اشاره است به هر پیغمبری که بعد از موسی بر دین او بیاید ، و سیاق کلام مقتضی اختصاص

به پیغمبری خاص نیست ، و بر فرض اقتضاء تخصیص به عیسی مسلم نیست ، مگر آنکه نصارا تفسیر شمعون را حجت قاطعه دانند . و اما اطلاق حضرت مریم و دیگران ابن یوسف را بر عیسی ، پس بنا بر تجوز شایع است که اطلاق پدر بر عم و شوهر مادر بسیار می کنند بر سبیل مجاز . و بعضی گفته اند : که حواریون حقیقت مسیح و احوالش را درست نمی دانستند مگر بعد از حلول روح القدس بر آنها که بعد از قیام عیسی از قبر و رفتن به آسمان بود بر مذهب نصارا . و اما اختلاف نسبت آن حضرت در دو انجیل مذکور ، پس شرایح اناجیل آن را توجیه و تأویل نموده اند ، و همچنین عدم ظهور علامات و امارات منقوله از کتب انبیاء را در زمان مسیح نیز حمل و تأویل کرده اند .

نور هشتم ذکر اسامی و معجزات جمعی از تابعان حضرت عیسی علیه السلام

آنچه گفته اند که معجزات مسیح و احوالش نه متواتر است و نه منقول به طریق صحیح نصارا ، رد کرده اند آن را به اینکه از جمله ناقلین مذکورین که آحادند جمع بسیاری که به حد تواتر می رسد از آنها معجزات بسیار زیاده بر معجزات عیسی نقل کرده اند که دلیل صدق آنها می شود ، بلکه معجزات ایشان فی الحقیقه معجزات حضرت عیسی است ، چنانکه در تعریف معجزه مذکور شد ، و مناسب است که اشاره به اسامی و معجزات جمعی از آن جماعت نمائیم بر سبیل اختصار و اجمال ، واللّه العالم بحقایق الاحوال . بدان که در کتاب حواری نامه که از کتب نصارا است چنین

است ، در حکایت طولانی که در حضور قیصر روم سن بیدرو و سن پاول اپوستلو ، و معنی اپوستلو رسول حضرت عیسی است به معجزه شمعون ساحر را هلاک نمودند ، و سن پاول بیمار بسیاری شفا داده و مرده ها زنده کرد . و دیگر : سنت اندری اپوستلو که برادر بزرگ شمعون الصفا است ، وقتی که به انطاکیه رسید جوانی بزرگ زاده همراه داشت ، که به خاطر دین از مادر و پدر دل کنده و به او پیوسته بود ، بنابر این بزرگان سنت اندری را جادوگر نگاهشته ، کمر عداوت او بسته بودند ، و سعی داشتند که او کشته گردد ، از این جهت جمعی را فرستادند تا خوابگاه سنت اندری را آتش زدند ، پس چون در گرفت کف آب گرفته صورت صلیب را کشید و بر آتش زد ، در ساعت فرو نشست ، اخر زینه پا نهاده خواستند که به خانه برآیند و ایشان را بکشند ، در این هنگام تقدیر الهی نیرنگی نمود و بزرگی آن بزرگوار تابش داد و همه کور شدند ، و زینه پا را کم کردند . پس یکی از ایشان فرایند کرد و گفت : با خدا چرا ستیزه می کنید ، و بیهوده محنت می کشید ، که خدا به جانب ایشان است ، تا آنکه پشیمانی خورده فروتنی کردند و سر در پای او نهادند و ایمان آوردند ، و چندی نگذشت که مادر و پدر آن جوان نیز بمردند و مردم ترسیدند . و نیز در این زمان زنی فسق کرد و بار گرفت ، و چون نزدیک ولادت شد از درد رنج زده شد و در محنت افتاد ، پس خواهر خود را به عبادت خانه با نه فرستاد که قربان گذارند و مدد جوید ، و با نه جواب داد که از من علاج این نمی آید پیش سنت اندری رو و از او خلاصی

بجو ، پس خواهر از سنت اندری خواهش نمود که قدم به خانه بیمار نهد و صحت دهد ، به خانه او تشریف برده و به او گفت چرا فسق کردی و از حرام حامله شدی ، اما اکنون تائب باش به عیسی مسیح بگرای و به نام او پسری بیار ، او گروید در ساعت پسر آورد ، و از این چیزهای عجیب و غریب نام او بلند شد . و دیگر سنتیاک اپوستلو است که نامش به عبری یعقوب ، و به مرور دهور و گردش حروف به سنتیاک مشهور شد ، و برادر یوحنا است ، پدرشان زبیدی نام ، و مادرشان سلیمی نام ، خواهر حضرت بی بی مریم ، دوشیزه از نسل داود پیغمبر ، و هر دو برادر به عیسی ایمان آوردند ، و عیسی هر دو را بوانیرش خطاب داد یعنی فرزندان رعد ، پس سنتیاک به اسپانیه که پرتکال داخل آن است رفت ، و هر چند کرامتها کرد و کارهای عجیب کرد مردم را سوی او میل نشد ، و می گفتند که او جادوگر است ، پس دلتنگ شده در نماز شد ، و بیش خدا نالید . در این هنگام جمعی از فرشتگان را در پرواز دید و حضرت بی بی مریم بر پرهای ایشان نشسته ، پس بر یک ستون از مرمر که بر ساحل دریا بود فرود آوردند ، و خیل خیل ملائکه گرد آن ستون به ادب تمام صف زدند ، و نوری از آسمان برای دختر مقدس هر زمان نزول می کرد ، و آن را منور و تابان کرده بود بطوری که شاگردان او ترسیدند ، اما چون این بزرگوار پیش تر حضرت ایشان را دیده بود شناخت و گفت : ای مادر خداوند ما عیسی تقصیر من چیست که تعلیم من روائی ندارد ، و اثر در مردم نمی کند ، مریم مقدس جواب داد که پسر آزرده مشو که تمام ملکها به سعی تو و

شاگردان تو به دین انجیل خواهند آمد ، و پسر خداوند من عیسی این زمین را به عهده تو گذاشته است ، این گفت و پنهان شد ، و بالای آن ستون صورت آن حضرت از سنگ یافتند ، و هنوز آن سنگ و صورت موجود است . و بعد از آنکه مردم آن شهر عیسوی شدند کلیسای عالی بنا کرده ، آن صورت را در آن نصب کردند ، و از هر سوی مردم گروه گروه به زیارت آن صورت می آیند و کامروا می شوند ، و چنان شد که آن شهر تا به امروز بر همان دین است ، و هیچ گاه تغییری در اعتقاد ایشان نرفته ، و سنتی که بیماری را که امید صحت او نبود شفا داد ، و چندین نابینا را بینا ساخت . و دیگر : سن شوان اپوستلو است برادر سنتی که ، و هر دو برادر به دعوت حضرت عیسی صاحب ما یکجا به او گرویده بودند ، شبی که جشن کدخدائی سن شوان بود به واسطه خویشی که سته مریم را با هر دو عروس بود او را طلبیده بودند ، و از این جهت حضرت خداوند ما نیز به دعوت ایشان با چندی از شاگردان در این جشن حاضر بوده است ، و چون صاحب دعوت کم مایه بود و مردم بسیار جمع آمده بودند شراب کمی کرد و آن مرد خجل گردید ، و حضرت مریم بر شرمساری او مطلع گردیده ، پیش حضرت عیسی آمد و به گوش او گفت که خورندگان هنوز نشسته اند و شراب کمی کرده است ، حضرت عیسی فرمود که من و تو نیز مهمانیم ما را در این چه ، و هنوز وقت من نرسیده است ، سته مریم به مجلس باز گردید و با وجود این به خادمان خانه گفت : که هر چه حضرت عیسی گوید بکنید .

بعد از زمانی حضرت اشاره کرد که این خمها را به آب پر کنند ، در ساعت لبالب کردند ، فرمودند که اکنون از این نزد سردار ساقیان برید تا به مجلس دهد ، او چون جرعه ای از آن چشید به صاحب خانه زبان برگشاد و گفت : ترتیب را خوب نگاه نداشتی ، قاعده آن است که اول شراب خوب به مردم بدهند ، و چون مجلس گرم می شود و مردم سرخوش می گردند شراب زبون به خرج می برند ، و تو زبون را نخستین آوردی ، و اعلا- را در آخر مجلس به کار بردی ، و از این غافل بود که این از معجزه و بزرگواری مسیح است ، آنگاه ظاهر شد که کیفیت این شراب از کجاست ، و مسیح آن را از آب ساخته است ، همگان را حیرت آورد خاصه عروس را . و بعد از آنکه حضرت عیسی آسمانی شد این بزرگوار به یونان زمین رفت ، و انجیل را رواج داد ، و چون مأمور شد دمیسیانو قیصر او را پیش خود طلبید و خواست که از دین خویش برگرداند ، و چون دانست که هیچ سود نمی کند ، حکم کرد که او را در روغن زیتون جوشانیده برتواند ، پس به دروازه لئینه نام برده ، دیگر بزرگ از روغن زیتون جوشانیدند ، و در این هنگام مردم بسیار از خرد و بزرگ و شریف و وضع جمع آمده بودند . پس سن شوان بانگ زد و گفت : ای دوستان بدانید که بر من این جفای سخت به واسطه دزدی و دیگر بدکاری نمی رود ، بلکه به واسطه تعلیم دین انجیل که شما را و دیگر عالمیان را داده ام و می دهم تا سلامتی یابند و اکنون تا بدانید که تعلیم من بر حق است ، و حضرت عیسی استاد ما بر همه چیز تواناست ، و من به تمام عشرت و شادی در این دیگر روغن جوشانیده می دارم ،
جامه ها کند

و نشان صلیب بر آن روغن به دست کشید و در آن دیگ درآمد، و چندان که آتش در زیر دیگ می کردند و نیز روغن از همان دیگ گرفته بر سرش ریختند، و او را در آن غوطها می دادند در وی اثری نمی کرد و داغی بر بدن آن ظاهر نشد، و همان طور پاک و درست درآمد، چنانکه یکی از حمام می آید، همکنان را عجب افزود، و خدای عیسویان را می ستودند، و دمیسیانو از خجالت خود بیشتر بر آشفت، و به او فرمود که بعد از این نام عیسی بر زبان نیاوری و از دین او نگوئی، اما او را اثر نکرد و در کار خود بود. و دیگر: سن تمی اپوستلو است که از رسولان عیسی است، بعد از رفتن عیسی به آسمان به حکم الهی به سوی عربستان رفت، و در آنجا سه تن از ملوک آن زمان که حضرت عیسی را دیده بودند او را شناخته پرستش کردند، چنانکه در مرآت القدس نگارش یافته، و از معجزات غریب او خبر داده اند هر سه مال و ملک گذاشته راهب شدند، و از هدایت و برکت ایشان بسیاری از مردم آن ولایت عیسوی شدند، و چون خاطر او از آن دیار جمع گردید به عراق و شیروان درآمد، و از آنجا به خراسان رفت، پس به اورشلیم بازگردید، و هندوستان به خاطرش افتاد. اما چون از مردم مکرر شنیده بود و خود هم دانسته، که روش این طایفه از طاعت دور است، ملاحظه داشت و دلیری نمی کرد، و در این فکر بود که حضرت عیسی بر او ظاهر شد و فرمود: ای سن تمی دغدغه مکن، و از سفر هندوستان مترس، و قوی باش که من همه جا با تو خواهم بود، و تو را نخواهم گذاشت، و عالیقدر خواهی بود، و در آن دیار نام من و کتاب من را مشهور خواهی ساخت

امّا بدان که محتتها خواهی کشید ، و مردم را سوی من خواهی آورد ، و بعد از آنکه دین من در آن ملک رواج می دهی ، پیش من خواهی آمد ، و با برادران خود در بهشت خواهی بود ، باز تمی گفت : صاحب کرم فرموده مرا به ملک دیگر تعیین فرماید ک طاقت این مردم ندارم حضرت عیسی قبول نکرد . پس ناگزیز قبول کرد و گفت : بنده فرمان پذیرم ، در این هنگام حضرت عیسی غایب شد ، قضا را در این زمان مردی ابانس نام از جانب والی هندوستان کندافرون نام به اورشلیم رسید ، و ظاهر ساخت که مرا پادشاه فرستاده که مردی معمار بدست آرم تا در هندوستان عمارتی به روشی رومیان بنا کند . روز فرشته خدا بر ابانس ظاهر شد و گفت : تو را در نوشتن این چنین راه دراز و قطع مسافت بعیده مقصود چه بود ؟ جواب داد ؟ که صاحب ما فرمانروای هندوستان است ، مرا فرستاده که معمار نادره کار از این زمین برای او برم ، که او می خواهد عمارتی به روش رومیان در آنجا بنا کند . فرشته گفت : من تو را از مردی که در این کار نظیر ندارد نشان دهم ، اگر او را با خود بری هر آینه بر مقصود خود ظفر یابی ، و پس از گفتگوی بسیار قرار یافت که ابانس را فردا بر او هدایت ، آنگاه نزد تمی آمد و به او گفت : رضای خدا این است که همراه این مرد به هندوستان شوی و خداوند او را از برکت دین انجیل سزاوار نشستن قصرهای فردوس کنی . پس فردای آن همه فرشته باز ظاهر شد و ابانس هندی را پیش تمی آورد و چنان شد که هر دو متوجه هندوستان شدند ، و در مدت سه ماه به زمین ملواریان در بندر کرنکتور کردند

، و ابانس چون در راه نیکوکاری سن نمی مشاهده می کرد تعجب می نمود و بیشتر از این حیران شد ، که چندین راه دراز را در این مدت کم چگونه بسر رسانید ، چرا که ابانس این راه را در سه سال کامل سپرده بود . حاصل چون از کشتی فرود آمدند به شهری درآمدند ، دریافتند که عشرت و نغمه سرائی در این شهر پیچیده است ، و معلوم شد که تویی دختر راجه این ملک است ، و حکم شده است که خرد و بزرگ کهتر و مهتر همه در این جشن حاضر باشند ، بنابراین ابانس و سن تمی نیز حاضر شدند ، پس سن تمی سر به گریبان مراقبه فرو برد و هیچ از خوردن و آشامیدن یاد نکرد . در این هنگام یکی از مجلسیان را به خاطر رسید که این مرد دیوانه است ، و سیلی بر روی او زد ، آن بزرگوار به تحمل برداشت ، اما خداوند او را بی جزا نگذاشت ، و چنان شد شد که این ستمکار به حاجت انسانی از مجلس بیرون شد ، و در اثناء راه شیری پیش آمد و بر او حمله آورد و او را پاره پاره ساخت ، آنگاه سگان شهر او را طعمه خود کردند ، و شگفت آنکه سگی دست او را از بازو جدا کرده و به دندان گرفته به آن مهمانی آورد ، مجلسیان حیران شدند ، و اعتقاد کردند که این مرد بزرگ است ، و این خبر را به راجه ملک رسید . پس راجه ابانس را نزد خود طلبد و عزت کرد ، و خواهش نمود که دعای سازگاری به دختر و داماد او کند ، او همچنان کرد ، و همان شب که عروس و داماد به حجله خلوت در آوردند دروازه های خانه را فرو بستند ، ناگاه سن تمی پیش ایشان به حجله حاضر شد ، هر دو را به سوی خود خواند ، و چندان از محبت خدا و بزرگی او سخن گفت که ایشان قرار دادند که جمال دختری از دست ندهند

، و از زن و شوهری در میان نیاید و عیسوی شدند ، هر آنچه از نقد و جنس در ملک ایشان بود همه را ایثار محتاجان کرده ، دل از دنیا برداشتند ، آخر دختر بر سر دین مسیح کشته شد ، و شوهر او از راهبان بزرگ گردید ، و چندی نگذشت که آن را وجه نیز عیسوی شد . و دیگر : سنتیاک خرد اپوستولو است ، و آن را خرد به جهت آن گویند که سنتیاک دیگر برادر یوحنا را بزرگ گفتند ، از جهت آنکه او بیشتر به خدمت حضرت عیسی رسیده بود ، والا در سن موافق بودند ، و پدرش کلیون نام ، و مادرش مریم نام خواهر حقیقی سته مریم است ، پس خاله زاده مسیح است . و چون یهودان این خویش را برادر می گویند ، این بزرگوار به برادر آن حضرت شهرت داشت ، و نیز چون در صورت کمال مشابَهت به آن حضرت خداوند ما داشته ، از این بود که وقتی یهودان قصد گرفتن حضرت عیسی کردند تا در گرفتن او ایشان را غلط نشوند ، یهودا اسخریوطی به ایشان گفت : هر که من را بوسه دهم او است عیسی و او را بگیرد و محکم کنید ، و بعد از آنکه حضرت عیسی آسمانی شد او را به یاد آن حضرت عزیز و محبوب می داشتند . سنتیاک خرد چون از حضرت مسیح شنیده بود که بعد از مردن زنده می شوم ، وقتی که در صلیب جان خود را سپرد ، به خدا وعده کرده بود که هرگز نان نخورم و آب نیاشامم ، تا او را چنانکه او فرموده زنده ببینم ، و این چنین کرد که تا سه روز نخورد و نیاشامید ، تا آن که روز سوم آن حضرت زنده شد از گور برآمد و بر او ظاهر شد ، و گفت : ای برادر بخور و بیاشام که من زنده شدم . وقتی که او را حکم خاص خدا در بیت المقدس ماند بر عیسویان آن زمین سروری می کرد ، و چندان در نیکوکاری و دین پروری

زیادتی داشت که او را نیکوکار می گفتند ، و بسیاری از بیماران را در دنبال می گشتند که دست به دامن آن بزرگوار رسانیده از هر گونه مرض شفا یابند ، مجرد به سر برد هرگز به زن نرسید ، و پیوسته در جهاد نفس بود گوشت نخورد و شراب ننوشید ، بلکه به هیچ مسکرات نیالود ، موی سر نه قصر کرد و نه تراشید و نه به حمام درآمد ، و هیچ عطر به تن نمالید ، هرگز جامه پشمین نپوشیدی مگر از کتاب یهودان ، او را نیکوکار می گفتند . و از عیسویان هیچ کس را به غیر او رخصت نبود که در عبادتخانه ایشان درآید ، و چندان در عبادت خدا بر سر زانو در عجز و زاری ایستاد که سرهای زانوی او همچون زانوی شتر شده بود ، در سال هفتم رفتن مسیح بر آسمان پیش کیان و دیگر بزرگان وعظ می گفت ، و چندان سخن او تأثیر داشت که نزدیک بود که ایشان به سخنان او به دین مسیح بگروند . در این هنگام یکی از یهودان که به تعصب پیش بود ، از میان ایشان برخاست ، و به آواز بلند گفت ای بنی اسرائیل چه می کنید ؟ و چون روا می دارید که این ساحر شما را بازی دهد ، آنگاه نزدیک آن بزرگوار شد و از آنجای بلند که نشسته بود فرو انداخت ، و از این افتادن پای او شکست و دیگر لنگ بود . در بیت المقدس به تعلیم عیسویان مشغول بود و پیش یهودان نیز وقر داشت ، و روز به روز در بنی اسرائیل به دولت تعلیم و کردار تعجب افزای او به شرف ایمان به مسیح شرف می شدند ، و اقرار می کردند که عیسی مسیح بود ، و این سبب حسد و عداوت بزرگان یهود می شد ، و خواستند که او را بر این بدارند که او خود مردم را از پیروی حضرت عیسی باز دارد .

پس نزد او شدند و گفتند ای مرد نیکوکار تو خود دانی که این دین تورات به چه بزرگی از خدا نازل شده ، و چگونه در فرزندان بنی اسرائیل رواجی گرفته ، افسوس که بسیار مردم از آن دین می گردند ، و به دین مردی که به دست بزرگان ما مصلوب شده میدرانند ، اکنون از تو که حقی و روی کسی نمی بینی و در عبودیت و اطاعت احکام الهی زیادتى داری می خواهیم که هر چه در حق مسیح می دانی بیانی کنی ، و مردم را از خطائی که در پیروی و اطاعت عیسی می کنند بازدارى و ما بزرگی تو خاطرنشین همه خواهیم کرد تا همگنان تو را قبول کنند و تو را سرور دانند . پس چون عید بزرگ یهودان رسید و از هر طرف این گروه جمع آمدند ، سنتیاک به اتفاق ایشان به جای بلند برآمد ، بزرگان یهودان به تمام نیاز از پائین گفتند : ای بهترین زادگان ، و بزرگترین بندگان خدا ، آنچه در باب عیسی مصلوب می دانی ب ما بگو تا حقیقت او معلوم هگنان شود ، همه تو را پیروی کنیم ، سنتیاک زبان گشود و به آواز بلند گفت : بزرگواری عیسی مسیح در تقریر مردم نمی گنجد ، او است مسیح آنکه پیغمبر خدا از او خبر داده و پیشینیان ما منتظر او بودند ، همچون دیگران زاده زن نیست ، بلکه پسر حقیقی خداست ، بلکه به همان ذات او که از رحمت بیحد خویش برای تعلیم و علاج ما به طیب آدمی ظاهر شد و تعلیم را دو مصلوب شد و باز از مردگان زنده برآمد ، و بالای آسمان رفت و به دست راست قدرت خدا نشست ، و روز قیامت خواهد آمد تا بر مردم داوری کند . عیسویان را از این سخن اعتقاد افزود ، و به آواز بلند

ستایشهای حضرت عیسی کردند، و بزرگان یهود خجل شدند و گفتند بد کردیم که چنین گواهی بر نیکوکاری او دادیم، و گذشتیم او را که در باب عیسی سخن گوید، پس بالا پیش او رویم، و از آنجا بیفکنیمش تا همه بترسند، و از پیروی عیسی پرهیز کنند. پس بانگ بلند زدند و گفتند: نیکوکار غلط کرده است، و یکی از ایشان بالا رفته و او را از آنجا انداخت، و دیگران سنگ باران کردند، و او به زانو ایستاد و دست برداشت و دیگران سنگ باران کردند، و او به زانو ایستاد و دست برداشت و دیگران سنگ باران کردند، و او به زانو ایستاد و دست برداشت و در باب ایشان دعا به آواز بلند کرد و گفت: یا رب از تو می خواهم ایشان را بیامرزی، زیرا که نمی دانند آنچه می کنند. این دعا در یکی از بزرگان ایشان تأثیر کرد، و به آواز بلند گفت: ای مردم چیکار می کنید، بس کنید و بشنوید که آنکه او را سنگسار می کنید برای ما دعای مغفرت می کند، اما یکی از یهودان چوب بزرگ گرفته سر آن بزرگوار را شکست، و او جان به حق تسلیم کرد، و شاگردانش او را نیز در آن عبادتخانه دفن کردند بعد از روزها تن او را به شهر رومه آوردند و سر مبارک او را به اسپانیا بردند. و دیگر: سن قلیب ا پوستلو است، در مقدمه نفرین کرد، هنوز دعا را تمام نکرده بود که ناگاه ماری بزرگ از زیر آن بت برآمد و پسر بزرگ کاهنان را که در خدمت قربانی در آن خانه مشغول بود در ساعت کشت، و دو تن دیگر از بزرگان شهر را که آن بزرگوار را در قید می داشتند کشت، مردم را در حیرت روی داد و نظر به ضیق وقت و عدم فرصت بر نوشتن همین اشخاص اقتصار داشت.

و ابحاث و شکوک موردۀ بر آنها و رد آنها در ضمن چند نور:

نور اول تعریف اسلام و بیان نسب مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

بدان که اسلام در لغت انقیاد و گردن نهادن است مانند تسلیم (۱)، و در اصطلاح عبارت است از اقرار به لسان به وحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی و قبول کردن آنچه آورده است از جانب خدا. و کنیه و و لقب و اسم آن حضرت این است ابوالقاسم مصطفی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، و اسمش شیبیه الحمد بن هاشم، و اسمش عمرو است بن عبد مناف به فتح میم، و اسمش مغیره بن قصی به ضم قاف و فتح مهمله و تشدید تحتیه، و اسمش زید است ابن کلاب به کسر کاف بن مره به ضم میم و تشدید مهمله بن کعب بن لوی به ضم لام و فتح و او و تشدید یابن غالب بن فهر به کسر فا و سکون ها بن مالک بن نضر بن ضاد معجمه بن کنانه به کسر کاف بن خزیمه به ضم معجمه اولی و فتح ثانیه بن مدرکه به ضم میم و کسر و او و نامش عمرو است بن الیاس بن مضر بن ضمّ میم و فتح معجمه بن نزار به کسر نون بن معد به فتح میم و عین و تشدید

ص: ۹۰

دال بن عدنان به فتح عین و سکون و تا اینجا نسب آن حضرت متفق دال بن عدنان به فتح عین و سکون دال ، و تا اینجا نسب آن حضرت متفق علیه است . و اظهر اشهر آن است که عدنان پسر اَد است به ضم همزه و تشدید دال بن ادد به ضم همزه و فتح دال اولی بن الیسع فتح تحتیه و مهمله اولی بن الهمیسع به ضم ها و فتح دال اولی بن الیسع به فتح تحتیه و مهمله اولی بن الهمیسع به ضم ها و فتح میم و سکون تحتیه و فتح سین بن سلامان بن نبت به فتح نون و سکون موحده بن حمل به تحریک بن قیدار به فتح قاف و سکون تحتیه قبل از دال معجمه بن ناخور به نون و معجمه قبل از واو بن سروغ به مهملتین در اول و معجمه در آخرین ارغو به مهمله قبل از معجمه بن فالغ به فا و معجمه بن عابر به مهملتین و فتح موحده بن شالح به معجمه در اول و مهمله در آخر بن اوفحشد به فاء بین مهملتین بعد از آن معجمه قبل از مهمله بن سام به مهمله این نوح بن ملک بن متوشلح به فوقیه بعد از میم و معجمه قبل از لام بن انوخ به نون قبل از واو و دو معجمه بن الیازد به تحتیه وزای و دال مهمله بن مهلائیل بن قینان به قاف قبل از تحتیه و دو نون بن انوش بن نون و معجمه بن شیث به معجمه و موحده مفتوحه با تحتیه ساکنه و مثلثه بن آدم ابی البشر (۱). و مادر آن حضرت ، آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره تا آخر نسب آن حضرت از پدر .

ص: ۹۱

۱- ۱) . مراجعه شود به کتاب الفخری فی انساب الطالبین ، ۷- ۸؛ سراج الانساب ، صفحه ۳۳؛ بحار الانوار ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۸۰؛ و دیگر کتب منسوب .

نور دوم تاریخ ولادت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اجمالی از زندگانی آن حضرت

حامله شد آمنه به آن حضرت در شب جمعه هیجدهم جمادی الاخری و در روایتی واقع است که در لیالی تشریق در منی نزد جمره وسطی بود، و ممکن است حمل حج کفار در آن سال بر نسیء مذکور در آیه (۱)، زیرا که مدت حمل حضرت کمتر از چهار ماه و زیاده بر چهار ماه نبوده، و احدی به آنها قائل نشده و از خواص آن حضرت نشمرده است. و متولد شده در خانه محمد بن یوسف برادر حجاج در شعب ابی طالب در زاویه برابر از جانب کسی که داخل خانه شود، و خیزران آن حجره را از آن خانه بیرون انداخت و مسجد ساخت، و آن موضع الحال معروف به مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم زیارتگاهی است مشهور. و ولادتش در دوازدهم ربیع الاول بود نزد اهل سنت و شیخ کلینی (۲) از شیعه، و بعضی از آنها در هشتم، و بعضی در دهم آن ماه می دانند، و بعضی در دوازدهم رمضان می دانند و مشهور نزد شیعه آن است که در هفدهم ربیع الاول بوده در روز جمعه وقت زوال، و بعضی شب جمعه قریب به طلوع صبح گفته اند، و مشهور میان اهل سنت آن است که در روز دوشنبه بوده است. و سال ولادت عام الفیل بوده بعد از آن مقدمه به پنجاه و پنج روز، با چهل و پنج

ص: ۹۲

۱-۱). و آیه چنین است: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» تا آخر، سوره توبه، آیه ۳۷.

۲-۲). اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۳۹.

روز، و بعضی در همان روز می دانند، و این سال هشتصد و هشتاد و دوم بود از تاریخ اسکندری، و سال چهلم یا چهل و دوم بود از سلطنت کسر انوشیروان عادل، که آن حضرت افتخار به ولادتش در زمان او فرموده، و بعضی عام ولادت را بعد از سی سال از مقدمه فیل در زمان هرمز بن انوشیروان دانند و گویند در روز ولادت بیستم شباط رومی بود، و بعضی گفته اند غره یا بیستم یا بیست و هشتم ماه نisan رومی بود، و هفدهم دی ماه فرس و غفر از منازل قمر طالع بود (۱). و ابو معشر بلخی منجم گفته است: که طالع وقت ولادت آن حضرت درجه بیستم جدی بود، و زحل و مشتری در عقرب بودند، و مریخ در خانه خود بود در حمل، و آفتاب در شرف بود در حمل، و زهره در حوت بود، و قمر در اول میزان، و رأس در جوزا، و ذنب در قوس بود (۲). و ابن شهر آشوب مازندرانی صاحب کتاب مناقب روایت کرده است که چون بر مأمون و فور علم حکیم ایزدخواه در علم نجوم ظاهر شد روزی گفت: تو با این علم بزرگی چرا ایمان نمی آوری به پیغمبر ما؟ گفت: چگونه ایمان بیاورم به او حال آنکه دروغ او بر من ظاهر شده است، زیرا که او گفته که من خاتم پیغمبرانم، و این را دروغ می دانم، زیرا که که در طالعی متولد شه است که هر که در آن طالع متولد شود می باید پیغمبر نباشد، پس بعضی از حکما که حاضر بود جواب گفت: که ما از طالع او می دانیم که او راستگو است، زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او مشتری و عطارد و مریخ

ص: ۹۳

۱-۱). بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۴۸ - ۲۴۹.

۲-۲). بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۴۹ - ۵۰.

است، و هر فرزندی که به آن طالع متولد شود می بایست که همان ساعت بمیرد، و اگر بماند البته پیش از روز هفتم بمیرد، و آن پیغمبر به آن طالع متولد شد، و شخصت و سه سال زندگی کرد، و این علاوه سایر معجزات او است، پس اقرار کرد و مسلمان شد، و مأمون ایزدخواه را ماشاءالله نام کرد. پس نظر مشتری علامت علم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیاست و ریاست آن حضرت است، و نظر عطارد نشانه لطافت و ظرافت و ملاحظت و فصاحت و حلاوت او است، و نظر زهره دلیل صباحت و شادی و بشاشت و حسن و طیب و جمال و بهاء و غنچ و دلال او است، و نظر مریخ دلالت می کند بر شجاعت و جلادت و قتال و قهر و غلبه و محاربه آن حضرت. و بعضی از منجمان گفته اند: که طالع ولادت پیغمبران سنبله و میزان است، و طالع محمد صلی الله علیه و آله و سلم میزان بود، و بعضی گفته اند: که طالع آن حضرت سماک رامج بود (۱). و بعضی گفته اند: که آن حضرت قبل از وفات پدر به هفت ماه متولد شد، و بعضی به دو سال و چهار ماه گفته اند، و منصور مشهور آن است که بعد از وفات پدر متولد شد، و پنج ساله بود که مادرش آمنه متوفی شد در منزل ابواء به بام موحد ما بین مکه و مدینه، و پدرش عبدالله در مدینه منوره فوت شد نزد خالوهایش از بنی النجار، و در خانه معروف به خانه نابغه مدفون گشت، و الحال قبرش معروف و صندوق کوچکی بر آن هست. و چون هشت ساله شد جدش عبدالمطلب وفات یافت در مکه، بعد از آن حضرت نزد عمش ابوطالب پدر امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ص: ۹۴

بود، تا بیست و پنج ساله شد. پس خدیجه بنت خویلد را که چهل ساله بود به زنی از برای خود تزویج فرمود، و از برای او از خدیجه دو پسر قاسم و عبدالله، و سه دختر زینب و رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت، و حضرت فاطمه علیها السلام در سال ششم بعثت در مکه تولد شد، و ابراهیم نام از کنیزی ماریه نام بعد از بعثت و هجرت به مدینه متولد گشت. و چون حضرت چهل ساله شد در روز بیست و هفتم ماه رجب در مکه به پیغمبری مبعوث گشت، و در سال ششم بعثت به معراج رفت معراج آسمانی، و بعد از سال دهم بعثت عم او ابوطالب در مکه متوفی شد، و بعد از او به سه روز حضرت خدیجه وفات یافت، و به این سبب آن سال را عام الحزن گفتند. و در سال سیزدهم بعثت از دست کفار فرار نموده، در شب پنجشنبه غره ربيع الأول از مکه گریخته سه شب در غار ثور مختفی بود، شب چهارم از آنجا به مدینه رفت، روز دوشنبه دوازدهم ربيع الأول داخل مدینه شد، و در آنجا به علانیه و آشکار مشغول دعوت خلق و مجاهده کفار نابکار گردید. و در آخر سال دهم هجرت در مدینه منوره وفات یافت در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر نزد شیعه، یا دوازدهم ربيع الأول نزد اکثر اهل سنت و شیخ کلینی از شیعه، و بعضی از سنیان روز اول، و بعضی دوم و بعضی هشتم و بعضی دهم و بعضی هیجدهم آن ماه نیز گفته اند، و خلافتی نیست در آنکه در آن وقت از سن شریف آن حضرت شصت و سه سال گذشته بود، و در همان موضع که الحال مشهور و معروف است مدفون گشت. و حکیم فهیم جاماسب بن جویح پهلوی، که در زمان گشتاسب

ابن لهراسب قبل از زمان حضرت موسی بوده در کتاب جاماسب نامه که به زبان فارسی ترجمه شده ارشاد به آمدن حضرت موسی و عیسی و محمد علیهم السلام نمود، چنانکه در بحث اول و دوم گذشت، و در باب حضرت به این عبارت گفته: پس گرد آمدن بود اختران را به خانه میزان و خداوند طالع اندر پنجم خانه بود، و نشانی دهد از دشت تازیان او طالع آید مر طالع قران را، و طالع بیرون آمدن را دلیل کند که مردی بیرون آید از فرزندان هاشم دوال کشی، مردی بود نه دراز و نه کوتاه و نه سفید و نه سیاه، خوب روی و خوب بوی، دعوت کند و برهانش تیغ بود، و بر غم دین خویش مردمان اندر کند، و دعوی وی به هفت کشور رسد، و آن مرد به زنان مایل بود، از آنکه طالع از زهره بود و جفت خواست و دوست دارد، و فرزندش نبود و اگر بود دختر بود، از آنکه دست گوهر زهره سوی مشتری دارد، و دست گوهر مشتری سوی بهرام و فوت زهره را بود. و هر روز که آید دینش قوی تر باشد، و رویی در زیاده دارد، و پادشاهی از ملکان قدیم بستاند، و چهارده ملک را مقهور کنکد، و پادشاهی از تخمه گیان، و از تخمه نقییان، و از تخمه اشکانیان، و از تخمه میلادیان، و از تخمه بادان، و از تخمه لبان و کودکان و نهوران، و از تخمه هیلان و اسپهیدان ببرد، و ملکان را مقهور کند، و به جای تاج و کلاه عمامه آرد. و اگر هر رسمی که ایشان آرند بگویم سخن دراز گردد، و هر چه بگویم ناگفتنی است که رسم و کیش ما کس نتواند بردن و نیست کردن مگر ایشان و آتسخانه ها نیز ویران کند، و مؤبدان را هلاک کنند، و پادشهای و رسم ما جمله ببرند و بگسلانند، و هیچ آینده با ما آن نکند که ایشان کنند نه سرخ شان با هودار و نه دراز گوش

و نه مزدک آن جمله دولت و فراخی ایشان را بود، و تا سی پنج گرد آمدن اختران بر زیاده بود کار ایشان که هیچ نقصان در نیابد. و نامش قهرمانی بود، و زندگانی وی سه قران بود و شش یکی از وقت و ولادت وی تا وقت رفتن، زیرا که طالع مر آن بود، و خداوند وی به برج پنجم به خانه عاقبت دلیل کند که از پس وی به دین وی بدحالی آید، و بر تخمه وی بیرون آیند مردمان مقرر به دین وی و بدو همی گروند و فرزندان وی را همی کشند از آن قبیل که مهر دست کتاب و دست گوهر و دست آتش همه سوی کیوان دارد، و کیوان همه را بیند، بدین سبب واجب کند که در حق ایشان سستی بینی، و از دین به نام بسنده کنند، و فرزندان را همی کشند و ایثار وی را و فرزندان وی را نقصان کنند. بدان وقت دین ما سپری شد، و به جای کنشت مناره کنند و به جای پوبک بانگ نماز، و به جای آتشخانه مسجد، و پیش از آمدن وی پنج علامت پدید آید، هر آتشی که در آتشخانه های کهن باشد جمله بمیرد تا به حال پنجارکی آتش آرند و آتشکده ها آرند، و آتشکده ها بر فروزند، و دیگر نشان آن است که پادشاهی به دست کودکان و زنان افتد یک از پس یکدیگر. چون این نشان بینی بدان که وقت آمدن آن مرد است که دولت از ایشان و مانند ایشان ببرد و بیاید، دین وی پرند به رفتن اگر چه ما را ناپسند آید و گرد آمدن بود اختران را به خانه خاکی که اندر او، و طالع زهره باشد قران پنجم است در مثلثه آبی، و مساحت قران زحل و ماه به خانه هشتم بود، و زهره به آفتاب به خانه یازدهم، و مریخ به خانه هفتم، و عطارد به میزان.

واجب کند که از پس این پیغمبری قومی از اطاعت او دست بدارند، و با یکدیگر بیعت کنند به خون مردمان دین آور دین خود به ملک گیرند و از دین خویش به نام بسنده کنند، و با وصی وی جنگ کنند، و حق از وی و تخمه وی بستانند و به ملک شینند، و هر که از تخمه پیغمبر و آن وصی بیابند بشکند، و سر فتنه ایشان مردی بود موی تاک و پیوسته ابرو به تن لار، و از عمر وی بیشتر گذشته باشد، و اول کسی که با وصی او جنگ کند او باشد و بکوشد به ناحق تا آن خاندان را زیر و زبر نماید، بسیاری فساد پدید کند.

نور سوم ذکر مجملی از شریعت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اجماع و اتفاق کرده اند همه مسلمانان بر آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیغمبران است، و مبعوث است بر همه خلقان از جنیان و انسیان، و دینش ناسخ همه ادیان است، و باقی است تا آخر الزمان و قایم قیامت بر عالمیان. و اینکه خواننده است مکلفان را به ایمان به خدا و فرشتگان و پیغمبران و کتبشان، و به اینکه خدا یکی است و او را شریکی و شبیهی و نظیری و زنی و فرزندی نیست، و زنده است، و عالم به هر چیز، و قادر بر هر چیز و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم است، و اینکه موسی را به تورات، و عیسی را به انجیل فرستاده، و پیغمبران پیش از موسی و بعد از او فرستاده است.

و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است از جانب خالق به خلاق که خدا امر فرموده است به نماز و روزه و زکات و حج و وفا به عهد و نیکی به پدران و مادران ، و غیر اینها از مکارم اخلاق ، و نهی فرموده است از اضرار آنها ، و مقرر فرموده است در سیاسات مدنی و منزلیه و بدنی احکام بسیار و شرایع بی شمار که ثبت است در کتب فقهیه . و اینکه خدا زنده می کند مرده ها را از قبرها ، و محاسبه می کند مردمان را در روز جزا بر عقاید و اعمالشان ، و جزا می دهد به قدر استحقاقشان ، پس هر که مثقال ذره ای نیکی یا بدی کند جزای آن را ببیند . و مردم در قیامت دو قسم شوند قسمی به بهشت و قسمی به جهنم روند ، و داخلون بهشت همیشه در آنجا متنعم و مخلص باشند ، و داخلون جهنم اگر از مسلمانان باشند و دخولشان به سبب ارتکاب گناه کبیره عملیه غیر اعتقادیه باشد ، پس مشهور میان مسلمانان آن است که آنها در آنجا مخلص نیستند ، بلکه بیرون می آیند و به بهشت می روند ، یا بدون عذاب اصلاً به شفاعت شفعاً و عفو خدا ، یا بعد از عذاب و عقاب به قدر استحقاق ، و بعضی از اهل این مذهب تجویز می کنند که آن جماعت مجرد عفو و شفاعت مطلقاً داخل جهنم نشوند ، بر عکس جمعی دیگر که آنها را مخلص در عذاب می دانند و این قول شاذ و ضعیف است . و اگر آن داخلین از مسلمین نباشند ، پس اگر صیت اسلام به گوش ایشان نخورده ، یا به طریقی خورده که محرک و داعی ایشان در طلب و تحقیق راه حق مسلمانان نشده ، به این نحو که مثلاً همین قدر

به گوششان خورده که محمد نامی به حيله و تلبیس مانند زردشت ادعای نبوتی کرده و جمعی فریب او را خورده، اینها داخل جهنم نمی شوند. و اگر به وجهی به گوش ایشان خورده که محرک وداعی طلب ایشان گردیده، به اینکه شنیده که محمد بر طبق ادعای خود اظهار معجزه کرده، و بعضی از علامات که در کتب قدیمه سماویات که در باب آمدن فارقلیط مثلاً مذکور شده که در محمد بوده، و به این سبب پا در طلب تحقیق مذهب اسلام گذاشته، و با کمال جد و اجتهاد در تحقیق مطلب به سبب عدم توفیق هدایت نیافته، جمعی ایشان را از حیثیت اجتهاد ناجی می دانند و مستحق عذاب نمی دانند، مگر آنکه از راه دیگر به سبب ارتکاب قبیحی عقلی یا شرع سابقی مستحق عذاب شده باشند. و بعضی دیگر ایشان را در این صورت نیز مستحق عذاب و مخلد در جهنم می دانند، و جمعی بر این دعوی اجماع نموده اند، و این حق است، نظر به تقصیری که در اجتهاد و طلب حق کرده است، زیرا که اگر تقصیری نکرده بود البته راه حق یافته بود نظر به تجربه و اعتبار عقلی و دلیل نقلی، مانند قول حق تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱) یعنی کسانی که تعب کشند و مجاهده در طلب راه حق نمایند، البته راه حق را به ایشان می نمائیم و به مطلب حق می رسانیم، و کلام خدا دروغ نمی شود، و چون نرسیده است معلوم می شود که در طلب حق و اجتهاد کوتاهی نموده است.

ص: ۱۰۰

و اگر انکار ایشان از برای دین اسلام از راه عناد و لداد یا کوتاهی در طلب رشاد بوده به اجماع اهل اسلام در عذاب مخلد و عقابشان از دیگران اشد خواهد بود ، و قول شاذی در خلاف آن نقل شده است ، و تحقیق مراتب و مرام متعسر است ، نظر به ضیق وقت و مقام .

نور چهارم استدلال بر صحت نبوت و رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

مسلمانان استدلال کرده اند بر صحت نبوت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به چند دلیل : اول : آنکه حضرت ادعای نبوت و رسالت کرد ، و بر وفق ادعای خود معجزه بلکه معجزات بسیار آورد ، پس پیغمبر برحق باشد . اما آنکه ادعای نبوت نمود ، پس آن ثابت است به تواتر و نقل همگی از مسلمان و کافر . و اما ظهور معجزه از او ، پس به دلیل ظهور قرآن است به علاوه معجزات دیگر که قریب به پنج هزار معجزه می شود ، چنانکه نقل کرده اند و نوشته اند ، و اظهر و اشهر و ابقای آن قرآن است ، و اعجاز قرآن به تقریب آن است که آن حضرت تحدی به آن فرموده ، و بر سبیل اعجاز فرموده و آورده ، و عرب آن زمان از معاصران و مخاطبان که فصیحی عدنان و بلغای قحطان بوده اند از آوردن مثل آن اظهار عجز نمودند ، تا آنکه خود را به کشتن ، و اموال و عیال را به اسیری و غارت دادند ، و مثل قرآن نیاوردند . اما دلیل تحدی آن حضرت ، یعنی قرآن را بر سبیل اعجاز گفتن ، و طلب مقابله و معارضه آن از کفار نمودن ، پس آیات کثیره به تواتر

است به تواتر قرآن ، مثل آیه شریفه «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» (۱)، و آیه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ» (۲) ، و آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (۳) در اوائل سوْره بقره که مضمون همه ان است که اگر شکی و شبهه ای در اعجاز قرآن دارید پس مثل آن بیاورید ، و بعد از آیه اخیره فرموده است «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا» تا آخر ، یعنی اگر نیارید مثل قرآن را و هرگز نخواهید آورد تا آخر مضمون آن . پس در این آیه اعجاز دیگر فرموده که خبر از غیب و آینده بر سبیل قطع و جزم داده ، و موافق شده که معارضان همه تلف شدند و از دنیا رفتند و مثل قرآن نگفتند ، بلکه از زمان بعثت و نزول قرآن الی الان زیاده بر هزار و دویست سال می شود که کسی مثل قرآن نیاورد ، و کفار عدول از معارضه قرآن نموده به جنگ و جدال و دادن جزیه به خزی و نکال خود را به کمال تعب انداختند ، و اگر معارضه می توانستند کرد و مانند کوتاه ترین سوْره از سوْر قرآن می توانستند آورد ، البته آن اسهل و از برای آنها انفع بود ، و هیچ عاقلی از طریق اسهل با امکان به طریق اصعب نمی رود . و مانعی از برای معارضه در ابتداء ظهور اسلام نبود ، زیرا که در آن وقت کفار در کمال شوکت و اقتدار ، و مسلمانان در نهایت ذلت و انکسار بودند ، به حدی که ان حضرت جمعی از مسلمین را با جعفر طیار از مکه به جانب حبشه در پناه اصحمة نجاشی پادشاه حبشه فرستاد ، و آنها در آنجا بودند تا در سال هفتم هجرت آنها از حبشه

ص: ۱۰۲

۱-۱) . سوْره اسراء ، آیه ۸۸ .

۲-۲) . سوْره هود ، آیه ۱۳ .

۳-۳) . سوْره بقره ، آیه ۲۳ .

مراجعت ، و در مدینه در روز فتح خیبر به خدمت حضرت خیر البشر رسیدند ، و حضرت در ملاقات جعفر فرمودند : ما ادری بایهما کنت اسر ابقدم جعفر أم بفتح خیبر (۱). و از جمله ادله بر عدم معارضه کفار به آن حضرت در آوردن مثل قرآن آن است که اگر معارضه کرده بودند البته مشهور و متواتر می گشت ، مثل قرآن بلکه بهتر از آن ، نظر به اکثریت معارضان از یهود و نصارا و مجوس و بت پرستان ، و در آن صورت قرآن مانند مانند شبهه و افسانه می شد میان مردمان ، و کلام معارض مانند دلیل قاطع و برهان ساطع رد قرآن می کرد ، و صولت پیغمبر و مسلمین را می شکست ، و اگر در بلاد اسلام از خوف شمشیر اظهار نمی توانستند کرد ، می توانستند که مثل قرآن را خفیه در میان مردم در مساجد و منابر اندازند چنانکه کسی گوینده او را نشناسد و مطلب گوینده به عمل آمده باشد . و چون هیچ از آن مقدمه معلوم نشده باشد نه به عنوان تواتر و نه به عنوان خبر واحد ، معلوم شد که هیچ به عمل نیامده است ، و هر کس که کمال شوق به تحصیل چیزی داشته باشد و مانعی از برای او نباشد و از او به عمل نیاید ، معلوم است که از برای او ممکن نبوده ، و از تحصیل آن عاجز بوده ، و هرگاه از همه اهل خیره چنین شده باشد دلیل اعجاز آن چیز می شود .

نور پنجم مبدأ اشتقاق لفظ قران و وجوه اعجاز آن

بدان که قرآن نام کتابی است منزل بر پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تورات نام کتابی است منزل بر موسی علیه السلام ، و انجیل

ص: ۱۰۳

نام کتابی است منزل بر عیسی، و تورات و انجیل را بعضی دو نام عجمی می دانند و از برای آنها مبدأ اشتقاقی در لغت عربیه نمی دانند، و بعضی در تأیید این قول گفته اند که حسن انجیل را به فتح همزه می خوانده، و افعیل به فتح در لغت عرب نیامده است، و جمعی گویند که آن دو نام عربی اند یا مشترک بین اللغتين اند مانند صابون، و بر این تقدیر بعضی گفته اند که تورات مشتق است از وری الزند به معنی چماق زدن و آتش از چماق برآوردن، و اصلش تفعله است و یا را در خواندن منقلب به الف کرده اند، به اعتبار آنکه مانند آتش سبب روشنی و هدایت شده، و بعضی اصلش را ووریه به دو واو گفته اند بر وزن فوعله و او اولی قلب به تاء کرده اند، مانند تجاه که اصلش و جاه است، و انجیل افعیل است مشتق از نجل به معنی اصل (۱). چون هدایت نصارا و یهود بلکه همه امت مبتنی بر آن می باشند. و اما قرآن، پس اسمی است عربی بالاتفاق، و لکن جمعی آن را اسم علم غیر مشتق و خاص به کلام الله معروف می دانند، مانند سایر اعلام، پس آن بر وزن غراب و غیر مهموز است، و قرائت ابن کثیر همین است، و مشهور منصور آن است که اسمی است مشتق، پس جمعی مشتق از قرن الشیء بالشیء می دانند هرگاه چیزی را به چیزی ضم نمایند، نظر به آنکه در قرآن جمع شده است میان سور و آیات و حروف و کلمات، و بعضی مشتق از قرائن می دانند، و چون صور و آیات بعضی قرین و شبهه و مصدق و مؤید بعضی دیگرند، و بر این دو قول نیز مهموز نخواهد بود، و نونش از حروف اصلیه

ص: ۱۰۴

۱-۱). قاموس اللغه، جلد ۴، صفحه ۳۹۹ و ۵۵؛ نهاییه ابن اثیر، جلد ۵، صفحه ۲۳.

کلمه خواهد بود (۱). و اشهر اظهر آن است که مشتق است از قرائت به معنی خواندن ، و قرآن مهموز است ، و ترک همزه در قرائت حسن و ابن کثیر بر سیل تخفیف همزه است به نقل حرکت آن به ساکن ماقبلش ، و بر این قول جمعی آن را مصدر می دانند ، مثل غفران و رجحان ، و اطلاقش بر کلام الله از باب تسمیه مفعول است به مصدر به معنی مقروء ، و بعضی آن را وصف بر وزن فعالان مشتق از قرء به معنی جمع می دانند ، به سبب جمع سور و آیات در آن . و راغب اصفهانی در محاضرات گفته است : که از برای جمع هر چیزی و هر کلامی قرآن نمی گویند ، بلکه قرآن را قرآن گفته اند به سبب آنکه در آن جمع شده است ثمرات کتب سابقه از تورات و انجیل و زبور و صحف و غیرها ، و در آن جمع شده است انواع علوم و حکم ، و بعضی گفته اند که به جهت آن قرآن گفته اند که قرای آن را اظهار و از دهن بیرون می آرد ، مأخوذ از قول عرب ماقرات الناقه سلاقط ، یعنی این شتر ماده هیچ حامله نشده که بچه از شکمش بیرون آمده و ظاهر شده باشد (۲) . و جاحظ گفته است : که حق تعالی کتاب خود را مسمی گردانید بر خلاف تسمیه عرب ، به نامی مجمل و مفصل ، پس مجموع را قرآن نامید ، چنانکه عرب دیوان می نامند ، و بعضی از آن را سوره مثل قصیده ، و بعضی را آیه مثل بیت و عشر ، و آخر آیات را فاصله مثل قافیه نامید . و قرآن در اصطلاح علماء عبارت است کلام الله المنزل للاعجاز بسوره منه ، یعنی کلام خدائی است نازل شده از برای اعجاز به یک

ص: ۱۰۵

۱-۱) . صحاح اللغه ، جلد ۱ ، صفحه ۶۵ .

۲-۲) . مفردات راغب اصفهانی ، صفحه ۴۰۲ ، ماده قرأ .

سوره از آن ، چنانکه در آیه شریفه است «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا فَآتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» (۱) یعنی اگر شک دارید در آنچه فرستاده ایم یعنی قرآن بر بنده خودمان یعنی محمد ، پس بیارید مانند یک سوره از آن را ، و از این آیه معلوم می شود که کسی نمی تواند که مثل اقصر سور آن را بیارد اقصر سورش سوره کوثر است ، که حروف آیاتش بدون بسم الله چهل و یک حرف است ، پس گفته بعضی از شعراء کفار در برابر «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (۲) و گفته دیگران اَنْ الْقَتْلِ اَنْفَى لِلْقَتْلِ در برابر «الْقَصَصِ اَصْحَيَا» (۳) و قول عبدالله بن ابي سرح کاتب پیغمبر بعد از شنیدن آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ» تا «خَلَقًا اٰخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ» (۴) پس حضرت فرمود این را بنویس که چنین بر من نازل شده . هیچ کدام از اینها قدح در اعجاز قرآن نمی کند ، به اعتبار آنکه هیچ کدام به قدر اقصر سوره نیستند ، به علاوه آنکه آنها را در مقام معارضه قرآن نگفته اند ، با آنکه القتل انفی القتل در فصاحت و بلاغت به «الْقَصَصِ اَصْحَيَا» نمی رسد ، بلکه آیه بر آن به زیاده برده وجه ترجیح دارد چنانکه ضبط کرده اند . و تعریف معجزه قبل از این مذکور شد ، و علماء خلاف کرده اند در آنکه اعجاز قرآن از چه حیثیت کمال فصاحت و بلاغت آن است که مخلوق را

ص: ۱۰۶

۱-۱) . سوره بقره ، آیه ۲۳ .

۲-۲) . سوره قمر ، آیه ۱ .

۳-۳) . سوره بقره ، آیه ۱۷۹ .

۴-۴) . سوره مؤمنون ، آیه ۱۴ .

قدرت بر اتیان به مثل آن نیست چنانکه گذشت ، و از معرفت علم معانی و بیان و بدیع معلوم می شود . و چون ثبوت نبوت به اظهار معجزه است چنانکه گذشت ، و بعد از وفات هر پیغمبری به مرور دهور و کز اعوام و شهور اندک اندک به تشکیکات مشککین و تلیسات مریدان شیاطین و غلبه هواء و هوس و نفس اماره و طلب راحت و خلاصی از تعب و محنت تکالیف شرعیة معجزه پیغمبر متوفاً به تدریج از اذهان محو و منسی می گشت ، و موجب تشویش و تأمل مکلفین می شد ، جناب اقدس الهی نظر به کمال لطف بر بنده گان ، و اتمام حجت بر ایشان ، که به همین سبب پیغمبران را می فرستد ، چنانکه در قرآن فرموده است «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱) پیغمبری جدید می فرستد با معجزه جدید ، خواه بر دین پیغمبر سابق باشد ، و آن دین را تأکید و تشبیه نماید ، یا نه بلکه دین جدیدی بیارد و اساسی از نو بر پا کند . و چون بعد از خاتم پیغمبران که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دیگر پیغمبری نمی فرستاد ، از جمله معجزات او قرآن را قرار داد که تا قیام قیامت باقی باشد ، و به مرور از زمان از تطرق تشکیک و عروض نسیان محفوظ ماند ، و اگر تواتر معجزات دیگر آن حضرت بر اهل اعصار لاحقہ مخفی و محل تشکیک و شبهه گردد ، به قرآن باقی اعجاز و نبوت آن حضرت بر منکر و مشکک ثابت گردد ، بخلاف پیغمبران سابق که به تجدید رسل رفع تشکیک می فرمود . و از جمله اعجاز قرآن به علاوه نهایت فصاحت و بلاغت کمال ایجاز است با بلاغت ، و خروج از نوع کلام عرب است ، نظماً و نثراً

ص: ۱۰۷

و خطباً و شعراً و سجعاً و رجزاً . و دیگر آنکه به قرائت آن ملال به هم نمی رسد ، هر چند که هر روز بلکه هر ساعت مکرر شود . و دیگر اشتغال آن است بر اکثر امور بلکه کل امور ، نظر به آیه شریفه «تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ» (۱) «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۲) پس چیزی نباشد که در قرآن نباشد ، حتی ریش معاویه بن ابی سفیان که کوسه بود ، و ریش امام حسن علیه السلام انبوه بود ، هر چند که عقول و افهام اکثر انام به آن نرسد ، و اکثرش بر غیر پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام که اولوالعلمند مخفی باشد . و از زمان آن الی الان کم کسی از اهل علم و عرفان غوطه خورده است در بحر آن که گوهری از فواید و عواید بدست نیاورده باشد که مختص خودش نباشد ، بلکه هر کس از آن بهره ای برده است که به ذهن سابقین نرسیده است . و بعضی از محققین فرموده است : که قرآن احاطه کرده است بر جمیع علوم اولین و آخرین ، به حیثیتی که احاطه به حقیقت آن علوم نمی کند مگر کسی که آن را فرستاده و کسی که بر او فرود آمده ، و ائمه معصومین علیهم السلام که اولاد اویند ، و هر فرقه ای از اعلام متوجه تحقیق بعضی از آنها شده اند ، که الحال فرصت تفصیل آنها نیست . و از جمله لطایف آن است که مشتمل است بر علم عروض که بعضی از آیات به طریق بعضی از بحور شعر خوانده می شود ، پس از بحر رمل است «مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَاتِنَاتٍ تَائِبَاتٍ» (۳) «فَادْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُوْدِ» (۴) «قَالَ يَا قَوْمِ هُوَآءَ بَنَاتِي» (۵)

ص: ۱۰۸

۱-۱ . سورة نحل ، آية ۸۹ .

۲-۲ . سورة انعام ، آية ۵۹ .

۳-۳ . سورة تحریم ، آية ۵ .

۴-۴ . سورة ق ، آية ۳۴ .

۵-۵ . سورة هود ، آية ۷۸ .

«لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (۱) و از خفیف مقصور «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۲) «فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (۳) و از مجنث «الْمُطَوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ» (۴) و از مجنث مقصور «النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (۵) و از طویل «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۶) و از مستدرک «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ» (۷) «فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» (۸) «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (۹). و همچنین مشتمل است بر علم لغز و جفر و معما که از اوایل سور قرآن از حروف مقطعات که آن الم و المص و المر و کهیص و طه و حم و حمعسق و ق و ن و الر است بعد از حذف مکررات چهارده حرف می ماند ص را ط ع ل ی ح ق ن م س ک ه ، که به عدد چهارده معصوم است که عبارت از محمد و فاطمه و دوازده امام است ، که آن امام مرتضی علی است ، و امام حسن ، و امام حسین ، و امام زین العابدین ، و امام محمد باقر ، و امام جعفر صادق ، و امام موسی کاظم ، و امام موسی الرضا ، و امام محمد تقی ، و امام علی النقی ، و امام حسن عسکری ، و امام محمد هادی صاحب الزمان علیهم سلام الله الرحمن ، و چون حروف مقطعات چهارده را با هم

ص: ۱۰۹

۱-۱) . سورة نساء ، آية ۷۸ .

۲-۲) . سورة مائدة ، آية ۱۰۰ .

۳-۳) . سورة احزاب ، آية ۵۳ .

۴-۴) . سورة توبه ، آية ۷۹ .

۵-۵) . سورة البروج ، آية ۵ و ۶ .

۶-۶) . سورة كهف ، آية ۲۹ .

۷-۷) . سورة حج ، آية ۴۲ .

۸-۸) . سورة يوسف ، آية ۹۳ .

۹-۹) . سورة قصص ، آية ۸۸ .

ترکیب کنی چنین می شود : صراط علی حق نمسکه ، یعنی راه علی حق است که متمسک به آن هستیم . و فاضل محقق مدقق خواجه نصیرالدین طوسی صاحب زیج ، اسامی حضرات محمد و دوازده امام شیعه را که مذکور شد از آیه تطهیر که عبارت است از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱) که در سوره احزاب آمده است ، و در شأن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است ، از زبر و بینات آن استخراج فرموده است . و از معنیات مستخرجه از قرآن به اسم هاییل «وَأَنْهَىٰ لِسَبِيلِ مُقِيمٍ» (۲) است و به اسم هود آیه «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (۳) است . از جمله جفریات مستنبطه از قرآن آن است که چون آیه آخر سوره یس «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» را به طریق جفر عملی کنی جواب بیرون آید «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ» (۴) و همچنین از عمل جفر در آیه «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جوابش «خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (۵) است . و از این قبیل است شعر فاضل محقق ملاجلال دوانی گفته است : خورشید کمال است نبی ماه ولی

ص: ۱۱۰

-
- ۱-۱ . سوره احزاب ، آیه ۳۳ .
 - ۲-۲ . سوره حجر ، آیه ۷۶ .
 - ۳-۳ . سوره هود ، آیه ۵۶ .
 - ۴-۴ . سوره یس ، آیه ۷۹ .
 - ۵-۵ . سوره زخرف ، آیه ۹ .

و همچنین است : الله بود يك الف و هاء و دو لام

و همچنین در حدیث وارد شده است که مراد از «ويزيدهم» در سوره بنی اسرائیل در آیه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوْفُوهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (۱) همان یزید ملعون است از جمله شجره ملعونه که مفسر است به بنی امیه (۲) . و همچنین حرف اول قرآن باء موحده است که اول بسم الله است ، و آخرش سین و الناس که آخر سوره ناس است ، و از ترکیب این دو حرف بس به هم رسیده ، که در لغت عجم به معنی کافی است ، بلکه در لغت عرب نیز چنانکه در قاموس گفته است : که بس به معنی حسب است (۳) ، یا آن لغت رذلی است ، پس در این تنبیه است بر اینکه قرآن از برای اعجاز آن حضرت و هدایت امت کافی است تا قیامت ، و اشاره به این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مشهور میان سنیان و شیعیان فرموده است :

« إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَأَنْهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ » (۴) یعنی من به جا گذارنده ام میان شما دو امر بزرگ و سنگین را که آن کتاب خدا است یعنی قرآن ، و عترت خودم که اهل بیت منند ، که عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام . و از

ص: ۱۱۱

۱-۱) . سوره اسراء ، آیه ۶۰ .

۲-۲) . نور الثقلین ، جلد ۳ ، صفحه ۱۸۰ .

۳-۳) . قاموس اللغه ، جلد ۲ ، صفحه ۲۰۰ .

۴-۴) . برای اطلاع بر مصادر این حدیث شریف مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ، جلد ۹ ، صفحه ۳۰۹ - ۳۷۵ .

شعبی روایت شده است که گفته است که حسابدان تر از علی ندیده ام که جمیع مقدمات جنگین صفین را با معاویه از کلمه

« حمعسق » استخراج نموده . و از غرایب آن است که جمل اعداد « إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ » (۱) در سوره الم سجده موافق است با اعداد جمل اسامی خلفاء ثلاثه ابوبکر عمر عثمان ، یعنی بهم او منهم ، بلکه در بعضی از اخبار استخراج مدت دولت بسیاری از اخیار و اشرار از حروف مقطعات اوایل سور نموده اند که فرصت تفصیل آنها نیست . و از ابن عباس مروی است که علی تفسیر کرد از برای من فواید متعلقه به بسم الله را یک شب تا به صبح ، پس گفتم : یا امیرالمؤمنین آیا باقی مانده است چیزی ؟ فرمود : هیئات ای ابن عباس اگر بنویسم فواید بسم الله را هر آینه زیاده خواهد شد بر هفتاد بار شتر . و حکایت ابن المقفع و رفقای او در این مقام که در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده مشهور و در کتب مسطور است (۲) .
والحاصل : انّ محمّداً علیه السلام دعا إلى معارضة القرآن بأقصر سورة منه ، فعجزت فصحاء قحطان وبلغاء عدنان من معارضته باللسان والبيان ، حتى عارضوه بالمقابله والمقاتله باللسان والبنان ، فأفنوا دون الجدال والقتال النفوس والعيال والاموال ، وسلم من أسلم ، أو سلم الجزية بخزى ونكال ، فدل عدول ذوى العقول عن ذلول الطريق إلى الشמוש على اعجاز القرآن ، وكونه من عند الملك القدوس .

ص: ۱۱۲

۱- ۱) . سوره سجده ، آیه ۲۲ .

۲- ۲) . مراجعه شود به کتاب خیراتیه ، جلد ۲ ، صفحه ۳۸۸ و ۳۸۹ .

ولم يدع من بدو الدعوه إلى الان القدره على ذلك أحد من أرباب اللسان ، وهذا أعجب من عجز من شاهد عيسى عليه السلام يحيى الموتى ويبرء الابصر والا-كمه والعميان ، لأنهم لم يطمعوا فيه ، ولاتعاطوا مايدائنه ، وقريش يتعاطون الفصاحه والبلاغه ، فعجزهم عن المعارضه وفرارهم إلى ما ذكر بينه وبينه على نبؤه المتحدى به ، ومن ثم نادى عليهم بعجزهم قبل المعارضه بقول عن لله تعالى «وَلَنْ تَفْعَلُوا» (١). «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» (٢) الآ-يه ، فلولا-علمه وقطعه فى أمره وأنه لايقع فيما أخبره به خلف من ربّه ، لما دعاهم إلى المعارضه بهذه المثابه ، مخافه أن يعارض فتدحض حجته .

نور ششم اشکالاتی که بر صحت ملت اسلام وارد شده و جواب از آنها

اشاره

بر صحت ملت اسلام چند شک وارد ساخته اند :

شک اول :

بر تقدیر تسلیم اعجاز قرآن می گوئیم : شاید آن نازل بر پیغمبری غیر از محمد شده ، و او محمد را به دین خود خوانده اند ، و قرآن را تعلیم او نموده ، پس محمد به او خیانت و غدر کرده و او را در خفیه کشته است ، و خود به آن قرآن ادعای نبوت کرده است . و ردش : آنست که هر عاقلی که رجوع به نفس خود و انصاف دهد ، به یقین می داند که چنین امری واقع نشده است ، بعد از آن در همین قرآن مواضعی چند هست که دلالت می کند بر آنکه منزل علیه همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است نه دیگری

ص: ۱۱۳

۱- ۱) . سورة بقره ، آیه ۲۴ .

۲- ۲) . سورة اسراء ، آیه ۸۸ .

، مثل احوال آن حضرت در جنگها و با زنها و با منافقین و کفار معاصرین .

شک دوم :

احتمال دارد که محمد کتب متقدمین را دیده ، یا از ارباب کمال چیزها شنیده ، بعد از آن از آنها چیزها انتخاب کرده و در قرآن گنجانیده باشد ، چنانکه چون بر ابن ابی سرح کاتب خوانده آیه بدو خلقت انسان را «فَأَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» کاتب گفت : «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» پس محمد گفت : این را بنویس که چنین بر من نازل شده ، پس کاتب به این سبب مرتد شد و از دین برگشت و به کفار ملحق گشت . و ردش : آن است که اگر باقی قرآن از این قبیل بود ، البته مثل این مشهور و در کتب مذکور می شد چنانکه این شد .

شک سوم :

آن است که بر فرض تسلیم تواتر قرآن فی الجملة ، مسلم نداریم تواتر مجموع آیاتی را در آن هست تفصیلاً ، پس تواتر آیات تحدی ثابت نمی شود ، به اعتبار اینکه روایت شده است که حفظ مجموع قرآن زیاده بر شش یا هفت نفر در زمان محمد نکرده است ، پس ممکن است که آن جمع حافظین با هم ساخته و تحریف و تبدل کرده باشند ، و غیر حفاظ چون سررشته نداشته اند بر تحریف ایشان واقف نشده باشند . و نقل شده است که عبدالله بن مسعود که از جمله حمله و حفاظ قرآن بود بودن سوره فاتحه و معوذتین را از قرآن انکار نمود ، و احدی از صحابه این انکار را بر او انکار نمود ، و ابن مسعود در میان صحابه معظم و محترم بود ، و حال آنکه در این اعصار اگر کسی انکار کند سوره نصر را مثلاً از قرآن ، حکم به کفر او می شود ، و چون مردم در باب قرآن در زمان عمر یا عثمان اختلاف بسیار

کردند، خلیفه همه قرآن‌ها را سوزانید ۷ و همه را منحصر در قرآن زید بن ثابت گردانید. و ابن مسعود می گفت: که اگر من مسلط شوم چنانکه آنها مسلط شدند، به قرآن آنها چنان کنم که به قرآن من کردند، و ابن مسعود طعن می زد بر یزید بن ثابت که من وقتی قرآن می خواندم که هنوز او در صلب کافری بود. و نقل شده که عمر قرآن را در مصحفی گذاشت که در آخر نزد حفصه بود، و مروان در وقتی که حاکم مدینه بود فرستاد نزد عبدالله بن عمر بعد از فوت حفصه و آن مصحف را از او خواست، و چون مصحف را نزد مروان بردند آن را سوزانید، از جهت خوف حدوث اختلاف، و نزد عمر یک آیه و دو آیه می آوردند، پس اگر نزد او ثابت می شد که از قرآن است قبول می کرد و الا فلا (۱)، و این مقدمات قدح می کند در تواتر آیات. و اختلاف حاصل است در الفاظ قرآن، و در زیاد و کم و ترتیب آن، با وجود آنکه در قرآن است «وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۲) و کدام اختلاف است اکثر از آنچه گفتیم، بعد از آن آیات جبر معارض است با آیات قدر، و آیات تنزیه معارض است با آیات تشبیه. و قرآن مشتمل است بر وصفش به بیان و خلو از تعقید، و حال آنکه چنین نیست، زیرا که حروف مقطعه در اوایل سور مراد از آنها معلوم نیست، و اغلب آیات خالی از تعارض و تناقض نیست، و مفسران در جمع و تأویل آنها اضطراب بسیار نموده اند، و در

ص: ۱۱۵

۱-۱). تفسیر طبری، جلد ۱، صفحه ۲۰ - ۲۲.

۲-۲). سورة نساء، آیه ۸۲.

اکثر آنها توجیهاات مختلفه فرموده اند ، و مع ذلك قرآن خالی است از اکثر مسائل اصولیه و فروعیه ، با وجود آنکه گفته است «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۱) «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۲) و در قرآن تکرار بی شمار و توضیح واضحات بسیار هست مثل آیه «ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» (۳) و خلاف ترتیب طبیعی هست مثل آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و حال آنکه استعانت مقدم است بر عبادت ، و گفته است «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (۴) و حال آنکه قریش قوم محمد تکلم به همزه نمی کردند و کل قراء همزه را می گویند ، و علم به تفصیل آیات و سور قرآن قطعی نیست ، و اینها قدح در تواتر قرآن می کند . و ردش : آن است که در این ایام اگر کسی خواهد که چیزی داخل قرآن کند یا از آن کم کند ، البته مردم مطلع بر آن می شوند ، و حال آنکه می دانیم که اهتمام متقدمین از صحابه و تابعین در ضبط قرآن اگر اقوا از مردم این زمان نبوده البته اضعف نبوده ، و این اقتضا می کند قطع را به عدم احتمال تغییر در همه ازمان ، و بر تقدیر تسلیم آنکه حفاظ قرآن در آن زمان کم بودند ، پس هیچ آیه نبوده مگر آنکه جمعی کثیر که حجت به نقلشان بوده آن را حفظ نموده اند . و انکار ابن مسعود بودن معوذتین و فاتحه را از قرآن نرسیده

ص: ۱۱۶

-
- ۱-۱ . سورة انعام ، آیه ۳۸ .
 - ۲-۲ . سورة انعام ، آیه ۵۹ .
 - ۳-۳ . سورة بقره ، آیه ۱۹۶ .
 - ۴-۴ . سورة ابراهيم ، آیه ۴ .

است مگر به خبر واحد، پس معارضه نمی کند با تواتر، و بر فرض صحت آن پس انکار نکرده است نزول آن را بر پیغمبر، بلکه انکار کرده است قرآنیت آن را، پس شاید در منزل من عندالله معتبر باشد احکامی چند تا قرآن شود، پس اگر آیات تحدی منزل باشند و قرآن نباشند ضرری به غرض ما ندارند، و همچنین است کلام در آنچه ابن مسعود در مصحف خومد ثبت نموده بود که در مصحف دیگران نبود. و اما اختیار مصحف واحد با اختلاف مصاحف پس سبب آن است که مصحف زید بن ثابت عرض شده بود بر پیغمبر بعد از عرض مصحف ابن مسعود و ابی، و به همان آن حضرت قرائت و نماز می گذارد تا از دنیا رفت، و معلوم است که به قرائت مختلفه نماز و قرائت نمی فرمود، پس مسلمانان اختیار کردند مصحف زید را به اعتبار آنکه از آخر معروضات بر آن حضرت بود، و به اعتبار آنکه ابن مسعود اقدم ثلاثه بود، و سامعین قرائت زید اکثر و قراءتش اعرف و اشهر بود، پس اولی به قبول نمود، و سایر قرآنها هر چند نیز صحیح بودند، لکن به جهت احتیاط از وقوع اختلاف از آنها منع نمودند. و روایت منسوبه به عمر از اخبار آحاد و مردود است، بلکه حضرت پیغمبر به نفسه خود متوجه جمع قرآن شد، به دلیل اتفاق بر آنکه اول سوره که از قرآن نازل شد به مکه سوره اقرأ، و به مدینه سوره بقره، و آخر آنچه نازل شده سوره براءت بود، پس اگر قرآن جمع غیر حضرت بود به ترتیب نزول جمع شده بود، پس معلوم شد که جمع از حضرت بوده که مردم مخالفت ننموده اند. و اما وجود اختلاف در قرآن، پس دلالت نمی کند که از نزد

غیر خدا بوده ، و از آیه شریفه «وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ» لازم نمی آید که اگر از نزد خدا باشد اختلاف در آن نباشد ، چنانکه قول ما اگر این چیز سیاه است باید که رنگ باشد ، لازم ندارد که اگر آن سیاهی نباشد رنگ نباشد ، و بعد از تسلیم ملازمه ، پس مسلم نداریم منع وقوع هر نوعی از اختلاف را ، پس حمل می شود آیه بر منع از اختلاف از بعض وجوه ، و آن عدم اختلاف است در فصاحت ، زیرا که غالب در کلام بشر وقوع اختلاف است در آن ، از این رهگذر نظر به آنکه کلام بشر هر گاه طور بکشد بر یک نظام نماند در فصاحت . و اما قرائت مختلفه ، پس همه آنها حق و درست است ، به اعتبار قول حضرت که فرموده است : که قرآن بر هفت حرف نازل شده (۱) و حروفها عبارت است از لغتها ، و آنچه گفته شد از تعارض آیات ، پس علما دفع تعارض را به تأویلات موجوده در کتب فرموده اند . و از برای انزال آیات متشابهات چندین فایده ذکر نموده اند : یکی ازدیاد ثواب ، و دیگر امتحان مکلفان است ، چنانکه در آیه شریفه «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» (۲) اشاره به آن فرموده است ، و وجوه دیگر هست که فرصت نوشتن آن نیست . و وصف قرآن به بیان اقتضا نمی کند که هر چه در قرآن هست باید بیان باشد ، و مسلم نداریم که قرآن مشتمل بر همه علوم و اشیاء باشد ، بلکه موصوف به آن در آیه آن کتابی است که عبارت است از لوح محفوظ است .

ص: ۱۱۸

۱-۱) . تفسیر طبری ، جلد ۱ ، صفحه ۹ .

۲-۲) . سورة آل عمران ، آیه ۷ .

و آنچه در قرآن هست که توهم لحن در آن می شود، مثل «إِنْ هَيَذَانِ لَسِيَّاحِرَانِ» (۱) پس نحات در توجیه ان چند وجه گفته اند که دفع لحن می نماید. و آنچه حکایت کرده اند از عثمان که گفته است که در قرآن چیزی از لحن هست، بر فرض صحت آن حکایت محمول است بر لحن در خط نه در عربیت. و آنچه گفته اند از اشتغال بر سوء ترتیب و توضیح واضحات و غیر آنها، پس جوابش در کتب تفاسیر هست، و چنانکه قریش قوم پیغمبراند، مجموع عرب قوم آن حضرت اند، پس همزه در قرآن وارد است بر لغت دیگران. پس شکوک همگی مرتفع گشت، و ثابت شد تواتر تفصیل قرآن مانند تواتر اصلش، و بعلاوه آنکه تواتر تفصیل قرآن نیز معلوم است بالبدیهه، پس توقف بر استدلال و احتجاج ندارد، و تقدیم و تاخیر سور و آیات و کلمات و جامع بودن غیر پیغمبر بر فرض تسلیم ضروری به مدعا که معجزه بودن در آن است ندارد، و اظهر آن است که تصحیف و تحریف و تغییر و تبدیل در آن شده است به نحوی که ضروری به آن ندارد، و این نیز از جمله مصادیق حدیث سابق است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت واقع خواهد شد. زیرا که بعضی از ثقات مستبصرین از نصارا در کتابش که مسماست به هدایه الضالین نقل کرده است که جرانیم نامی به استدعای قسطنطین قیصر روم که بانی قسطنطنیه است، و بعد از فوت او به استدعای سیلوستر که بعد از قسطنطین قیصر شد قبل از بعثت حضرت رسالت به سید سال کتب سماویه را از تورات و انجیل و زبور همه را تحریف نمود و تغییر داد، به اینکه آنها را از لغت عبرانی و سریانی که ابث آنها زیاده بر سی و پنج حرف

ص: ۱۱۹

است نقل به لغت لتین که ابث یعنی حروف تهجی آن لغت زیاده بر بیست و شش حرف نیست کرده ، که شاید در ضمن تحریف ابطال نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شود ، به سبب تغییر نام و وصف آن حضرت و امت او و سایر چیزهای دیگر ، و حکایتش طولی دارد ، هر که خواهد به آن کتاب رجوع نماید ، که از آن فواید بسیار از برای مهتدی حاصل می شود ، از آن جمله حکایت شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را به نحوی که واقع شده از کتب سماویه قدیمه نقل کرده ، از آن جمله کتاب ارمیای پیغمبر است .

شک چهارم و پنجم

آن است که بر فرض تسلیم تواتر آیات تحدی ، مسلم نداریم دلالت آنها را بر تحدی ، پس شاید بر طریق عادت خطبا و شعرا بر سبیل اتفاق واقع شده باشد ، که گاهی دعاوی بسیار در اثنای خطب و اشعار خود می نمایند ، و اگر چنانکه غرض دلالت بر صحت نبوت بود تحدی مانند اصل ادعای نبوت مشهور می شد ، و حال آنکه کسی نقل نکرده است که حضرت استدلال بر نبوت خود به قرآن کرده باشد ، و نیز نقل نشده است از کسی که ایمان آورده است که ایمانش به سبب قرآن بوده است . و ردش : آن است که تحدی و استقلال آن حضرت بر نبوت خود به قرآن معلوم است به قطع و تواتر ، چنانکه از سیر در کتب سیر و تواریخ معلوم می شود : رو دفتر شاهان جمله تو برخوان شک پنجم : آن است که شکی نیست که حکایت و خبر تحدی به همه کس نرسیده ، پس شاید بعضی از فصحای عرب به کوشش ادعای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تحدی به قرآن نرسیده باشد ، و اگر

می رسید شاید مثل قرآن را می گفت . و ردش : آن است که تفاوتی نیست میان قرآن و کلام فصحاء که خبر تحدی به ایشان رسیده است ، اگر منتهای تحدی اعجاز است پس حجت در نبوت نخواهد بود .

شک ششم

آن است که شاید فصحاء عرب به جهت طمع در تحصیل ملک و ریاست و طلب جیفه دنیا به هر حيله و وسیله محمد را در ظاهر اطاعت و سرکرده خود نموده اند ، و معارضه با او نکرده اند ، لکن در باطن دشمن او بوده اند ، و او را دروغگوی می دانسته اند مانند منافقین امت . و ردش : آن است که علم قطعی داریم که سرکردگان و بزرگان فصحاء عرب همگی دشمن او بوده اند در ظاهر و باطن هر چند احوالشان مختلف بوده ، پس بعضی بر کفر مردند مانند اعشی ، و بعضی مسلمان شدند بعد از آنکه اظهار کمال عداوت کرده بودند ، به حدی که حضرت خون آنها را هدر فرموده بود ، مثل کعب بن زهیر ، و بعضی دیگر مسلمان شدند به طریقی که از او گمان موافات و ساختگی ظاهر نشد ، مثل لبید بن ربیع و جعدی ، و اگر چنان بود که مشکک گفته می بایست موافق قاعده و ضابطه نزد حصول دولت و قوت به آن جماعت زیاده مراعات شود ، و اظهار امتنان نماید ، و اگر چنان شده بود البته شهرت می کرد و دشمنان آن حضرت همین را وسیله ابطال نبوت او می نمودند ، و اگر نکرده بود البته در ملاء عام حجت بر آن حضرت می کردند و کشف سر و اظهار ساختگی خود را می نمودند ، هر چند به گریختن از تحت آن حضرت و ولایات اسلام باشد . و اگر آن موافات و با هم ساختگی میان همه فصحا و لاقلا با

سه نفر بود ، البته ستر و عدم بروز آن ممتنع بود ، نظر به مضمون کل سر جاوز الاثنین شاع ، و بعضی اثنین را در اینجا عبارت از دو لب گرفته اند نه کنایه از دو نفر . و اگر موافات مختص به بعضی بود غیر مواظبتین معارضه می نمودند به حسب عادت و توفیر دواعی .

شک هفتم :

آن است که مسلم نداریم که معارضه اولاً از غیر معارضه باشد ، زیرا که این نه بین است و نه مبین ، پس شاید جنگ را ابلغ در قطع ماده فساد دعوی آن حضرت می دانستند ، یا عدول از معارضه به سبب آن کرده بودند ، که می ترسیدند از وقوع خلاف در آنکه کلام ایشان مقابل و معارض قرآن هست یا نه ، یا آنکه بر ایشان امر مشتبه بود که آیا تحدی حضرت به آوردن مثل مرادش از مثل مماثل در فصاحت است ، یا در نظم ، یا در هر دو با هم ، یا در اخبار از غیب ، یا در مسائل دقیقه ، پس از این جهت عدول کردند به سوی غیر معارضه . یا به اعتبار آن بود که حضرت در ابتدای دعوت نظر به کمال ضعف و خوفش فصحاء اعتنا به معارضه او نکردند ، و بعد از ظهور شوکت آن حضرت بنا بر جنگ و مغالبه به شمشیر شد نه به معارضه قرآن و دیگر مهلتی از برای معارضه آنها نماند ، به اعتبار آنکه به سبب ظهور بودن خطب و اشعار معارضین افصح از قرآن متوفر نشد دواعی بر معارضه و نقل آن . و ردش : آن است که منتهای طمع در جنگ قتل خصم است ، و این موجب سقوط حجت خصم نمی شود ، با وجود آنکه بر آنها بر یقین به فتح و ظفر از برای خود نبودند ، پس بر تشویق معارضه

باقی بودن، به خلاف معارضه که حسم مادهٔ فساد و نزاع به آن می شد، پس چگونه جنگِ اولاً از معارضه باشد که عقلاً از آن به آن عدول نمایند، و اگر ابتداء به معارضه می نمودند البته جمعیت حضرت همگی یا بعضی بر هم می خورد، و در این هنگام معارضه اسهل از حرب بود که احتمال قتل همه یا بعضی در آن بود بعد از آنکه چند محاربه شد و به مطلوب نرسیدند، و بسیاری از بزرگان در جنگها کشته گردیدند، واجب بود عدول به معارضه. و حضرت در ابتدای دعوت چنان نبودند که اعتناء بنمایند، بلکه کفار مبالغه در قذف و سب او می نمودند و حيله ها در دفع او می کردند، به طرقي که بالبدیهه معلوم است که به آن طرق معامله نمی شود به کسی که به التفاتی نباشد، و اختلاف در آنکه آنچه گویند معارضه خواهد بود متصور نمی شود در چیزی که نزدیک به قرآن باشد، و اگر چیزی نزدیک به آن می آورند کلام حضرت را از اعجاز می انداختند، بعد از آن اعتقاد بعضی اولویت وقوع معارضه را از برای آنها اولاً بود از اعتقاد کل عجز از آن را، و اگر مشتبه می بود بر آنها که طلب مماثله در چه چیز است استفهام می نمودند از حضرت مطلق دلیل است بر آنکه متحدی به بر ایشان معلوم بوده و شکی در آن نداشته اند. و اما اینکه خطب و اشعارشان افسح از قرآن بوده است، احدی آن را احتمال نداده است، بلکه خلاف در آن است که تفاوت میان قرآن و کلامشان به حد اعجاز می رسد یا نه، و نظر به ضیق وقت نوشتن زیاده بر این ممکن نشد.

در ذکر رساله ای که بعضی از فضلاء فرنگیان و قسیسان یعنی کشیشان و پادریان یعنی علماء ترسایان در رد و طعن بر مسلمانان و ملت ایشان نوشته ، با رد شکوک و شبهات بر سیل اجمال و اختصار در مقال ، نظر به عدم فرصت و مجال به ضیق وقت و بلبال بال ، و التوفیق والتأیید من اللّٰه المتعال . قول مسیحی بعد از دیباجه : سبب اول که محمد را و قرآن او را قبول نداریم ، این است که در انجیل مقدس نوشته است که حضرت عیسی ما را فرمود به زبان مبارکش خبر داد ، و بسیار سفارش کرد ما را که حاضر باشیم ، زیرا که بعد از او در دنیا بعضی آدمیان خواهند آمد دروغگویان ، که من پیغمبرم ، و بسیار انسانی را بازی خواهند داد ، و کثرت آدمیان به واسطه ناراستی ایشان همراه ایشان به جهنم خواهند رفت ، بنابر این که دائماً حاضر باشیم و به سخن آن آدمیان ایمان نیاوریم . و ردش این است که جمیع کتاب های آسمانی ناطقند به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، از آن جمله انجیل است که در فصل سی و سوم انجیل یوحنا واقع است وصیت حضرت مسیح اصحاب خود را ، به اینکه هر کس ایمان به من آورده باشد باید به جای آورد آن چیزی را که من به جای آوردم ، بلکه بهتر از آن را چه من روانه جانب پدرم ، پس اگر شما دوستداری من می نمایید باید که وصیت مرا حفظ کنید ، چه من که مسیح التماس از پدرم خواهم نمود که بعد از این فارقلیط را بفرستد برای شما تا آنکه ثابت بوده باشد ابدالدهر (۱).

ص: ۱۲۴

و مبالغه بسیار نمود یهودای غیر اسخریوطی که از شاگردان مسیح بود در سؤال و تفتیش از آن ، تا آنکه فرمود که هر کس دوستدار من است باید که وصیت مرا فراموش ننماید ، و هر کس دوستدار من نیست وصیت مرا فراموش خواهد کرد و باز فرمود که گمان شما نموده باشد که من این سخنان را از جانب خود می گویم : بلکه از جانب آن کسی می گویم که به راستی فرستاده است مرا . و باز در فصل سی و چهارم آن انجیل واقع است که فارقلیط روح القدسی است که پدرم او را ارسال خواهد کرد به نام من ، و تعلیم خواهد نمود جمیع چیزها را به شما ، و به یاد می آورد جمیع آن چیزی که به شما گفته ام ، و بعد از این سخنان فرمود :

السلام (۱) . و دیگر مبالغه بسیار فرمود که دل های خود را روشن دارید و تاریک مگردانید ، و اطاعت کنید آنچه می گویم شما را ، و مانند این سخنان در باب وصیت به نهایت رسانیده متوجه ذکر امثال گردید . و مراد از آنکه فارقلیط به نام مسیح است ، اشاره است به آنکه آن حضرت مسیح علم و قدرت و غاشی نور و حکمت است مانند مسیح ، و نیز اشاره است به شهادتی که در باره به حلال زادگی و رسالت و راستگویی او داده است ، چنان در قرآن مجید فارقلیط وارد است . و نیز در فصل سی و پنجم آن واقع است که هرگاه فارقلیط از جانب خدای بیاید به شما ، بدانید و آگاه باشید که آن روح حقی است

ص: ۱۲۵

از پدر ، و شهادت خواهد داد برای شما ، و شما نیز شهادت دهید از جانب من از برای ابتدای حالی که شما را اعلام نموده ام به آن ، و بعد از مبالغه بسیار فرمود : که ای قوم حق را بگویم به شما تا آنکه من نروم فارقلیط نخواهد آمد ، و در آمدن او مصالح بسیار خواهد بود ، چه او است که خطیئه عالم را برطرف خواهد کرد ، و مردمان را بر نیکی و حکم بدارد ، اما خطیئه آن است که مردمان عالم به من ایمان نخواهند داشت ، و او حکم به نبوت من خواهد نمود (۱). و معلوم است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذعان به نبوت حضرت مسیح نموده ، و مانند یهودان سخنان هذیان و ناشایسته درباره او نفرموده ، و مانند نصرانیان نیز سخنان ناپسند درباره او نگفته ، مثل آنکه مسیح خدا یا پسر خداست چنانکه گذشت و نیز خواهد آمد ، پس عقیده یهود درباره آن حضرت در حیز تفریط ، و عقیده نصارا در حد افراط ، و عقیده مسلمین در حد وسط که خیر الامور است واقع است . و اما نیکی نمودن فارقلیط ، پس آن است که فرمود که مسیح نزد پروردگار است . و اما حکم ، پس عبارت است از سخنان بسیار که مسیح را اراده گفتن و نصارا را طاقت شنیدن آنها نبوده محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان آنها بر ابلغ وجوه نموده ، و آنچه ظاهر است از آن دو چیز است : یکی بیان مطالب حکمت و دقایق آن بر ابلغ وجهی ، چنانکه در آیات و روایات بیان شده . دوم بسیاری از مسائل بوده که مخالف حکم بوده ، و مسیح از خوف یهود اظهار آنها نفرموده ، چنانکه از فصل نوزدهم انجیل یوحنا ظاهر و مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی .

ص: ۱۲۶

و بالجمله مسیح فرموده که من پیش اله خود و اله شما می روم، و فارقلیط بعد از من می آید، و از برای من شهادت به حق می دهد، چنانکه من شهادت از برای او می دهم، او است که تفسیر نماید از برای شما هر چیزی را، و اظهار فصاحت و قبایح امم نماید، و او است که بشکند عمود کفر را. و نیز در آنجا واقع است که او تفسیر کننده است از برای شما حقایق میع چیزها را، و من آمده ام شما را به امثال، و او اید شما را به تأویل (۱). و أيضاً در فصل پنجاه و سوم انجیل متی، و بیست و سوم انجیل مرقس و سی و چهارم انجیل لوقا واقع است که یسوع یعنی مسیح بطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته متوجه کوهی شدند و به بالای آن رفتند، مسیح جلوه گر گردیده بر ایشان روی در رنگ آفتاب، و جام مانند نور روشن، و در این هنگام نور موسی و ایلیا نیز جلوه گر گردیدند به شیخ و تکلم می نمودند به مسیح و مسیح به ایشان، پس بطرس خطاب به مسیح کرد می گفت ای اله سزاوار است که ما در اینجا اگر خواسته باشی سه نمونه برداریم یکی به واسطه شما، و یکی به واسطه موسی، و یکی به واسطه ایلیا. در این سخن بودند که ابری پر صوت و صدا ایشان را فرو گرفته می گفت که این پسر من است که به آن خوشحال و مسرورم، پس بشنوید این سخنان را، شاگردان مسیح بعد از استماع این سخنان واله و شیدا و حیران گردیده بر رو در آمدند، و به غایت خائف گردیدند، پس مسیح به دست مبارک خود ایشان را مس می نمود و

ص: ۱۲۷

(۱-۱). انجیل یوحنا، باب ۱۶، برای ترجمه عبارت انجیل مراجعه شود به انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۱۴۳.

می فرمود که برخیزید و مترسید، پس شاگردان چشمهای خود را باز نمودند ندیدند نگر مسیح را. و بعد از آنکه از کوه فرود آمدند مسیح وصیت فرمود ایشان را که رؤیت را به کسی مگوئید، تا وقتی که پسر انسان برخیزد از میان مردگان. و ظاهراً غرض مسیح چنانکه سابق بر این فصل مذکور این است که مسیح سه روز در قبرها خواهد بود، و بعد از آن حیات یافته متوجه آسمان خواهد گردید، چنانکه بعد از این مذکور خواهد گردید. و بعد از آن شاگردان مسیح سؤال نمودند که ایلیا خواهد آمد؟ مسیح فرمود: که خواهد آمد، و جمیع چیزها را به شما خواهد شناسانید، می گویم شما را که ایلیا آمده است و او را نشناخته اید و لیکن می باید که عمل نمائید به آنچه حکم فرماید (۱). و در همین فصل انجیل مرقس مبالغه دیگر واقع است که ایلیا آینده است، و جمیع چیزها به عدالت و استقامت به جا خواهد آورد، شما را وصیت می نمایم به ایلیا که خواهد آمد، و بجا خواهند آورد آن چیزی را که دوست دارد، چنانکه مأمور است به آن و نوشته شده است برای او (۲). قاصر گوید: که ظاهر آن است که مراد به ایلیا در اینجا نیز محمد است، زیرا که آن حضرت چندین اسم و لقب دارد، مانند محمد و احمد و مصطفی و بشیر و نذیر و مزمل و مدثر و غیر اینها

ص: ۱۲۸

-
- ۱-۱). انجیل متی، باب ۱۷، آیه ۱۰؛ و مراجعه شود به انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۴.
- ۲-۲). برای اطلاع بر مصادر بیشتر در این باب مراجعه شود به کتاب انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۱۳۹ - ۱۷۰.

، چنانکه حضرت مسیح نیز اسم و لقبش بسیار کم است ، و نصارا گویند که مراد از ایلیا یوحنا المعمدان است به گمان شاگردان مسیح ، چنانکه در بعضی از انجیل مذکور است . و از جمله شواهد بر آنکه در اینجا غیر از یوحنا است ، آن است که در فصل پنجاهم انجیل متی به این مضمون واقع است : که مسیح سؤال نمود از شاگردان که مردمان چه می گویند دربارهٔ ابن بشر ؟ گفتند : که گروهی از مردمان شما را یوحنا المعمدان ، و گروهی ایلیا ارمیا یا یکی دیگر از انبیا می دانند ، پس فرمود : که شما را چه گمان است به من ؟ و من را چه کس می دانید ؟ گفتند : که اعتقاد ما آن است که تو مسیح پسر خدائی (۱) . و از این کلام دو چیز مستفاد می شود : یکی بدون ایلیا غیر یوحنا المعمدان ، و دیگر بطلان گمان شاگردان دربارهٔ ایلیا و دربارهٔ مسیح ، پس چگونه جایز است از برای نصارا اخذ دین خود از آنها ، به علاوه آنکه صفاتی که مسیح دربارهٔ فارقلیط فرموده است به آنکه ثابت است تا آخر زمان و ابد الدهر منطبق بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است ، و از وصیت مسیح غافل شده و جرأت نموده می گویند به این عبارت که در انجیل مقدس نوشته است که حضرت عیسی ما را فرمود و به زبان مبارکش خبر داد ، و بسیار سفارش کرد که حاضر باشیم ، زیرا که بعد از او در دنیا بعضی آدمیان خواهند آمد دروغگویان که من پیغمبرم و بسیار انسان را بازی خواهند داد و همراه به جهنم خواهند رفت انتهی ، و غافل از وصیت فارقلیط شده ، و طریق

ص: ۱۲۹

۱-۱) . انجیل متی ، باب ۱۷ ، آیه ۱۱ - ۱۳ ؛ و مراجعه شود به انیس الاعلام مرحوم فخر الاسلام ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۶ - ۲۴۵

جحیم را پیش گرفته ، به اعتقاد آنکه به بهشت می روند . و نفهمیده اند که وصیت مسیح به آنکه بعضی از آدمیان دروغگوی خواهند آمد منافات ندارد با راستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبری او ، زیرا که در عصر او جمعی از دروغگویان ادعای نبوت کردند ، مانند مسیلمه کذاب ، و سجاح ، و اسود عنسی و غیر اینها ، و همچنین پیش از محمد مثل شمعون نام ، و بعد از او مانند عطاء سحر مکار خراسانی و غیر اینها ، و مسیلمه از برای معجزه خود در مقابل قرآن فارقلیط گفت :

الفیل مالفیل ، و مادراک مالفیل ، له ذنب وثیل و خرطوم طویل . و همچنین آنچه در فصل چهل و دوم انجیل مرقس ، و هفتاد و ششم متی ، و هفتاد و پنجم لوقا ، در بعضی از فصول انجیل یوحنا مذکور است ، که مسیح بعد از سؤال نمودن بعضی از شاگردان مانند پطرس و یعقوب و یوحنا و آندراس از کیفیت حال ، در جواب ایشان فرمود که نظر نمائید که بسیار آیندگان باشند که دعوی مسیح بودن نموده ، جمعی را گمراه نمایند ، پس باید که اختیار جنگ و حرب نموده مضطرب نگردید (۱).

این نیز منافاتی با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندارد ، و اگر بخواهید که ذکر نمائیم برای شما شهادت تورات را به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بدانید که واقع است در تورات معرب این عبارت : جاء النور من جبل طور سیناء ، و أضاء لنا من جبل ساعیر ، و استعلن علینات من جبل فاران (۲) . چه معلوم است که من جبل طور سیناء اشارت به وحی الهی به حضرت موسی در کوه طور سیناء ، و من جبل ساعیر اشارت

ص: ۱۳۰

۱-۱) . انجیل متی ، باب ۲۴ ، آیه ۶ و ۷ ؛ مرقس ، باب ۱۳ ، آیه ۳-۱۳ ؛ لوقا ، باب ۲۱ ، آیه ۷-۱۹ .

۲-۲) . تورات مثنی ، باب ۳۳ ، آیه ۴ .

است به وحی الهی به حضرت مسیح در کوه ساعیر ، و ساعیر زمین خلیل است که مسیح ساکن قریه ای از آن بود ، که آن را ناصره می گفتند ، و به این سبب امت مسیح را نصارا می گویند چنانکه گذشت ، و به جبل فاران اشاره است به وحی الهی به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در کوه فاران ، و آن کوهی است در حوالی مکه معظمه ، که میان مکه و آن اندک مسافتی هست ، و ظاهر است که حضرت ابراهیم حضرت اسماعیل جد محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ساکن مکه گردانید ، و فارقلیط از نسل او است . و ایضاً در تورات است :

« إذا جاءت الأمة الأخيرة أتباع راكب البعير يسبحون الرب جداً جداً في الكنايس الجدد ، فليفرح بنى اسرائيل اليهم وإلى ملكهم ليطمئن قلوبهم ، فان بأيديهم سيوفاً ينقمون بها من الأمم الكافره في اقطار الأرض » (١) . و ایضاً فرموده است حيقوق نبی علیه السلام :

« أن كتابهم ينطق بما جاء به الله بالبيان من جبل فاران ، وامتلات السماوات من تسبيح أحمد ، وأُمَّته تحمل خيله في البحر كما تحمد في الرباتينا بكتاب جديد بعد خراب بيت المقدس » (٢) . و ایضاً گفته که شعيا علیه السلام فرموده که :

« رأيت راكبين اضاء لهما الارض ، أحدهما على حمار ، والآخر على جمل » (٣) . و مخفی نیست که راكب حمار اشارت است به مسیح ، و راكب جمل به محمد صلی الله علیه و آله و سلم . و ایضاً فرموده :

« يا قوم انى رأيت صوره راكب الحماره لابساً

ص: ١٣١

١-١) . تورات مثنی ، باب ١٨ ، آیه ١٥ .

٢-٢) . تورات مثنی ، باب ٣٣ ، آیه ٤ .

٣-٣) . کتاب اشعيا ، آیه ٤٢ .

جلایب النور، و رأیت راکب البعیر ضوءه مثل ضوء القمر» (۱). اگر گویند: که میل شنیدن عبارت تورات بغیها داریم، گوئیم: آن عبارات این است که ولشماعیل شمایتخوهنا بیراحتی ایتی و حفریتی ایتی و حرینی ایتی بمادما دشنیم عسور لامیتالغوی کوزیل (۲) چه معلوم است که شماعیل عبارت است از اسماعیل که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از نسل او است، و مادما عبارت از او است، و از لطایف آنکه عدد جمل به مادما به دال مهمله مطابق عدد محمد است، و شنیم عسور عبارت از آل بزرگوار آن حضرت است که دوازده امامند، چه معلوم است که شنیم عبارت است از دو و عسور از ده. و تفصیل اسامی ایشان در سایر صحف انبیاء سابقین به این ترتیب واقع است:

ایلیا، قیداو، ازوییل، مقسام، شفاع، اذوما، میشا، هذاذ، قیمشا، یطور، لاقیش، واقیذما. و چنانکه حضرت را کرامات و معجزات بسیار بود همچنین ائمه را، و از کرامات ایشان است نیز که چون عدد حاصل از حساب جمل آن اسماء دوازده طرح شود پانصد و هشتاد نوبت، یا ششصد و سی نوبت، بنا بر اختلاف نسخ تورات دوازده باقی می ماند، چه ظاهر است که مجموع حواصل اسامی مذکوره بنا بر نسخه مشهوره مذکوره شش هزار و نهصد و هفتاد و دو عدد می شود، و بنا بر نسخه دیگر که به عوض مقسام نعم و به عوض میشا شماع، و به عوض یطور طور، و به عوض لاقیش ناقیش، و به عوض واقیذما واقیتماست، هفت هزار و پانصد و هفتاد و هفت و دو عدد می گردد، و بنا بر نسخه دیگر از تورات که بطر بدل طور، و لاقیش بدل ناقیش است، حواصل آنها شش هزار و نهصد و شش می شود، و بر نسخه

ص: ۱۳۲

۱-۱. کتاب اشعیا، آیه ۵۴.

۲-۲. تورات سفر تکوین، باب ۱۷، آیه ۲۰.

دیگر که وامیششا بدل وامیشا است ، وواقیتما بدل واقیذماست ، حواصل هفت هزار و پانصد و نود و شش می شود . و از غرایب آنکه اسامی عربیه ایشان را چون به حساب جمل در آری به این طریق علی الحسن الحسن لانهما الحسنان علی محمد جعفر موسی علی محمد علی الحسن محمد ، هزار و ششصد و سی و دو عدد می شود ، و چون دوازده دوازده طرح باز دوازده می ماند . و از عجایب آن که چون القاب آن ائمه را به حساب به این طریق : المرتضی المجتبی الشهید بکر بلا زین العابدین الباقر الصادق الکاظم الرضا التقی النقی العسکری القائم در آری ، و از آنها دوازده دوازده طرح کنی نیز دوازده باقی ماند . و از اعجب عجایب آنکه کنیه های آنها را به جمل حساب کنی به این طریق :

ابوالحسن ، ابومحمد ، ابو عبدالله ، ابومحمد ، ابوجعفر ، ابو عبدالله ، ابوابراهیم ، ابوالحسن ، ابوجعفر ، ابوالحسن ، ابومحمد ، ابوالقاسم ، و از حواصل نیز دوازده طرح کنی نیز دوازده می ماند . و ایضاً به نقل صحیح رسیده است که حضرت موسی وصیت نموده بنی اسرائیل را به عبارتی که مضمونش این است که : زود باشد که بیاید شما را پیغمبری از برادران شما ، پس او را تصدیق کنید و از او بشنوید ، و معلوم است که بنی اسماعیل بنی اعمام بنی اسحاق و بنی اسرائیلند ، و مردم عم را پدر و بنی عم را برادر می گویند . و از جمله آیاتی که در تورات در شأن محمد و امت آن حضرت آمده ، واقع است به این مضمون : که هر گاه امت آیندگان که تابعان

راکب شترند تسبیح و تهلیل خدای را بهجا می آورند و در معبدهای تازه ، و بنی اسرائیل را در مملکت خویش ساکن خواهند گردانید برای اطمینان دل‌های شما ، و به دست‌های ایشان است شمشیرها از برای انتقام از کافر‌ها (۱) ، و مانند این سخنان بسیار است که اکتفا شد به بعضی از آنها . و ایضاً در کتاب زبور حضرت داود به این مضمون واقع است : خداوند ابرانگیز مقیم سنت و طریقه حق را بعد از واقع شدن فترت (۲) ، و ظاهر است که این نیز منطبق است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، و حمل آن بر مسیح و ملت و مذهب نصارا درست نیست ، زیرا که بنا بر آنچه در انجیل مذکور است مسیح مخالفت ننموده است تورات را و نمی توانست نمود ، بلکه به سنت تورات عمل نمود تا به آسمان رفت ، و ممکن است که مراد از فترت اقوال نصارا باشد که درباره مسیح بجا آورده و گفته اند مثل آنکه عیسی اله معبود است . و ایضاً در مزامیر به این مضمون است : اللهم جاعل السنه یجیء یعلم الناس (۳) . چه ظاهر است از این عبارت که خدا داود را مطلع گردانیده است بر آنچه نصارا درباره مسیح خواهد گفت . و ایضاً در مزامیر داود واقع است که اثر سلطنت بر کتف آن حضرت است (۴) ، و تعبیر نموده اند عبرانیان بدین که بر کتف او علامت نبوت است ، و شاید مراد از آن علامت مهر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد که بر کتف داشت .

ص: ۱۳۴

۱-۱) . تورات مثنی ، باب ۱۸ ، آیه ۱۵ .

۲-۲) . زبور داود ، آیه ۷۲ .

۳-۳) . زبور داود ، آیه ۴۵ .

۴-۴) . زبور داود ، آیه ۴۹ .

و ایضاً زمزموری از مزامیر چنین است که انّ الله اظهر من صیهون اکیلا- محموداً (۱). چه ظاهر است که صیهون اسم مکّه و محمود کنایه از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و اکیل تاج نبوت و ریاست. و ایضاً فرمود: یصلی علیه فی کل وقت. و ایضاً در تعبیرهای دانیال واقع است که چون ملکی در خواب دید بتی را که بعضی از آن طلا-، و بعضی از آن نقره، و بعضی نحاس، و بعضی حدید، و بعضی فخار، خورد ساخته آن را به یکدیگر شکسته یک چیزش گردانید، پس دانیال تعبیر این خواب نمود، فرمود: که نبیی خواهد آمد که جمیع اصناف مردم را جمع نماید بر یک ملت. و این نیز منطبق است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، زیرا که او خلائق را جمع نمود با اختلافشان در بلدان و ادیان و لغت و زبان بر یک ملت و یک لغت که آن قرآن است، و ایشان را به منزله یک جنس گردانید، چه معلوم است که ایشان عرب و عجم و فرس و نبط و اکراد و ترک و دیلم و جبل و بربر و بعضی از روم و هند و سودان بودند. خلاصه به هر طریق که یهود اثبات نبوت موسی علیه السلام را بر اهل ادیان سابقه، مثل مجوس که مصداق نبوت زردشت و مکذب موسی اند، و مثل صائبان که مصدق نبوت ادیس و مکذب نبوت موسی و سایر انبیاء بعد از ادیس اند مانند ابراهیم و غیره می نمایند، مسلمانان نیز اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنها به همان طریق بلکه بهتر می نمایند، به اعتبار آنکه معجزات مدعیان نبوت سابقان معجزاتشان به مردنشان مفقود می شد، و یک معجزه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن است تا آخرالزمان باقی است.

ص: ۱۳۵

مجملاً حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یتیم و فقیر و راعی و امی بود، با وجود این حالات متوجه تعلم کتاب و تردد به استاد نبود، و بعد از آن دعوی نبوت فرمود، و قرآن مجید که در آن حقایق معارف الهیه، و دقایق مسائل حکمت، و ذکر صفات ربوبیت بر أدق وجوه و اسبغ مسالک مسطور است. و همچنین قصص انبیاء و اخبار و آثارشان حرفاً حرفاً، و اخبار پیشینیان و آیندگان، و اخبار از ضمیر مردمان و کید و حقد منافقان در آن مذکور بود در میان آورد. و در تورات مذکور است که خدای تعالی می فرماید که زود باشد که بر بنی اسرائیل فرستم رسولی از برادران ایشان، که بگردانم بر زبان او کلام خود را، و هر کس که معصیت او ورزد من انتقام از او خواهم کشید (۱). و معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از معجزات همه پیغمبران زیاده است، و هر معجزه که پیغمبران را بوده ان حضرت از آن جنس معجزه داشته بعلاوه قرآن. قول مسیحی وقتی که می بینیم محمد می آید، به نفس خود گویان که من پیغمبرم، و قرآن را می دهد، و در قرآن او سخنان بسیار خلاف سخن عیسی، و خلاف سخن جمیع پیغمبران قدیم می یابیم چون می شود که به او ایمان بیاوریم؟ و ردش آن است که استبعاد در برابر دلیل ساطع و برهان قاطع باطل و خارج است از آداب ارباب مناظره، و بعد از اشاره به اخبار کتب سماویه در باب صحت نبوت آن حضرت ظاهر شد مخالفت آنچه به این عبارات گفته است، زیرا که بر تقدیر صحت آنها می توان آن را نقض نمود بعینه در باب مسیح و می گوئیم: که در وقتی بینم که مسیح به نفس خود گویان تا آخر، چه بعضی از سخنان ایشان مخالف ناموس و موسی است، چنانکه گذشت و خواهد آمد.

ص: ۱۳۶

و در فصل نهم انجیل متی واقع است که مسیح خطاب به یهودان نموده گفت که شما شنیده اید که گفته شده است امت اولین را که خلاف قسم خود نموده وفا به قسم خود به خدا نمایند، و من که مسیح می گویم که قسم خوردن به هیچ وجه روا نیست، نه به حق آسمان که کرسی اله است، و نه به حق زمین زیرا که موطیء قدم خداست، و نه به شهری که ارشلیم است زیرا که شهر پادشاه بزرگ است، و باز قسم نباید خوردن به سر خویش، زیرا که قدرت برآفریدن موئی ندارد سیاه و سفید و مانند این (۱). و در فصل نوزدهم انجیل یوحنا واقع است که فریسیون زنی را که زنا از او بظهور رسیده بود گرفته به پیش مسیح آوردند، بعد از آنکه از کوه زیتون به هیکل تشریف آورده بود برای تعلیم مردم، پس آن جماعت که آن زناکار را آورده بودند خطاب به مسیح نمودند که ای معلم این زن را دیدیم که زنا می کرد، و در ناموس موسی واقع است وصیت به رجم زانی، پس چه می فرمائید درباره این؟ مسیح بعد از شنیدن این سخنان سر به زیر انداخته، به دست مبارک خویش زمین را کتابت می نمود، بعد از ساعتی سر برداشته گفت آن جماعت را: آیا از شما کسی هست که گناه کار نبوده باشد تا آن کس رجم این زن را به جای آورد؟ و بعد از این سخنان سر خویش را به زیر انداخته، و به دست خویش زمین را باز کتابت می نمود، چون یهودان یافتند مراد مسیح را پس با جمیع مردمان و مشایخ آن زمان که به سبب استفاده و تعلم از مسیح بودند از هیکل بیرون رفته او را تنها گذاشته، به سبب حکم نفرمودن مسیح به رجم آن زن، زیرا که مخالف ناموس موسی و سیرت او بود، بعد از آن

ص: ۱۳۷

مسیح سر برداشته غیر از آن زن کسی دیگر را ندید ، خطاب نمود به او که کجاست اولیاء تو ؟ آن زن در جواب مسیح گفت : ای خدا نیست کسی پیش من ، پس مسیح فرمود : که من جزای عملت نمی دهم برو از اینجا و دیگر عود منما به خطیئه و گناه (۱). و در فصل بیستم این انجیل مذکور است که مسیح ایشان را بعد از این واقعه ملاقات نموده فرمود : که آنچه حکم می فرمایم راست و صدق است ، و شما را علم نیست که از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت ، و در ملت شما جزای عمل واقع است ، و در ملت من واقع نیست ، بلکه من که مسیحم و پدرم که مرا خلعت رسالت داده است برانیم ، و در ناموس شما نوشته است که شهادت دو مرد مسموع است بر هر دعوی که نمایند ، و من و پدرم شهادت به این مدعا می دهیم ، باید که شما نیز قبول آن نمائید (۲). پس مسیح مخالفت ناموس موسی نموده ، پس چگونه می گوید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالف انبیاء سابق بوده و مسیح نبوده . و باز در فصل بیست و یکم این انجیل واقع است که مرا حکم بسیار است به واسطه شما ، پس گویندگان حق چرا بدانم ایمان نیاورید ، و بعد از این سخنان یهودان جمع شده نسبت ساحریت و جنون را به مسیح می دادند ، و او در جواب ایشان انکار می نموده می فرمود که این چنین نیست ، بلکه پدر مرا گرامی داشته است و شما اهانت می نمائید ، و بعد از این سخنان یهودان سنگ برداشته متوجه آزار مسیح گردیدند ، آن حضرت از میان یهودان بیرون رفته منهزم گردید (۳).

ص: ۱۳۸

۱-۱). انجیل یوحنا ، باب ۸ ، آیه ۲ - ۱۱ .

۲-۲). انجیل یوحنا ، باب ۸ ، آیه ۱۲ - ۱۸ .

۳-۳). انجیل یوحنا ، باب ۸ ، آیه ۲۶ - ۲۹ ؛ باب ۱۰ ، آیه ۳۵ - ۴۰ .

و بالجمله اکثر فصول اناجیق ناطق است به آنکه سبب عداوت یهود با مسیح از جهت مخالفتش حکم تورات را بود، و بنا بر آن بر قول مسیحی لازم می آید که مسیح پیغمبر نباشد، و چون دانستی شهادت کتب آسمانی را بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ظاهر گردید بطلان آنچه گفته است به این عبارت: قول مسیحی: همه نشانی که حضرت عیسی ما را داد از پیغمبران دروغ محمد و قرآن او می بینیم، و این منع حضرت عیسی ما را فرمود تا به آدمیان مثل محمد و به کتابهای مثل قرآن او ایمان بیاوریم، در زمان محمد یا بعد از محمد نبود، و حضرت عیسی محمد را دشمن نداشت تا سخن آن حضرت را خوش نکند، و از این سبب آنچه گفته باشد منع کرده باشد، فاما این منع و فرمان حضرت عیسی سیصد سال پیش از محمد بود و در زمان محمد نبود. و ردش آن است که بعد از استماع اخبار واقعه در کتب سماویه ظاهر گشت که تکذیب مسیح نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را افتراست، والا لازم می آید که آن حضرت تکذیب تورات و زبور و انجیل نموده باشد، بلکه آنچه مسیح فرموده است مکذب نصارا است، بلکه اگر صحیح باشد انسداد باب اثبات جمیع نبوات لازم آید، چه معلوم شد که طریق اثبات نبوات ظهور خوراق و معجزات است بر سیل مشاهده یا تواتر یا اخبار کتب سماویه یا انبیاء سابقه. و بالجمله بعد از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اظهار معجزه بر طبق دعوی نبوت و مقارن آن کرده، و کتابهای آسمانی شهادت به آن داده باشند، اگر کاذب بوده باشد پس وثوق و اعتماد بر هیچ معجزه و تصدیق کتاب سماواتی نخواهد بود، و چون غافل گردیدی از مدعا و فراموش کردی مسیح و انجیل را متوجه شما گردید این عبارت که:

قول مسیحی: شکر خدا هزار بار که عقل داریم، و این چیزها را می دانیم، و همه را با یکدیگر مقابله می کنیم، چون راستی می بینیم محمد را پیغمبر نمی گوئیم. و ردش: آن است که شما را که خبر نیست از انجیل مسیح چگونه کتب را با هم مقابله نموده اید، و راستی که ندارید در میان ایشان چه می بینید، اگر راستی می داشتید و ایشان را با هم مقابله می کردید مخالفت را چنانچه بود در آنها می دیدید. و ایضاً در فصل بیستم انجیل لوقا و نهم انجیل متی واقع است که مسیح خطاب به نصارا فرمود: که شنیده اید که چشم را به جای چشم و دندان را به جای دندان قصاص باید نمود، من که مسیحم شما را منع از این حکم می فرمایم، و حکم می نمایم که متوجه این نگردید، و شر را روا مدارید، و اگر کسی طپانچه بر جانب راست روی شما زند، باید که جانب چپ را پیش آورید تا آنکه طپانچه زده شود (۱). و باز در این فصل انجیل لوقا واقع است مبالغه فرمودن به آنکه جزای عمل بد به بدی دادن روا نیست (۲). و نیز در فصل چهارم انجیل واقع است که مسیح خطاب نموده بیماری را که اراده شفا یافتن داری تا اینکه تو را ارزانی فرمایم؟ گفت: می خواهم یا سید لکن کسی ندارم که مرا به نزدیک آن بر که آب بزند که شفا یابم از حرکت فرمودن شما آن آب را، مسیح فرمود که برخیز و سریر خود را برداشته برو، پس صحیح گردیده کرسی خود را برداشته روانه گردید، و آن روز به حسب اتفاق روز شنبه بود، پس یهودان اعتراض نموده گفتند به آن کس که امروز شنبه است، پس

ص: ۱۴۰

۱-۱). انجیل لوقا، باب ۶، آیه ۲۹ - ۳۰؛ انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۸ - ۴۰.

۲-۲). انجیل لوقا، باب ۶، آیه ۲۷ و ۲۸.

برداشتن سریر از جای خود روا نیست ، بعد از آن در جواب یهودان گفت که آن کسی که مرا صحت بخشید فرمود که سریر خود را حمل نموده بروم ، بعد از آن یهودان سؤال نمودند آن کسی که تو را صحت بخشیده کیست ، و چون مسیح از آن گروه جدا شده بود نتوانست که بشناساند آن را ، بعد از آنکه مسیح ملاقات آن نمود فرمود که چون شفا یافتی تعدی مکن تا آنکه شر تو بیشتر نگردد ، پس آن شخص رفت و اعلام نمود یهودان را که مسیحی که مرا شفا داده است این شخص است ، پس یهود به واسطه آن مسیح را دشمن داشتند (۱). و بالجمله چون یهود مخالفت مسیح را با موسی در احکام تورات دیدند اراده کشتن او نمودند ، پس مسیح در معرض اعتذار در آمده می فرمود که پدرم این عمل را به جا می آورد من نیز به جای می آورم ، پس این مخالفتها را نصارا چگونه به موافقت برمی گردانند ؟ و شرایع مختلفه انبیاء را به چه طریق با هم موافق می سازند ؟ و ایضاً در فصل نهم انجیل مرقس و نوزدهم انجیل لوقا مذکور است که مسیح روز شنبه داخل جمعی از یهود شد ، و در میان ایشان شخصی بود که دستش خشک شده ، و آن جماعت متوجه بودند که مسیح در این روز اراده شفا دادن آن شخص را دارد یا نه ، در آن اسعت مسیح امر فرمود به آن کسی به بر خواستن و به نظر کردن به آن جماعت و سؤال نمودن از ایشان به آنکه حلال است کردن خیر و شر در آن روز ، پس آن جماعت متوجه جواب او نشدند ، به سبب قساوتی که در دل داشتند ، پس مسیح امر فرمود به دراز کردن دست خشک شده خود را که صحیح شده بود ، پس گروه فریسیون با مردم

ص: ۱۴۱

هیرودس به صدد هلاک مسیح در آمدند (۱). و ایضاً در آخر فصل هشتم انجیل مرقس و آخر فصل هیجدهم انجیل لوقا واقع است که مسیح فرموده شنبه به واسطه انسان است، و مخلوق نیست انسان به واسطه شنبه، و پسر انسان خدای شنبه است (۲). و بنابر آنچه گفتیم معلوم می شود که قول مسیحی که همه را با یکدیگر مقابله می کنیم چون راستی می بینیم محمد را پیغمبر نمی گوئیم همه ناشی از ناراستی است، زیرا که از آنچه گفتیم لازم می آید که در یک آن عید بودن و نبودن شب، و رجم کردن و نکردن زانی، و ختنه کردن و نکردن، و طلاق دادن و ندادن، و حلال بودن خواستگاری مطلقه و حلال نبودن، و حلال بودن گوشت خوک و حلال نبودن، و میت را در قبر نشانیدن و رو به آسمان خوابانیدن چنانکه مذهب یهود است، و امثال اینها همه حق باشد و منافاتی میان آنها نباشد. اگر گویند: که در انجیل ما حلیت گوشت خوک و ختنه نکردن نیست، پس در آنها مخالفتی با تورات نیست، هر چند که در امور دیگر با هم داشته باشند. گوئیم: اولاً آنکه اعتراف نمودید به وقوع مخالفت میان تورات و انجیل و آن از برای ما کافی است. و ثانیاً آنکه اعتراف نموده اید به آنکه تورات و انجیل متفقند بر حلال بودن ختان و حرام بودن گوشت خوک، و حال آنکه همه نصارا در هر دو مخالفت نموده اند، و اول را حرام دانسته اند به قول بولس، و آخر را حلال کرده اند به گفته بطرس، پس مخالفت نموده اند انبیاء را به قول آن دو کس که پیغمبر نبوده اند، و مسیح به آن دو نفر نسبت جهالت و حماقت

ص: ۱۴۲

۱-۱). انجیل مرقس، باب ۳، آیه ۱-۶؛ انجیل لوقا، باب ۶، آیه ۶-۱۱.

۲-۲). انجیل مرقس، باب ۲، آیه ۲۷ و ۲۸؛ انجیل لوقا، باب ۶، آیه ۴ و ۵.

و قلت ایمان داده ، بلکه ناطقند به آنکه پنداشتن ایمان ایشان منسوب است به مظنه بدان نه نیکان ، چنانکه بعد از این اشاره خواهد شد . قول مسیحی : سبب دوم از قبول نکردن ما محمد را آن است که پیش از محمد بسیار پیغمبر بودند ، و بسیار کتاب دین نوشته بودند که همه دنیا می گویند که پیغمبران راست بودند ، و کتابهای ایشان کتابهای خدا بود ، مثل تورات و زبور و انجیل و دیگر کتابهای مقدس عهد العتیق و عهد الجدید ، و این کتابها در یک زمان و در یک مکان نوشته نبودند ، فاما هر یک به دیگر جا و به دیگر زمان و از یکدیگر بسیار سال و بسیار راه زمین دور بودند ، فاما این کتابهای مقدس می تواند دید هر کس که آنها را بخواند که در دین و در حکم شرع و شریعت همه یک راه تنها می نمایند ، یک سخن تنها برابر می گویند ، و البته یک امر و هی تنها می فرمایند ، حالا بعد از آنها و بعد از این قدر سخنان معقول که چند هزار سال همه دنیا قبول داشت یک محمد تنها آمد که همه سخنان قدیم را برداشت بی آنکه کتابهای دیگر بخواند ، بی آنکه اول را ببیند چنانچه شما او را می دانید . و ردش : آن است که شما به مجرد قول بولس ختان را حرام گردانیده آن را نسبت به مسیح داده اید که گفته است ختان در تورات واقع است ، اگر کسی آن را به جای آورد من او را نافع نبوده باشد ، و اگر به جای نیاورد من او را نافع بوده باشم اگر مخالفت تورات در این باب نموده باشد ، پس از این کلام ظاهر شد که مسیح نزد نصارا مرد تنهاست چنانچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس اگر تنها بودن سبب نفی نبوت گردد ، باید که مسیح نیز نبی نباشد به آن وجهی که ذکر نمود به قولش در این کتاب مقدس تا آخر ، و مکرر مذکور شد مخالفت مسیح با موسی ، و بر قول شما

لازم می آید که امر بختان نهی از ختان باشد، و همچنین حلال نبودن و حلال بودن تا آخر چنانچه گذشت امر و نهی همه یکی باشند. و مراد از تنها آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن است که به شریعتی آمده است مخالف شریعت مسیح، و شریعت مسیح با شرایع سایر انبیاء یکی است، پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم تنها خواهد بود گوئیم: که مسیح نیز مخالفت شریعت موسی نموده است در بسیاری از چیزها، و اعتقاد شما آن است که انبیاء اتفاق در شریعت (۱) دارند، پس لازم آید که مسیح پیغمبر نباشد به واسطه آنکه تنها آمده است و موافقت با انبیاء نموده است، و نیز لازم آید که یوشع نیز نبی نباشد چرا که نص تورات است که به موسی وحی آمده بود که امتان هفتگانه که از ساکنین فلسطین واردند نگذارد یکی از ایشان را غیر آنکه به قتل در آورد. پس چون به امتی از ایشان که مسمی به عبارون بودند اظهار نمود گفتند که ما از بلاد دوریم، تا آنکه ایشان را معاهده کرده کشش بجای نیاوردند، و بعد از آنکه ظاهر گردید که این جماعت از ساکنان آن موضع بوده اند امر نمود به کشتن ایشان، و بعد از الزام حرام گردید کشتن ایشان به قول یوشع نبی به نص کتاب، و حکم نمود بر ایشان به نقل نمودن همیزم به مکان مقدس. پس لازم می آید به گفته نصارا که یوشع پیغمبر نباشد، چه معلوم است که حکمش مخالف ناموس موسی شد، پس مرد تنهاست، بلکه لازم آید که شعیا که در انجیل نص بر نبوت او شده نبی نباشد، به سبب آنکه مخالفت تورات نمود در آنجا که روایت است که خادم بیت المقدس غیر از اولاد لاوی بن یعقوب باشد به حسب مراتب، و

ص: ۱۴۴

حال آنکه شعیا تجویز اولاد لاوی نمود ، پس مرد تنها شد . بلکه لازم آید که موسی نیز نبی باشد ، چرا که شریعت او مخالف شریعت یعقوب است ، زیرا که در شریعت یعقوب حلال است جمع بین الاختین در نکاح چنانکه آن حضرت جمع نمود میان راحیل مادر یوسف و الیا مادر ابن یامین و هر دو دختران ابان بودند ، و این خلاف شریعت موسی است پس او مرد تنها است ، و ایضاً مادر موسی یوخابد دختر لاوی عمه پدر موسی است ، و در شریعت موسی حرام است گرفتن عمه پدر ، پس لازم آید که پیغمبر نباشد ، و مانند این بسیار است . و قدحی که در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به سبب امی بودن نموده ، عین مدح حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که با وجود امی بود قرآنی را از پیش خدا آورده که در آن بیان حقایق اشیاء کما هی کرده است . قول مسیحی : اگر سخنان او به سخنان پیغمبران قدیم برابر می آمد نزد عربان که مردمان خواننده نبودند کتاب خود در میان نمی آورد ، سخنان بسیار خلاف همه سخنان قدیم نهاد ، پس کسی که مرد معقول و خواننده باشد او را ایمان نیارد مگر عربان و ترکان که مردمان ناخواننده بودند ، و هم از کتابهای دین و هم از کتابهای تاریخ قدیم خیر نداشتند ، و از این سبب عجب نبود که او را ایمان آوردند ، و راه که برای خوشیهای نفس سهل است به خوشحالی قبول داشتند . و ردش : آن است که شما که تاریخ و کتب قدیمه دیده اید و یافته اید مخالفت مسیح را با موسی چگونه تصدیق نبوت او کرده اید ؟ با وجود آنکه تنها است ، و شما که مردمان عرب و اتراک نیستید

با وجود آن مخالفتها چگونه متابعت مسیح کرده اید، پس چاره نیست شما را از تفرقه میان موافقت در اعتقادات و مفارقت در عملیات، و اینکه مسیح مخالفت در اول ندارد، و مخالفت در ثانی ضرر ندارد و مسلمانان نیز در باب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و موافقت و مخالفتش با انبیاء نیز چنین اعتقاد دارند. قول مسیحی: اگر در اصفهان یک میرزا بزرگ بسیار دانا می آید و ما را خبر می دهد که شاه عالم پناه در فرح آباد است، پس یک به یک یوزباشی از اردوی شاه می آید و همان خبر می دهد، و یک مرد کدخدائی ریش سفید با یک مرد معقول درویش می آید و مثل ایشان می گوید که شاه دین پناه در فرح آباد است، و همه که می آیند چنین میگویند، و بعد از همه در آخر یک مرد هرزه کار تنها می آید و می گوید که شاه را در شیراز دیدم، کدام کس این چنین دیوانه باشد که سخنان این قدر مردمان بزرگ و معقول و دانا را قبول نکند، و به سخن یک آدم تنهای نامعروف ایمان بیاورد، همچنان مسیحیه از موسی پیغمبر از داود، بلکه از حضرت عیسی و از دیگران پیغمبران قدیم، از این قدر مهتران بزرگ و معلمان و اولیاء یک خبر را برابر می دهند، یعنی که راه خدا همچنین است، عجب نیست که سخن آنها را قبول ندارند، و سخن یک محمد تنها که خلاف سخن ایشان حرف می زند قبول دارند. و ردش: همان است که مکرر مذکور شد از مخالفت مسیح موسی را در بسیاری از احکام و مخاصمت یهود با آن حضرت در این باب، تا آنکه منتهی شد به اعتقاد نصارا و اتفاق اناجیل به کشته شدن آن حضرت به دست بیلاطس امیر (۱)، و مثالی که در مقدمه خبر

ص: ۱۴۶

۱-۱). انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۱ و ۲؛ مرقس، باب ۵، آیه ۱؛ لوقا، باب ۲۳، آیه ۱ و ۲؛ یوحنا، باب ۱۸، آیه ۲۸ - ۳۲

شاه عالم پناه زده مطابق با این مثل نیست ، چه معلوم است که هرگاه مسیح مخالفت موسی در بعض امور نموده باشد از بابت آن است که بعضی از آقا بزرگان گویند که شاه در فرح آباد تشریف ندارد بلکه در شیراز است ، پس جمیع ایشان اتفاق بر آن ندارند ، و آنچه گفته که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرد تنها و هرزه کار باشد از آنچه گفتیم از مخالفت مسیح با موسی لازم می آید که مسیح نیز تنها و هرزه کار باشد . قول مسیحی : سبب سوم که ما چنین می کنیم آن است که پیش از محمد در دور دیگر در بلاد خدا پیغمبر بسیار بودند ، و همه در خدمت خدا چنانچه توان دانست از تاریخ ایشان بر یک طور عمر بسر بردند ، یعنی دنیا را ترک کردند ، و مردم پاک و درویش بودند هیچ کس را ظلم نکردند در عبادت خدا ، روز به روز مشغول بودند ، و در راه خدا بسیار جفا کشیدند ، و اما محمد چنین نکرد و این چنین عمر بسر نبرد دنیا را ترک ننمود ، زیرا که مال می خواست و بزرگی و سلطنت می خواست . و ردش : آن است که هرگاه شما خبر از اناجیل و دین خود ندارید که مخالفت با تورات دارد در اموری چند که مذکور شد ، چگونه از احوال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر دارید که چنین طعنها بر او می زنید ، و حال آنکه تنزه و تقدس او از لذات دنیا اظهر من الشمس و ابهر من الامس است ، و همچنین حال دخترش فاطمه و داماد و پسر عمش علی و پسرانش حسن و حسین علیهم السلام و بسیاری از صحابه کبارش ، چنانکه در السنه مسلمین مذکور و در کتب اخبار و تواریخشان مسطور است ، و ذکر آنها طولی دارد که وقت گنجایش ذکر آنها ندارد .

و آنچه نوشته که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظلم کرده است نه چنین است ، بلکه چون مبعوث بود از برای هدایت بنده گان و آن بدون جهاد و محاربه با کفار و مخالفان نمی شد ، و حق تعالی او را مأمور به جهاد فرمود که در آن جهاد جمعی از مشرکین و معاندین هلاک شده ترویج دین به عمل آید ، مانند اهلاک داود جالوت و عسکرش را ، و موسی فرعون و لشکرش را ، و نوح قوم خود را به نفرین و غرق شدن ، پس اگر جهاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظلم باشد ، داود و موسی و نوح و صالح و لوط و بسیاری از پیغمبران دیگر با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این ظلم شریک باشند و تخصیص وجهی ندارد ، و حال آنکه شما آنها را منزّه و مقدس از ظلم می دانید . و بالجمله آن حضرت به امر خدا جهاد با کفار نمود ، تا آنکه به نفس نفیس در بیست و هشت غزا حاضر شده بود ، از جمله آنها غزای بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع و حدیبیه و خیبر و تبوک و بنی مصطلق و بدر موعده و بدر صغری و حنین و طائف است ، و در غزوات دیگر لشکر فرستاده ، مانند غزوه مته که زید بن حارثه و جعفر طیار و عبدالله بن رواحه در آن شهید شدند ، و غزوه ذات السلاسل ، و غزوه دومه الجندل ، و مانند اینها بسیار است ، و آن حضرت در روز فتح مکه در گرد کعبه سیصد و شصت بت را دید که پایه های آنها را با مسمار محکم کرده بودند ، و آن حضرت چوبی در دست داشت ، و به هر یک از آن بتان اشاره فرموده «حَيَاءَ الْحَقِّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَمَا نَزَّهُوْقًا» و آن بت فی الحال بر روی زمین می افتاد تا تمام بتان را شکست .

قول مسیحی: زن بسیار داشت، و بعضی از آنها که از آدم دیگر گرفت، و این از زبان خود نمی گویم بلکه از کتابهای شما که معروف و مشهور است، و می دانیم که در قرآن نوشته است در سوره احزاب که خدا همه زنان مؤمنان را که محمد را می خواستند بر او حلال کرد، و برای این مصلحت تنها یک سوره در قرآن نوشت. و ردش آن است که در اناجیل واقع است که یهودان تشنیع درباره مسیح می کردند به مخالفت به تورات و موسی چنانکه مذکور شد، پس اگر تشنیع و انکار یهود قدح در عیسی می کند تشنیع شما قدح در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کند، بعلاوه آنکه کثرت زن اگر موجب تشنیع شود می بایست حضرت سلیمان را نیز تشنیع نمایید، زیرا که در کتب معلوم می شود که سیصد زن و هفتصد کنیز داشت، و روا بودن کثرت زنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بنا بر آن بود که آن حضرت در اقصی مراتب عدالت و قصوای نهایت مروّت بود، همچنین ابراهیم و یعقوب نیز زنان بسیار داشتند. قول مسیحی: مگر خدا که تمام طهارت است جنابت محمد را این قدر حساب نکند که از برای او تنها یک پیغام و یک فرشته بفرستد، آیا خدا که تمام عدالت است ناحقی بفرماید، خدای تعالی وقتی که در کوه طور سینا تورات را به موسی فرستاد، در فصل شانزدهم سفر ثانی در حکم ششم فرمود: لاتزن، یعنی زنا مکن، و در حکم نهم فرمود: لاتتمن زوجه صاحبک، یعنی آرزو مبر زن یار و نزدیک خود را، خدا که فرمود برادر خود را مثل خود دوست دار، حال برای محمد مگر این احکام متغیر شد که او را همه زنان مؤمنان حلال

بکند، و دستور بدهد که از آدمیان بگیرد. و ردش آن است که تغییر احکام فرعیه ضرر ندارد، چنانکه مذکور شد از حلیت گوشت خوک، و ختان، و طلاق دادن، و مطلقه خواستن، و رجم زانی و زانیه، و قسم به حق خوردن، و حکم به قصاص در مقابل قصاص کردن، و شنبه را عید نگرفتن، که همه در تورات است، و نصارا تغییر داده اند (۱). قول مسیحی: که ما او را و کارهای او را قبول نداریم آن است که در قرآن شما در جای بسیار نوشته است که حضرت عیسی پیغمبر حقیقی است و راه او درست و راه خدا بوده است، پس این سخنهاى حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در قرآن نوشته اند از حقیقت پیغمبری عیسی یاراستند یا دروغ، اگر دروغند البته محمد دروغ گفته است، و در قرآن دروغ نوشته است، و از این سبب نمی باید قبول داشتن، زیرا که هر کس که یک دروغ می گوید هزار دروغ می گوید، و هیچ از او معقول نیست، اما می دانیم که شما می گوئید همه قرآن و همه کلمه محمد درست است، و این شهادتها که در قرآن است از درستی و حقیقت حضرت عیسی همه حق است، پس اگر چنین است که شما می گوئید و حضرت عیسی پیغمبر حقیقی و درست است به راه او که راه خداست باید رفت، و به راه محمد و قرآن او که خلاف راه راست حضرت عیسی و خلاف راه راست همه پیغمبران دیگر حرف می زند نباید رفت. و ردش: آن است که ما فارقلیطه ایم و مسلمانیم مخالفت قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نکرده ایم، و تصدیق نبوت مسیحی کرده ایم که اذعان به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که

ص: ۱۵۰

فارقلیط است کرده باشد ، و اذعان به مسیحی که اذعان به پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نکرده و بشارت به آمدن احمد بعد از خود نداده نکرده ایم ، و شما چون از آنها غافلید و وصیت به فارقلیط را فراموش کرده اید آن را از جمله اسباب نفی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرده اید و باز غافلید از روا بودن معارضه یهودان به شما به همین طریق معارضه شما با مسلمانان ، زیرا که شما قائلید به نبوت موسی و بزرگی آن حضرت و اذعان به او نموده اید ، و راه مسیح در بسیاری از خبرها مخالف راه او است ، و راه موسی راه جمیع انبیاء است به اعتقاد شما ، پس باید به راه او بروید نه به راه مسیح ، و آنچه شما در جواب یهود گوئید بعینه جواب ماست که فارقلیطیه ایم . قول مسیحی : پس اگر این چنین است که شما می گوئید و حضرت عیسی پیغمبر حقیقی است ، و راه آن حضرت راه خداست ، پس به راه او که درست است و راه خداست باید رفتن ، و به راه محمد و قرآن او که خلاف راه حضرت عیسی و خلاف راه همه پیغمبران است نباید رفت . و ردش : آن است که مکرر گفتیم که راه مسیح غیر راه موسی است ، پس باید به راه موسی رفتن نه به راه مسیح ، زیرا که راه موسی راه جمیع انبیاء است . قول مسیحی : و اما بلکه شما گوئید که محمد و قرآن او خلاف حضرت عیسی و خلاف همه پیغمبران دیگر نکرده است ، من شما را خاطر نشان نمایم که کرده است ، چه که حضرت مسیح موافق انجیل مقدس گفته است و نوشته است در فصل پنجاه و نهم انجیل متی و در فصل سی و یکم مرقس و در فصل شصتم لوقا : که زن بسیار

داشتن حرام است، و به یک آدم یک زن تناه حلال است، همین طور که اولاد خدا از جهت آدم صفی یک زن تنها که حواست آفریده است. و محمد بر خلاف این سخن می گوید و رخصت می دهد به بسیاری زن گرفتن. و ردش: آن است که در شرایع سابقه نیز زیاده به یک زن می گرفته اند، چنانکه حضرت ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان همگی زیاده بر یکی داشته اند، در فصل چهاردهم سفر اول تورات مذکور تزویج حضرت ابراهیم به ساره، و در فصل بعد از آن تزویج آن حضرت به هاجر، و در فصل سی و نهم این سفر مذکور است که عمیص پسر اسحاق را زنان بسیار از بنی کنعان بوده، مانند عاذا بنت ایلون، و اهلیا بنت غانیت سمعون، و باشمات بنت اسماعیل، پس متولد شد از عاذا القیا، و از باشمات رغوایل، و از اهلیا نعوش و بعلام و قروح، و اینها از نسل عمیص اند. و در فصل سی و پنجم این سفر هست که یعقوب بعد از آنکه از حال خود به آن مسئلت نمود راحیل دختر او را، پسر ابان تزویج نمود لیا را که دختر بزرگ تر از راحیل بود به او، و چون یعقوب را به راحیل خواهش بیشتر بود، زیرا که لیا را ضعف بصر بعلاوه کبر سن عارض شده بود به ابان مطلب خود را اظهار نمود، ابان گفت که لیا بزرگ تر از راحیل است، و تزویج کوچک با وجود بزرگ روا نیست، بعد از این تزویج راحیل خواهم نمود به تو، بعد از آن که راحیل را به عقد او در آورد، چون یعقوب او را دوستر داشت از لیا، الله تعالی ضعف از باصره لیا برداشته و حامله گردید، و چندین فرزند از او متولد شد، پس راحیل چون عاقر بود متالم شده از خدای تعالی مسئلت نمود ولادت فرزندان، و سؤال در معرض

انجاح آمده و حامله گردید ، و از جمله فرزندان او یوسف علیه السلام است (۱) ، و مانند این بسیار است ، و ظاهراً ضعف بصری که لیا را بوده شما را فرو گرفته . قول مسیحی : عیسی فرموده در همان فصل و در فصل نوزدهم انجیل متی نوشته است : که طلاق دادن زن حرام است (۲) . محمد می گوید که حلال است . حضرت عیسی می گوید و نوشته است در فصل پنجاه و نهم انجیل متی : که هر کسی یک زن را بگیرد که آدم دیگر طلاق داده است به آن زن زنا می کند ، و اگر زن به شوهری دیگری رود زناکار بوده باشند (۳) . و محمد خلاف این می گوید که اگر مردی زن خود را طلاق دهد و زن مطلقه دیگر به عقد خود درآورد حلال است ، و همچنین اگر زنی از شوهر طلاق بگیرد و شوهری دیگر بکند جائز است ، و بسیار سخنان دیگر مثل این گفته که من در مقام اختصار می گذارم ، پس این چنین حکم کردن خلاف است یا نه دو چیز مختلف در یک جا در یک زمان جایز است ، و جایز نیست یک امر تنها هم حلال و هم حرام نمی تواند بود ، از این دو می باید که یکی درست باشد و یکی دروغ ، و قرآن شهادت می دهد که سخن حضرت عیسی درست است می باید شنیدن ، و محمد و قرآن او را با سخن نامعقول خویش می باید گذاشتن . و ردش : آن است که مافارقلیطیه مخالفت قرآن خود نکرده ایم ، و تصدیق مسیحی که اذعان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فارقلیط است داشته و بعد از او می آید کرده ایم ، و آنچه گفته که راه خدا یکی است ، مکرر گفتیم که یکی بودن در اصول عقاید است نه در فروع عملیات ، والا لازم می آید که حلال بودن گوشت خوک و حرام

ص: ۱۵۳

۱-۱) . تورات سفر لاوین ، باب ۱۸ ، آیه ۱۸ ؛ سفر تکوین ، باب ۲۹ ، آیه ۲۳ و ۳۰ و ۳۵ .

۲-۲) . انجیل متی ، باب ۵ ، آیه ۳۲ ؛ مرقس ، باب ۱۰ ، آیه ۱۲ .

۳-۳) . انجیل متی ، باب ۱۹ ، آیه ۹ .

بودنش ، و حلیت طلاق و حرمتش ، و هم چنین باقی نظایر اینها همه یکی باشند ، و معارضه یهود با شما در همین جا به همین طریق وارد می آید ، و جواب یکی است که اشاره شد به آن . و در فصول اناجیل مذکور است که فریسیون نزد مسیح آمده سؤال نمودند از حلال بودن طلاق جهت امتحان نمودن ، مسیح فرمود : که موسی چه وصیت نموده است شما را ؟ گفتند : که فرموده و حکم نموده به روا بودن طلاق و نوشتن کتاب طلاق و رها کردن زنان ، پس مسیح فرمود : که موسی این حکم را به واسطه شما کرده از جهت قساوتی که در دلهای شماست ، زیرا که مرد و زن آفریده ، الفت را در میان ایشان انگیزته است ، و به واسطه این است که مرد پدر و مادر خود گذاشته مربوط به زن خود می شود (۱) . باز در فصل نهم انجیل متی واقع است که مسیح فرمود به یهودان که گفته شده است روا بودن طلاق از جهت شما ، من که مسیح می گویم شما را کسی که طلاق گوید زن خود را بی آنکه زنا از او به ظهور رسیده باشد ، پس می گرداند آن شهو زن خود را زناکار (۲) . و باز در این فصل مذکور است منع مسیح یهودان را از قسم به حق خوردن (۳) ، با آنکه در تورات جواز آن واقع است . خلاصه مخالفت مسیح با موسی و تورات کالشمس فی رابعه النهار است ، فاعتبروا یا اولی الابصار ، بلکه صاحبان اناجیل که

ص: ۱۵۴

-
- ۱-۱) . انجیل متی ، باب ۱۹ ، آیه ۳ - ۸ .
 - ۲-۲) . انجیل متی ، باب ۵ ، آیه ۳۱ و ۳۲ .
 - ۳-۳) . انجیل متی ، باب ۵ ، آیه ۳۳ - ۳۷ .

معمدان نصارا می باشند در شأن مسیح اختلاف کرده اند ، و با هم مخالفت نموده اند ، پس متی قائل است به اینکه مسیح بی پدر نیست بلکه پدرش داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن حصرون است ، و مرقس می گوید که مسیح کلمه خداست که حلول کرده است در جسد آدمی ، پس گردیده است انسان ، و لوقا بر آن است که مسیح و مریم دو انسانند از گوشت و خون ، پس روح القدس داخل شد در ایشان (۱). قول مسیحی : باب دوم در آنکه محمدیه می گویند که انجیل و تورات و دیگر کتابهای مقدس نزد مسیحیان درست نیستند ، زیرا که متغیر شده اند این سخنان که معلمان شما می گویند که ما انجیل و تورات و دیگر کتابهای مقدس درست نداریم و متغیر شده اند معقول نیست ، و ما بطلان ایشان را خاطر نشان بکنیم بشنوید ، اگر انجیل و تورات و دیگر کتابهای ما درست نیستند شما یک انجیل دیگر یا یک تورات دیگر که درست باشد در این بیاورید ، و همه غلطها که ما در آنها کرده بگوئید و ما را بنمائید . و ردش : آن است که اعتقاد ما که فارقلیطه ایم آن است که انجیل مسیح که کتاب آسمانی بود در وقتی که مسیح از میان رفت انجیل نیز مفقود شد به سببی که مذکور خواهد شد ، پس نصارا جمع شده خواستند که کنایس و معبد های خود را خالی کنند ، زرا که مسیح و انجیل در میان نبود ، بعد از آن پیش علماء مانند مرقس و لوقا آمده عرض حال خود را به آنها کردند ، ایشان گفتند که انجیل در سینه های ما و بر الواح اراح ما نگاشته است حرفاً حرفاً ، پس اندوهگین نگردیده کنایس را خالی مگردانید تا آنکه فراهم آورده

ص: ۱۵۵

جمع نمائیم انجیل را برای شما ، بعد از آن چهار کس مرقس و لوقا که از شاگردان پطرسند با یوحنا و متی متوجه جمع و ترتیب انجیل گردیده به ترتیبی که بعد از این مذکور خواهد شد . و ایشان نزد نصارا بسیار معتبراند ، بلکه ایشان را مطالع انوار و سرچشمه جویبار هدایت می دانند ، با وجود آنکه ایشان غالیا و فاسد عقیده گان اند در شأن مسیح ، و هر یک از ایشان به مسیح گمان (۱) فاسدی دارند ، پس متی مسیح را پسر داود می داند ، و مرقس کلمه خدا و بی پدر می داند ، و لوقا او را و مادرش مریم را دو انسان می داند که روح القدس در ایشان حلول نموده . و بالجمله واصفان این اناجیل متی اللاوی و مرقس الهارونی شاگرد شمعون بن نویا مشهور به پطرس است ، و لوقا طیب انطاکی شاگرد پطرس ، و یوحنا بن سیدای اند ، و این اناجیل با هم اختلاف بسیار دارند . پس در فصل بیستم متی مذکور است که مسیح پسر خداست ، و در بیست و پنجم متی مذکور است که پسر یوسف است ، و جای دیگر پسر داود است ، و در بیست و هفتم متی پسر انسان است ، و در فصل سی و نهم چنی است که مسیح فرمود که پسر انسان ملائکه خود را ارسال خواهد نمود تا آنکه جمع نمایند از مملکت او جمیع شکوک و گناهان را تا آنها را در آتش اندازد (۲) . و در باب نوزدهم متی واقع است که صاحب برصی خطاب کرد به مسیح و گفت : ای خدا مرا شفا ده از این مرضی که دارم که قدرت داری بر خلاصی من از برص ، و مسیح ساکت شد و منع نکرد

ص: ۱۵۶

۱-۱) . در نسخه «ع» : اعتقاد .

۲-۲) . انجیل متی ، باب ۱ ، آیه ۱ ؛ باب ۸ ، آیه ۲۰ ؛ باب ۱۰ ، آیه ۲۳ ؛ باب ۱۱ ، آیه ۱۹ ؛ باب ۱۲ ، آیه ۲۳ ؛ باب ۱۳ ، آیه ۴۱ و ۴۲ .

او را از آن خطاب، و مریض او را نیز سجده کرد (۱). و اختلافات اناجیل بسیار است که مجال ذکر آنها نیست. قول مسیحی: فاما می دانیم که این نمی توانید کردن، زیرا که در همه دنیا انجیل و کتابهای مقدس به طریقی است که نزد مسیحیان محفوظ است و ما داریم، پس چون می توانید گفتن که متغیر شده اند، بلکه بگوئید این تغییر در زمان قدیم شده و حالا حاضر نیست کتاب بدان روش که بود پیش از متغیر شدن، اما در آن زمان معلمان شما که اناجیل و دیگر کتابهای مقدس را دیدند پیش از آن که ما تغییر کنیم چه طور نوشته بودند، پس اگر اینچنین است و معلمان شما که در آن زمان غلط کردن ما را دیدند، چرا سخنان غلط ما را و سخنان خوب که پیشتر بود نوشتند؟ تا غلط و تغییر و دروغ گوئی ما را بنمایند، ما خوب می دانیم که معلمان شما چنین نکردند، زیرا که نتوانستند کرد که سخن از متغیر شدن انجیل بود. و ردش آن است که مکرر بیان کردیم اغلاط و تحریفاتی که در اناجیل واقع شده، و الحال نیز مجدداً ذکر می نمائیم: بدانکه در فصل چهارم از انجیل متی مذکور شده است چیزی که اقتضا می نماید که میسح مخالفت تورات به هیچ وجه ننماید اگر چه به یک حرف باشد (۲). و در فصل نهم و پنجاه و نهم همین انجیل و سی و یکم انجیل مرقس واقع است مخالفت نمودن مسیح حکم تورات را به این مضمون که تورات صریح است به حلال بودن طلاق (۳)، من که مسیحم قائل به آن نیستم، و کسی که مطلقه را خواستگاری کند فاسق و زناکار

ص: ۱۵۷

۱-۱). انجیل متی، باب ۸، آیه ۲ و ۳.

۲-۲). انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۷ - ۲۰.

۳-۳). تورات مثنی، باب ۲۵، آیه اول.

باشد مگر آنکه طلاق دادن آن زن به واسطه واقع بودن زنا از او بوده باشد (۱)، و گذشت روا نبودن رجم زن زناکار. و در نهم انجیل متی مذکور است که مسیح خطاب کرد فرمود که اگر چشم راست شما در شک اندازد شما را، باید که بر کنید او را و بیندازید، از جهت آنکه بهتر است شما را نداشتن یک عضو و هلاک بودن آن از آنکه جسد شما در جهنم باشد، و اگر آنکه به شک اندازد شما را دست راست شما، پس باید جدا ساخته او را بیفکنید از جهت آنکه بهتر است شما را هلاک عضوی از بودن جمیع اعضای شما در جهنم (۲). و در بعضی از فصول انجیل واقع است که حکم تورات ابدی است تا آنکه فنای آسمان و زمین پیش از برطرف شدن حکم تورات خواهد بود (۳)، و در تورات واقع است که خدای تعالی لعن نموده است جماعتی را که در خشبه مصلوب خواهند گشت و حال آنکه نصارا را شک نیست در صلب، و پطرس و شمعون اخا یوسف و اندراوس اخا پطرس و فیلس و بولس هم مصلوب شده اند بر خشبه، پس به گفته مسیح که فانی نمی شود چیزی از تورات تا آنکه تمام شود لازم آید که این جماعت ملعون و مطرود باشند. و در پنجاهم انجیل مرقس واقع است که مسیح را بعد از آنکه کهنه گرفته نزد رئیس خود بردند، پطرس نیز با آن جماع به اندرون خانه آمد از آتش گرم می گردید، چه هوای آن شب سرد بود، پس کنیز دربان به او خطاب نموده گفت: تو نیز با یسوع ناصری یعنی با مسیح بوده، پطرس انکار نموده گفت: نمی دانم چه

ص: ۱۵۸

۱-۱). انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۱ و ۳۲؛ باب ۱۹، آیه ۹؛ مرقس، باب ۱۰، آیه ۱۱ - ۲۲.

۲-۲). انجیل متی، باب ۵، آیه ۲۷ - ۳۰.

۳-۳). انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۷ و ۱۸.

می گوئی ، پس از آن خانه بیرون رفته خروس بانگ داد و کنیز دیگر او را دیده گفت دربان را : که این کس از ایشان است ، باز پطرس انکار کرد ، بعد از آنکه زماین گذشت دربان به پطرس گفت : حق آن است که تو از این جماعتی و تو خلیلی ، پس پطرس ابتدا به لعن کرده قسم یاد کرده که من نمی شناسم مسیح را ، پس نبوت دیگر خروس بانگ داد ، پطرس گفته مسیح به خاطرش رسید که درباره او گفته بود که تو پیش از بانگ خروس دوبار انکار من که مسیح سه نوبت خواهی کرد ، و در نود و سوم متی یک بار بانگ خروس واقع است ، و در هشتاد و یکم لوقا چنی است که بیرون رفتن از خانه بعد از وقوع انکار از او در مرتبه سوم بود ، و حال آنکه بیرون رفتن پطرس در انجیل متی و مرقس در نوبت اول انکار بود ، با اختلافات دیگر میان اناجیل (۱) . در همین مقدمه و در پنجاهم انجیل متی واقع است که مسیح پطرس را خطاب فرمود که به دست شما دادم کلیدهای ملکوت سماوات را پس آن چیزی را که حرام سازید در زمین حرام گردد در آسمانها و آن چیزی را که حلال گردانید در زمین حلال گردد در آسمانها (۲) . و در این فصل مذکور است که مسیح سؤال نمود از شاگردان ، تا آنجا که مسیح فرمود به پطرس : که معارضه می نمائی به واسطه جهالتی که داری به مرضات خدا ، و نمی دانی تو مگر مرضات آدمیان . و این سخنان در آخر فصل پنجاه و یکم انجیل متی است ، و

ص: ۱۵۹

-
- ۱-۱) . انجیل مرقس ، باب ۱۴ ، آیه ۶۶ - ۷۲ ؛ لوقا ، باب ۲۲ ، آیه ۵۶ - ۶۲ ؛ متی ، باب ۲۶ ، آیه ۶۹ - ۷۵ ؛ یوحنا ، باب ۱۸ ، آیه ۱۵ - ۱۸ و آیه ۲۵ - ۲۷ .
- ۲-۲) . انجیل متی ، باب ۱۶ ، آیه ۱۹ .

حاصلش آن است که چون مسیح خبر داد از وفات خویش پطرس را چون اعتقاد به خدائی او بود، گفت: حاشا ای پروردگار من که تو را فوت و موت باشد، بعد از این مسیح به او ملتفت شده فرمود: که روان شو از نزد من ای شیطان، پس صاحب شک و ریب گردیده به من، تو را روا نیست فکر در کار خدائی، زیرا که تو مرضات آدمیان را می دانی (۱). پس ظاهر است از این سخنان که مسیح خود را خدا دانسته بود، لهذا نسبت شیطنت به پطرس داده، با وجود آنکه مفاتیح ملکوت را به دست او داده، و حل و عقد سماوات به او ارزانی داشته او را شیطان نامیده. و در انجیل متی مذکور است که پطرس شخص بسیار بزرگی است، و از جمله دوازده کس که حق تعالی زمام امر و نهی را به دست ایشان داده است، و ایشان را سلطنت است بر ارواح و شفا دادن از کل امراض و اوجاع، و اسامی این دوازده کس این است: سمعان مدعو به پطرس، و آندراوس برادر او، و یعقوب بن زبدي، و یوحنا برادر او، فیلیس، و برتولماوس، و توما، و متی جابی الضرائب و یعقوب خلفی، و لباوس مشهور به تداوس، و مسعان القتانی و یهودا اسخریوطی، و امر فرموده است به ایشان که طریق امم پیش گیرند (۲). و در فصل بیست و هفتم همین انجیل مسطور است که مسیح خطاب به ایشان فرموده به آنکه روح پدر شما حرف می زند در شما، و شما باید که ساکت باشید (۳)، و از این کلام معلوم است که آنها مثل عیسی اولاد خدایند.

ص: ۱۶۰

۱-۱). انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۱ - ۲۳.

۲-۲). انجیل متی، باب ۱۰، آیه ۲ - ۴.

۳-۳). انجیل متی، آیه ۲۱ - ۲۷.

و مع ذلک در فصل هشتم و ششم همین انجیل مسطور است که یکی از این دوازده کس زمام امر و نهی به دست آنهاست یهودای اسخریوطی است که رفت پیش رؤساء کهنه و گفت: چه می دهید مرا تا مسیح را تسلیم شما کنم، پس او را بسی درهم رشوه دادند تا مسیح را تسلیم ایشان نماید تا شهیدش نمایند (۱). و در فصل چهل و ششم انجیل مرقس واقع است که مسیح خطاب به شاگردان خود نموده گفت: شما را حق و صدق می گویم بدانید که یکی از شما مرا تسلیم اعداء خواهد کرد، پس شاگردان اندوهگین گردیده، هر یک از ایشان گفتند که شاید من بوده باشم یا رب، و مسیح در جواب فرمود که آن کسی که دست خود را با دست من در صفحه نهاده است مرا تسلیم اعداء خواهد کرد، بعد از آن یهودا به صدد جواب درآمده گفت: شاید که من آن کس باشم، مسیح خطاب به او فرمود که توئی (۲). قول مسیحی: و اما انجیل و دیگر کتابهای مقدس که نوشته شده بلکه پیش از آمدن محمد و در کتابهای ما بسیار حاضرند در میان می آوریم و می نمائیم که برابرند. و ردش آنکه چه اراده نموده اید از این جمیع اناجیل برابرند، اگر خواسته اید که جمیع اینها متفقند در مضمون و معنی، پس آن محض کذب و افتراست، چنانکه از حکایات سابقه ظاهر و هویدا است، و اگر خواسته اید که جمیع آنها برابرند به این معنی که نسخه های هر یک از اناجیل متفق با همدیگرند در عبارات آنها و اختلافی در آنها از این حیثیت نیست این مسلم است، لکن منافاتی با اختلافات هر انجیلی با انجیل دیگر ندارد. قول مسیحی: وقتی که بعضی کس ملعون آمدند که انجیل و دیگر

ص: ۱۶۱

۱-۱). انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۱۴ - ۱۶.

۲-۲). انجیل مرقس، باب ۱۴، آیه ۱۷ - ۲۱.

کتابهای مقدس را تغییر دهند نتوانستند ، و اما تغییر انجیل و دیگر کتابهای مقدس که نوشته اند ، مثل گروه معلّم از فرنگیان که ایشان را انگلیز می گویند ، و در اصفهان حالا حاضرند ، ما در انکار که از برای حقیقت دین بسیار سنگین باشد ثابت باشیم و برقرار داریم بالای این کلمه حرف خواهیم زد ، انجیل مقدس در یک بلاد تنها یا در یک زمان تنها مثل قرآن شما نیست ، الحمدلله که در همه الکه های (۱) دنیا مسیحیه بسیارند ، و در همه زمان ایشان انجیل را نوشته دارند ، پس اگر یک کس انجیل را و دیگر کتابهای مقدس را متغیر کرد ، البته در یک بلاد و یک زمان آن کار کرده است ، و می یابد که کتابهایی که آن کس متغیر کرده است با کتابهایی که متغیر نشده متفق نباشد ، اما اینچنین نیست زیرا که در همه الکه و در همه زمان انجیل که حالا داریم برابر است ، پس چون متغیر شد چون آن تغییر را در میان نمی بینیم . و ردش : آن است که مکرر ثابت کردیم تغییر و تحریف انجیلها را ، و سایر رسائل قدیمه از بولس و یوحنا و پطرس و غیرهم ، و از برابر نبودن آنها غافل شده یا تغافل نموده اند ، به گمان آنکه محمدیه که فارقلیطیه اند ترکان و عریان بی حالند ، و از علم بهره ای ندارند ، چنانکه اناجیل در شهرها بسیار است ، همچنین منافات میان آنها بی شمار است ، هر یک از آنها نزد عقلاء از برای اثبات مدّعی دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع . قول مسیحی : بلکه بگوئید که شما در همه الکه و در همه زمان انجیل متغیر شد ، و هر طایفه از مسیحیان آن را در جای خود و در زمان خود متغیر کرده اند ، و اما این کار عجب است که این قدر طایفه

ص: ۱۶۲

مسیحیه که در جهان هستند که هیچ یک تغییر از دیگری خبر ندارند، و یکدیگر را دوست ندارند، و از یکدیگر به راه بسیار دورند، و زبان یکدیگر نمی فهمند، چون تواند بود که همه برابر انجیل را متغیر گردانیده باشند، و تغیر را برابر و متساوی کرده باشند، و هیچ یک تغییر دیگری را ندانسته و خبر نداشته باشند، این سخن معقول نیست. و ردش: آن است که قبل از این اشاره شد به حیلۀ جراثیل (۱) فرنگی در زمان سیلوستر قیصر به قریب سیصد سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب تغیر و تحریف کتاب سماویہ از تورات و زبور و انجیل به تغیر و تبدیل لغت عبرانی و سریانی به سوی لغت لتین، چنانکه در کتاب هدایہ الضالین ملاعلیقلی پادری فرنگی مستبصر مذکور است، و اشاره شد به اینکه اتفاق نسخ انجیل متی با همدیگر، و همچنین نسخ لوقا با همدیگر و هکذا سایر اناجیل، منافات ندارد با مخالفت اناجیل، مثل انجیل لوقا با انجیل متی و یوحنا مثلاً، فافهم و کن من الشاکرین. قول مسیحی: و انجیل مقدس در همه زبانی برابر است بی تفاوت، و شما می توانید دیدن در این الکۀ عجم که در اینجا مسیحیان کثیر دارید، فرنگ دارید، عرب دارید، گرجی دارید، ارمنی دارید، دیگر طایفه ها زبان یکدیگر نمی فهمند انجیل و کتابهای ایشان همه ببینید و همه را با یکدیگر مقابله کنید، و اگر شما زبان ایشان را نمی دانید بیاموزید و انجیل را بخوانید که همه زبان آن را برابر خواهید یافت، و روشن تر از آفتاب خواهید دید، که سخن معلمان شما که می گوئید انجیل متغیر شد ناحق است. و ردش: آن است که از تحقیقات سابقه مکرره ظاهر گشته.

ص: ۱۶۳

قول مسیحی: از سبب دیگر ناحقی شما را بنمائیم، یعنی اگر یک انجیل را و دیگر کتابهای مقدس ما را متغیر کرد آن کس یا مسیحی بود یا مذهب دیگر، اگر از مذهب دیگر بود، به عالمیان ظاهر است که کار او را مسیحیه قبول نداشتند، و اگر می گوئید که مسیحی بود کی می تواند ظاهر کردن، هیچکس باشد که دین خود را و کتاب دین خود را خراب کند، انجیل و تورات و زبور داود و دیگر کتابهای مقدس پیغمبران عهد العتیق و عهد الجدید هم دین مانند آنها را خراب کردن و از آنها یک حرف تنها برداشتن یا به آنها زیاده کردن ما را گناه عظیمی است. و ردش: از مقدمات مکرره مبرهنه سابقه واضح است، و احتیاج به تکرار ندارد.

قول مسیحی: بلکه ما این سخنان که شما می گوئید و از محمد حرف می زنید، و دوست نداریم ما از چه سبب دشمن محمد بوده باشیم، چرا که محمد را ندیدیم و شما می دانید که محمد از عربستان بیرون نیامد و ما با او نرفتیم، یا بلکه این سخن را خراب کردیم، زیرا که راه محمد بسیار مشکل است، و ما نمی توانیم به آن راه رفت اینچنین نیست، زیرا که راه محمد بسیار سهل است و در راه او فراغت بسیار است. و ردش: از آنچه مکرر گفته ایم لایح و واضح شده، احتیاج به اظهار و تکرار نیست، به علاوه آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عین بصیرت که اقوا از رؤیت بصر است دیده اید، و از کتب یافته اید که او فارقلیط موعود است، اگر اغماض نکنید و عناد نورزید و تعصب آباء و اجداد نکشید، و ظاهراً سفارش مسیح را درباره فارقلیط فراموش کرده اید یا تغافل می نمائید، و اطاعت

گفته بولس و پطرس نموده و می نمائید . قول مسیحی : اگر در انجیل یا در تورات یا دیگر کتابهای مقدس خبر از محمد شده بود که دین او راه خداست ، ما چرا قبول نمی کردیم ، مگر ما دیوانه ایم که راه خدا سهل و آسان باشد بگذاریم و به راه دیگر که مشکل باشد برویم ، و ما تغییر سخنان مقدس نکنیم و خود را در این گناه بزرگ نیندازیم ، مگر ما از نعمت عقلی و عقوبت عقلی غافلیم ، ما که از خدا و از گناه کردن بسیار می ترسیم دین ما و کتابهای مقدس دین ما و همه سخن و همه حرف کوچک که در آنها نوشته است بالای سر و بالای چشم ما جا دارد . و ردش : آن است که از گفتگوهای سابق معلوم است ، و شاید عذر شما در متابعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تقلید آباء و اجداد و ترجیح مضمون النار و لالعار باشد .

نور هشتم اقسام و انواع معجزات پیغمبر اسلام

بدانکه اناجیل اربعه ناطقند به آنکه حضرت مسیح اثبات نبوت خود را به اظهار معجزات می نمود ، چنانکه در اواسط فصل پانزدهم انجیل یوحنا مذکور است : که کهنه و یهودان سؤال می نمودند از مسیح آیات و خوارق عادات را تا آنکه وسیله و باعث ایمان آوردن به او شود (۱). و باز در فصل دوازدهم همان انجیل واقع است : که مسیح خطاب به یهودان کرده فرمود که شما به یوحنا یعنی یحیی بن زکریا فرستاده اید که شهادت دهد او به نبوت و رسالت من ، و حال آنکه مرا شاهی بزرگتر از یوحنا هست و آن عبارت از کردهائی که عطا کرده است پدرم مرا آنچنان کردهائی که شاهدانند بر آنکه پدر مرا

ص: ۱۶۵

به رسالت فرستاده است (۱). و نیز در اواخر فصل سیزدهم همین انجیل مذکور است که یهودان بعد از آنکه مسیح را دیدند که به یک نان و دو ماهی پنج هزار کس را سیر کرده تصدیق و اذعان نمودند که از جانب خدای عالمیان به رسالت آمده است (۲). پس می گوئیم: که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند مسیح اثبات نبوت و رسالت خود را به اظهار معجزه نموده، و چنانکه معجزات مسیح را شما ندیده اید، بلکه به نقل و اخبار علم به آن به هم رسانیده اید، همچنین معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نقل و اخبار معلوم شده، بلکه یکی از معجزات او قرآن است که الحال موجود است، و معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نقل و اخبار معلوم شده، بلکه یکی از معجزات او قرآن است که الحال موجود است، و معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر معجزات عیسی و موسی علیهما السلام بلکه همه پیغمبران است، و هر معجزه که پیغمبران را بوده آن حضرت از آن جنس معجزه داشته است، و معجزاتی داشته است که هیچ پیغمبری نداشته است، مانند قرآن، و نظر به ضیق وقت و عدم فرصت اشاره اجمالیه می نمائیم به معجزات آن حضرت. بدانکه معجزات آن حضرت بر سه نوع است: اول قبل از ولادت، دوم حین ولادت، سوم بعد از ولادت. روایت شده از آمنه والدۀ آن حضرت که فرمود: که من در ایام حمل سنگینی و زحمتی که زنان حامله را می باشد اصلاً در نیافتم، و چون آن حضرت متولد شد پاکیزه بود از خون و کثافتها که اطفال را می باشد، ختنه کرده، و ناف بریده، و در وقت وضع حمل جماعت زنان دیدم که هرگز ایشان را ندیده بودم که پیش م حاضر شدند، و چون متولد شد زبان بگشاد و فرمود: لا اله الا الله، و صوف سفید

ص: ۱۶۶

۱-۱). انجیل یوحنا، باب ۵، آیه ۱۹ - ۲۰.

۲-۲). انجیل یوحنا، باب ۶، آیه ۲ - ۱۵.

آوردند و آن حضرت اردر آن پیچیدند ، و طشت و آفتابه از غیب حاضر کردند ، و آن حضرت را غسل دادند تمام شد حدیث (۱) . و سطح کاهن و سوید بن قارب و جمعی دیگر از کاهنان و رهبانان قبل از ولادت خیر از ظهور آن حضرت دادند . و نیز روایت شده است از آمنه که چون آن حضرت متولد شد نوری از او درخشان گشت که من قصرها و عمارات بلاد شام را دیدم انتهی . و در ساعتی که آن حضرت متولد شد آتشکده فارس که چند هزار سال بود که هرگز نمرده بود فی الحال خاموش شد ، و دریای ساوه خشک گشت و کنگره های ایوان طاق کسری انوشیروان که در مداین است که در چهار فرسخی بغداد است بیفتاد ، و کناره اندرونی طاق از قبه ایوان شکافت به شکل را به خط نستعلیق که تا حال موجود و مشاهد است (۲) . و از این قبیل است بشارتهائی که در کتب قدیمه به قدوم آن حضرت و اولاد او داده اند ، چنانکه از تورات و زبور و انجیل گذشت ، و همچنین از کتاب ارمیا ذکر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا . و معجزات بعد از ولادت آن حضرت چهارده قسم است ، و اکثرش مشتمل است بر انواع بسیار که در تحت هر نوع افرادی است بی شمار . قسم اول : معجزاتی است که واقع است در ذات و صفات آن حضرت به طریق جبلت و خلقت ، و آن به چهار نوع است : نوع اول : خلقت بدن ، و آن چنان است که آن حضرت نیکوترین خلایق بوده است از روی خلق و آفرینش ترکیب ، و اهل قیافت که از اطوار خلقت آدمی استدلال بر اخلاق می کنند متفقند بر آنکه جمیع بدن او نیکوترین وجهی مخلوق شده که دلالت می کند بر آنکه

ص: ۱۶۷

۱-۱) . بحارالانوار ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۶۹ .

۲-۲) . بحارالانوار ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۶۳ .

جميع اخلاق آن حضرت در کمال مکارم است، و هیچکس را این صفت نبوده. نوع دوم: اخلاق حمیده که مختص آن حضرت بوده، و مجموع اخلاق حمیده در آن حضرت بر وجه اکمل واقع شده، و اشاره به این دو نوع در انجیل یوحنا حضرت مسیح فرموده: که فارقلیط روح القدس است از جانب پدرم (۱). و مانند این چنانکه مذکور شد قبل از این. نوع سوم: شجاعت آن حضرت که بیرون است از طور عادت، چنانکه در جنگ احد بعد از آنکه لشکر اسلام شکستند و آن حضرت زخم خورده بیفتاد، برخاست و فرار نکرده مردم را آواز داد و تحریص بر جهاد نمود، و به دفع کفار مشغول شد، تا کفار منهزم گشته، فرار بر قرار اختیار نمودند، و در جنگ خیبر که لشکر آن حضرت دوازده هزار کس بودند و همگی فرار نمودند مگر چند نفر معدودی، و آن حضرت ثابت ماند و حمله فرمود و کفار را دفع نمود. نوع چهارم: رعب و ترس است که آن حضرت در دل دشمنان می افتاده به هزیمت می رفتند، چنانکه مروی است از آن حضرت که فرمود:

« نصرت بالرعب » یعنی مرا یاری داده اند به رعب. قسم دوم: معجزاتی است که اختصاص دارد به آن حضرت بعد از خلقت، و آن بسیار است که از آن جمله قرآن است. قسم سوم: معجزاتی است که از افعال آن حضرت ظاهر شده، و محل تصرفش ملائکه اند، چنانکه در جنگ بدر ملائکه اعانت آن حضرت کرده، بسیاری از کفار را به جهنم فرستادند، و دیگر

ص: ۱۶۸

حاضر شدن ملک جبال و بحار و زمین به قصد هلاک مشرکین . قسم چهارم : معجزاتی که از افعال آن حضرت گشته ، و محل تصرفش جن گردیده در قبول دین اسلام . قسم پنجم : معجزاتی که از افعال آن حضرت به ظهور رسیده و محل تصرفش گردیده ، مثل پاره شدن آسمان و شکافته شدن آن در شب معراج . قسم ششم : معجزاتی که محل تصرفش کواکب است ، مثل شق شدن ماه و رجوع آفتاب به مست الرأس بعد از غروب . قسم هفتم : معجزاتی که محل تصرفش آتش است ، چنانکه درباره اربد و سوختن او به صاعقه بعد از آنکه شمشیر از غلاف کشیده بود به قصد آن حضرت به ظهور آمد ، و همچنین درباره شیاطین و رجم ایشان به شهاب ثاقب به جهت استماع کلام ملائکه ، چنانکه قبل از آن صعود نموده استماع می نمودند . قسم هشتم : معجزاتی که محل تصرفش هواست ، چنانکه واقع شد در دعای آن حضرت درباره هوای مدینه به آنکه خدا هوای مدینه را خوش نماید ، و تب و وبای آن را به جحفه اندازد ، و به دعای آن حضرت هوا سحاب گردید و آب از آن بارید . قسم نهم : معجزاتی که محل تصرفش آب است ، چنانکه از میان انگشتان مسبّحه و ابهام آن حضرت آب بیرون آمد در چندین غزوه ، بعد از آنکه عسکر از تشنگی شکایت کردند ، و آن حضرت دو انگشت را بر روی اندک آبی گذاشته ، تمام عسکر سیراب گشته ، و شتران آب داده و مشکها را پر کردند . قسم دهم : معجزاتی که محل تصرفش خاک است ، چنانکه سراقه ابن مالک در وقت فرار آن حضرت از مکه به مدینه به گرفتن آن

حضرت رفته ، چون نزدیک به آن حضرت رسید حضرت زمین را فرمود به گرفتن او ، پس زمین دست و پای اسب او را فرو برد ، و بعد از طلب امان به اشاره آن حضرت خلاصی یافت . قسم یازدهم : معجزاتی که محل تصرفش جهاتی است از مرکبات عناصر اربعه مذکوره ، و آن بر پنج نوع است : اول : حرکت و سکون کوه به حکم آن حضرت ، چنانکه چون آن حضرت با صحابه بالای کوه احد رفت به حرکت آمد ، حضرت فرمود که پیغمبری در بالای تو است ساکن شو ، پس ساکن شد . دوم : سلام کردن سنگ به آن حضرت . سوم : سخن گفتن بره بریان که گفت : یا رسول الله از من مخور که من زهر آلوده ام . چهارم : صدای حنانه که عبارت است از ستون چوبی که به ناله درآمد بعد از مرافعت آن حضرت از تکیه بر آن ، پس حضرت آن را در بغل گرفته تسکین داده و فرمود : اگر خواهی تو را در دنیا درختی سازم که مردم میوه تو خورند ، و اگر خواهی تو را در بهشت درختی سازم ، آن درخت گفت : بهشت را اختیار کردم ، بعد از آن نام آن حنانه شد . پنجم : زیاد گردانیدن طعام کم ، و به آن جمع بسیاری سیر گردانیدن چندین مرتبه ، در یک مرتبه فرمود که انبانا و جوالها و ظرفهای طعام را از آن پر ساختند ، و ایشان سی هزار نفر بودند ، و این مقدمه از متواترات است . قسمت دوازدهم : معجزاتی که محل تصرفش نباتات است ، و آن بسیار است ، مثل آنکه اعرابی پیش آن حضرت آمده و گفت : به چه

چیز دانم که تو پیغمبری؟ فرمود: که اگر این شاخ درخت خرما را طلب کنم و قبول کند تو گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ اعرابی گفت: آری، پس آن حضرت طلب نمود شاخی از درخت خرمایی، پس آن فرود آمد نزد آن حضرت، پس حضرت فرمود باز گرد به جای خود، آن شاخ به جای خود بازگشت، و اعرابی ایمان آورد. قسمت سیزدهم: معجزاتی که محل تصرفش حیوان است، و آن بر چند نوع است: اول: سخن گفتن گرگ و شهادت دادن در حق آن حضرت. دوم: سخن گفتن شتر و شکایت کردن از صاحبش در کار بسیار فرمودن و علوفه کم دادن. سوم: سخن گفتن سوسمار، و گواهی دادن بر آن حضرت، بعد از آنکه اعرابی او را در آستین داشته نزد آن حضرت بینداخت و گفت: واللّه من به تو ایمان نمی آورم تا آن وقت که این سوسمار گواهی دهد که تو پیغمبری، آن حضرت فرمود: ای سوسمار من چه کسم: سوسمار به زبان فصیح چنانکه همه کس شنیدند گفت: تو محمد رسول خدائی، پس اعرابی ایمان آورد. قسمت چهاردهم: معجزاتی که محل تصرفش انسان است، چنانکه در روز حجه الوداع طفل شیرخواره به زبان فصیح به آن حضرت خطاب نموده گفت: که تو محمد رسول خدائی، بعد از آنکه آن حضرت سؤال نموده بود که من کیستم؟ و آن طفل را بعد از آن مبارک الیمامه نامیدند. قسمت پانزدهم: اخبار از مغیبات، و آن بر دو نوع است: اول: امور غیبیه که متقدم بر زمان آن حضرت بوده، مثل

حکایاتی که از وقایع متقدمین نقل فرموده در قرآن و غیره ، با وجود آنکه امی بود ناخواننده و نانویسنده ، و نزد هیچ معلمی نرفته و از هیچ استادی نشنیده . دوم : امور غیبیه غیر متقدّم بر زمان آن حضرت ، و آن بسیار است که در قرآن و اخبار وارد شده ، مثل قوله تعالی «سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» (۱) که اخبار از هزیمت کفار نموده ، چنانکه در روز بدر کبرا واقع شده . دیگر : «إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ» (۲) که اخبار فرمود که یکی از دو طایفه که عبارت از قافلۀ تجار و لشکر کفار است نصیب شما خواهد شد و آن نیز در جنگ بدر واقع شد . دیگر : «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ» (۳) که مصداقش جنگ بنی حنیفه با جنگ فارسیان بود . دیگر : «غَلَبَتِ الرُّومُ» (۴) تا آخر آیه که همه واقع شد . دیگر : «سَيُنزِلُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ» (۵) اشاره به اهل مکه و چنان شد . دیگر : «لَرَأَدُكَ إِلَى مَعَادٍ» (۶) که اشاره به عود آن حضرت به مکه و چنان شد دیگر : «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۷) و اثرش ظاهر شد .

ص: ۱۷۲

۱-۱ . سورة قمر ، آیه ۴۵ .

۲-۲ . سورة انفال ، آیه ۷ .

۳-۳ . سورة فتح ، آیه ۱۶ .

۴-۴ . سورة روم ، آیه ۲ .

۵-۵ . سورة فصلت ، آیه ۸۵ .

۶-۶ . سورة قصص ، آیه ۸۵ .

۷-۷ . سورة توبه ، آیه ۳۳ .

دیگر: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ» (۱) اشاره به ذلت و خواری یهود، و چنان شد که از آن وقت تا به حال از برای ایشان سلطان قاهری به هم نرسیده. دیگر: حدیث

«زویت لی الأرض فأریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی مازوی لی منها» (۲) ولله الحمد که تا به حال اثر آن خبر به ظهور رسیده و بیشتر خواهد شد. دیگر: آنکه خبر داد به موت نجاشی پادشاه حبشه، که بعد از مدت مدیده خبر فوت او رسیده. دیگر: به عمار بن یاسر فرمود که تو را فئه باغیه خواهند کشت، و چنان شد که با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ معاویه کشته گشت. و دیگر: به حضرت علی علیه السلام فرمود: که بدترین مردم عاقر ناقه صالح است، و کسی که ریش را به خون سرت خضاب خواهد کرد، و چنان شد که ابن ملجم لعین ضربتی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام زد که به آن ضربت شهید شد. دیگر: آنکه در شب معراج خبر داد قریش را از امور قافله شام که همه مطابق واقع بود. دیگر: آنکه در روز بدر بعد از اسیر شدن عباس عموی آن حضرت به عباس فرمود: که کجاست آن مالی که در مکه نزد ام الفضل گذاشتی و هیچکس با شما نبود، و گفتی که اگر در این سفر مصیبتی به من رسید به فضل این قدر و به عبدالله این قدر بده، عباس گفت: به حق آن کسی که تو را به راستی فرستاده که هیچکس غیر از من

ص: ۱۷۳

۱-۱. سورة آل عمران، آیه ۱۱۲.

۲-۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۲۲۱۵.

و ام الفضل بر آن اطلاع نداشته ، و به این سبب عباس و عقیل مسلمان شدند . دیگر : آنکه چون مکتوب آن حضرت به کسرا پادشاه عجم رسید که متضمن دعوت او به اسلام بود ، کسرا مکتوب را پاره نمود ، و قدری خاک بر سبیل جواب مکتوب از برای آن حضرت فرستاد ، پس حضرت فرمود : اللهم فرق ملکه ، و به صحابه فرمود : که فرستادن خاک ولایتش دلیل است به اینکه ولایتش به تصرف مسلمانان خواهد آمد ، و چنان شد . دیگر : آنکه عتبه بن ابی لهب که پسر عم و داماد آن حضرت بود به امر پدرش دخترش را طلاق داد ، و تف بر روی حضرت انداخت ، پس حضرت بر او نفرین نمود و فرمود : خداوندا مسلط کن بر او کلبی از کلاب خود را ، پس عتبه به سفر شام رفت ، و در راه شیری او را درید و کشت . دیگر : در شأن عبدالله بن عباس فرمود :

« اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل » (۱) ؛ و به این دعا عالم و فقیه و رئیس مفسرین شد . دیگر : فرمود :

« أنا مدینه العلم و علی بابها » یعنی من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است ، و اثر صدقش معلوم شد ، که به اتفاق و اجماع مسلمانان از سنیان و شیعیان حتی خوارج و غلات نهروان که دشمنان امیر مؤمنان اند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعلم امت بود ، و در جواب هیچ سؤالی عاجز نشد ، بلکه بر سر منبر به علانیه در حضور جمعی کثیر دعوی دانستن همه چیز نمود و

ص: ۱۷۴

« سلونی قبل أن تفقدونی » (۱). یعنی هر چه چیز خواهید از من برسید پیش از آنکه مرا نیابید ، که من در جواب عاجز نیستم ، و در آن مجلس هر چه از او پرسیدند جواب فرمود . و چون این خبر در کوفه منتشر و مشتهر شد ، شخصی از فضیله یهود گفت به خدا قسم که من البته علی را عاجز خواهم نمود ، پس به خدمت حضرت رسیده سؤال کرد از عددی که مشتمل بر جمیع کسور تسعه باشد ، و هر کسری از آن نیز کسور تسعه داشته باشد مگر ثمن از برای ربعش ، و ربع از برای ثمنش ، و سبع از برای سابعش ، و تسع از برای تسعش ، پس حضرت فرمود : اگر جوابت بگویم مسلمان می شوی ؟ گفت :

آری ، پس حضرت فرمود بزن ایام هفته خود را در ایام ماه خود ، بعد از آن حاصل ضرب را در ایام سال خود که به مطلب خود می رسی ، پس یهودی ضرب کرد و مطابق واقع شد ، پس یهودی مسلمان گشت ، و حاصل ضرب مذکور هفتاد و پنج هزار و ششصد می شود ، و مراد از ایام هفته هفت است ، و ایام ماه سی ، و از ایام سال سیصد و شصت . دیگر : آن است که چون آن حضرت در وقت فرار از مکه پناه به غار برده ، و کفار پی برداشته به غار رسیدند حضرت بر آنها خواند «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۲) کفار نظر به غار می نمودند و حضرت را نمی دیدند .

ص: ۱۷۵

۱-۱) . احقاق الحق ، جلد ۷ ، صفحه ۶۱۰ .

۲-۲) . سوره یس ، آیه ۹ .

در این مقام منکران چند اعتراض نموده اند :

اعتراض اول :

آن است که هیچ یک از فضائل و محامد آن حضرت به تواتر معلوم نگردیده و مسلم نیست ، و بر فرض صحت معارض است به آنچه از صفات ذمیمه و خصال رذیله از آن حضرت نقل شده ، که منافی زهد و صلاح و صفات حمیده می باشد ، مثل آن که حرام کرده است بر امت جمع میان زیاده بر چهار زن به عقد دوام ، و بر خود حلال کرده است هر قدر که خواسته باشد ، و از سر نه زن وفات یافت . و دیگر : آنکه زن را بر خود حلال نمود به لفظ هبه نفس خودش بدون مهر و حال آنکه بر امت حلال نیست . دیگر : آنکه هر گاه رغبت کند در نکاح زن شوهرداری بر شوهرش طلاق آن زن واجب می شود و پیش از انقضای عده مطلقه از برای خود تزویج می توانست کرد ، و حال آنکه از برای این امت این دو مقدمه نیست ، و قسمت میان زنان بر امت واجب است و بر او واجب نیست بر اصح قولین ، و خود را اولاً- و صاحب اختیار مؤمنین دانست ، و آنچه از غنیمت خواهش داشت به علاوه خمس غنیمت مخصوص خود می داشت ، و عطر را دوست می داشت ، و بسیار استعمال می کرد ، و آنچه از مأكولات او را خوش می آمد میل می فرمود ، مانند گوشت پخته در میان کدوی بسیار ، و خیار را با رطب ، و خربزه ، و انگور ، و گوشت را بسیار رغبت می داشت ، و هم چنین شکاری پرنده ، و پنیر ، و روغن ، و آب را با خرما ، و خرما را با شیر و ماست ، و از گوشت گوسفند ذراع و شانه را دوست می داشت ، و از نوع خرما عجوه را ، و از نان خورشها سرکه و از سبزیها کاسنی و با ذرّوج و خرفه

، و عسکر بر سر کفار می فرستاد و مال ایشان را غارت می نمود ، و اطفال و عیال آنها را اسیر کرده و به بندگی می گرفت و می فروخت ، و چنین کسی را چگونه زاهد می توان گفت ؟ و صفت ممدوحه زهد و بی رغبتی از دنیا را از برای او ثابت می توان نمود ؟ و ردش : آن است که بعد از تسلیم عدم بلوغ هر یک از صفات محموده مذکوره به حد تواتر ، قدر مشترک میان همه که اختصاص آن حضرت به صفات محموده بالغه به حد اعجاز به تواتر معنوی ثابت می شود ، هر چند که هر یک به طریق آحاد رسیده باشد ، مانند علم به سخاوت حاتم و شجاعت رستم ، هر چند که از بخششهای حاتم و جنگهای رستم به اخبار آحاد رسیده است . و زهد در دنیا عبارت است از عدم رغبت و محبت دنیا در دل و ترک لذائذ نفسانی و شهوت بهیمی ، و شاید ارتکاب لذائذ را از حیثیت اعانت آنها بوده است در کسر شهوت و قوت بر عبادت ، چنانکه نیز مروی است که آن حضرت در مدینه منوره در عین شوکت و سلطنت بعضی از اوقات از گرسنگی و عدم وجود قوت سنگ بر شکم می بست و از برای یهود به اجرت کار می کرد و آب از چاه می کشید ، و از برای یک دانه دلوی یک دانه خرما اجرت می گرفت . و آنچه می خورده و استعمال می کرده است نه از شهوت نفسانی بوده است ، بلکه از رهگذر منابع طبیه و نزاهت قلبیه بوده ، که ذراع و کتف مثلاً ابعاد از ممر بول و کثافت حیوان است . و تعدد زنان از رهگذر کشیدن تعب و مشقت درباره ایشان بوده ، از حیثیت تحصیل نفقه و معیشت و وجوب عدالت میان آنها ، چنانکه مدتی آن حضرت در نماز بر سر انگشتان می ایستاده تا آنکه آیه شریفه «طه

* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿١﴾ در آن مقدمه نازل گشت . و همچنین حرمت مرغوبه و وجوب طلاق آن بر زوج ، و سایر اموری که معترض گفته همه از برای امتحان و افتنان مکلفین بوده ، چنانکه در سایر تکالیف شاقه است ، مانند زکات و حج مثلاً ، و از ایجاد حضرت عیسی است بی پدر از بتول عذراء ، که بعضی معاذالله نسبت زنا به او داده اند ، و جمع او را خدا و پسر خدا گفتند ، و برخی از ارباب عقول او را بنده و مخلوق و پیغمبر خدا دانستند . و جنگ با کفار و اسر اطفال و عیال آنها از جمله جهادی است که حق تعالی بر او واجب گردانیده ، و منظور آن حضرت در این باب امثال امر و تقویت دین و کسر شوکت معاندین بوده ، نه کسب مال و تحصیل جاه و جلال ، چنانکه شیوه پادشاهان جهان است .

اعتراض دوم :

آن است که اگر مراد از بشارتهای کتب قدیمه به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این است که در تورات مذکور است که ملکی بشارت داد هاجر را به اینکه اسماعیل عین انسان خواهد بود ، و دستش در همه و دست هم در او خواهد گشت ، و بر تخوم زمین همه برادرانش را ساکن خواهد گردانید ، و معلوم است که اسماعیل و اولادش متصرف در معظم امم نشدند و مخلوط با همه نگشتند مگر در زمان اسلام ، و ملک از جانب خدا بشارت نمی دهد به ظلم و جور و دروغ . و ایضاً در تورات است که خدا به موسی فرمود که از برای ایشان پیغمبری می فرستم از برادران ایشان مثل تو ، و می گردانم کلمات خود را در دهان او ، و هر مردی که قبول نکرد قول کسی را که به نام من گفتگو کند . پس من انتقام از او بکشم (۲) .
پس اگر این پیغمبر

ص: ۱۷۸

۱-۱) . سورة طه ، آیه ۱ و ۲ .

۲-۲) . تورات مثنی ، باب ۱۸ ، آیه ۱۵ .

از بنی اسرائیل می بود و می فرمود از خودشان نه از برادر ایشان ، با وجود آنکه در تورات نیز هست که نمی خیزد از بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی ، پس پیغمبر مذکور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود . و ایضاً در تورات است که قدرت خدا از کوه سینا رو آورد و درخشان شد از سיעیر ، و نمودار شد از کوه فاران (۱) و کوه فاران در حجاز است ، چنانکه بعضی آن را به خط ابن کوفی دیده است در کتاب منزل مکه . و سؤل که در اصل یهودی بوده ، و به جهت عناد با یهود مسلمان شده ، در کتاب افحام الیهود چنین ذکر کرده : در تورات حق تعالی در خطاب به ابراهیم چنین فرموده : که اما در باب اسماعیل ، پس دعای تو را درباره او قبول کردم ، و در او برکت فرستادم ، و او را با ثمر نمودم ، و بسیار نمودم او را جدا جدا ، و لفظ جدا جدا در لغت تنزیل تورات (۲) همان مادامد است که حساب جمل حروفش نود و دو است ، که موافق عدد جمل محمد است ، پس این اشاره است به اجل اولاد اسماعیل که آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است . و در کتاب حیقوق پیغمبر چنین است : که قدّوس آمد از فاران ، و از پی او به هم رسید جنگها و تسلط بر زمین . و در کتاب یشعیا یعنی شعیای پیغمبر ذکر شده است عمارت زمین قیدار ، و عمارت بادیه ، و فراوانی آب در صحرا بر آنکه بیاشامند از آن امت برگزیده (۳) . و در کتاب حزقیل چنین است : که عرشی در بادیه معروش شود که به آن بقیه امر یهود هلاک کردند .

ص: ۱۷۹

۱-۱) . تورات مثنی ، باب ۳۳ ، آیه ۴ .

۲-۲) . تورات سفر تکوین ، باب ۱۷ ، آیه ۲۰ .

۳-۳) . کتاب اشعیا ، آیه ۴۲ .

و در کتاب صفینا چنین است: که خدای تعالی تجدید خواهد کرد لغت مختاره را یعنی عربیت را. و در انجیل چنین است که می فرستم به سوی شما فارقلیط را (۱). پس ما مسلم نداریم که مبشر به عبارات مذکوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد پس شاید کسی دیگر باشد که بعد از این بیاید، و بر فرض تسلیم آنکه مراد محمد باشد مسلم نداریم دلالتش را بر نبوت، زیرا که منتهای دلالتش آن است که انسان شریف فاضلی است. و ردش: آن است که هر کس مطلع شود بر کتب مذکوره و سیاق عبارات مسطوره و انصاف دهد، علم ضروری به هم می رساند که مراد از اوصاف مذکوره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و منظور از آن نبوت است، و بر تقدیر تسلیم عدم دلالت، پس شکی نیست در بودنش از جمله مؤیدات و مقربات حجت آن حضرت که قرآن است.

اعتراض سوم:

آن است که آنچه از ظهور خوارق عادات از محمد نقل شده، مانند جوشیدن آب از میان انگشتان، و به طعام قلیل اشباع کثیری از مردمان، و شق کردن ماه در آسمان، و نالیدن ستون، و تکلم شتر و گوشت بریان، و امثال آن هیچ کدام به تواتر نرسیده، و اگر اصل می داشت البته به تواتر معلوم می گشت، نظر به توفّر دواعی بر نقل عجائب و غرائب. و بر فرض تسلیم صحت آنها مسلم نداریم دلالتش را بر اعجاز، با وجود آنکه بسیاری از آنها معارض است به مثلش از خوارق منقوله از زردشت و امثال او، و حال آنکه کل مسلمین متفقند بر عدم نبوت زردشت. و ردش: به مثل آن است که قبل از این اشاره کردیم به آن که

ص: ۱۸۰

۱- ۱). انجیل یوحنا، باب ۲۶، آیه ۱۵؛ برای اطلاع بر مصادر دیگر مراجعه شود به کتاب انیس الاعلام، جلد ۳، صفحه ۴۸ - ۱۴۳.

بر فرض تسلیم عدوم بلوغ هر یک از امور مذکوره به حد تواتر، پس شکی نیست در تواتر معنوی قدر مشترک میان همه، مانند شجاعت علی و رستم و سخاوت حاتم، به علاوه آنکه علم ضروری قطعی حاصل است از ملاحظه جریات عادت الله به اینکه کسی که صادر نشود از او خارق عادت با ظلمی مثلاً اصلاً، ممتنع است که اتفاق کنند جمعی کثیری بر صدور خوارق بسیاری یا ظلم بی شماری از آن کس. و اما مقدمه زردشت و امثال او، پس چنانکه جمع کثیری از او نقل خارق کرده اند، همچنین جمع کثیری بلکه اکثر از آنها نقل کرده اند صدور آنها را به عنوان حيله و تدلیس و نیرنگ، و ظهور منشأ آنها از تأثیر ادهان و عقاقیر مثلاً، و مواطاه و ساختگی با مرده، چنانکه بر مطلع بر کتب سیر و اخبار و مستطع آثار مخفی نخواهد ماند، و بر هر تقدیر خوارق منقوله از آن حضرت خالی از تأیید و تقویت نخواهد بود، و عمده معجزات آن حضرت قرآن است.

اعتراض چهارم:

آن است که اخبار آن حضرت از مغیبات را مسلم نداریم که به تواتر ثابت شده باشد، و بر فرض ثبوت مسلم نداریم که اخبار از غیب معجزه باشد، زیرا که منجمین و معبرین خواب و اصحاب عزائم و ریاضات و مخالفین مشتهیات نفس از کفار و فساق و فجّار مانند براهمه و جوکیان و خوارج نهروان در بسیاری از اوقات خبرها از امور ماضیه و آینده و گم شده و دزد برده می دهند که مطابق واقع می باشند. و به تواتر خبر رسیده است که در بغداد زن کوری بوده است که خبرها از غیب می داده است بر سیل تفصیل، و ابوالبرکات صاحب

معتبر حکایت کرده است که خودش آن زن را تجربه کرده است تا به حدی که یقین از برای او به هم رسیده که خبرهائی که از غیب می داده ناشی از تلبیس و تزویر نبوده است. و در تاریخ ابن جوزی مذکور است که زیرکان اهل بغداد سعی بسیاری کردند و راه حيله از برای آن زن نیافتند، و مقدمه آن زن در سال پانصد و یکم هجرت بوده، و خلافی نیست میان مسلمانان در اینکه سطيح و سويد بن قارب و قيس و زرقا و جمعی دیگر از کاهنان عرب خبر از غیب می داده اند. و ایضاً اخبار از مغييات در وقتی معجزه باشد که خارق عادت باشد، و هر گاه بر وفق معتاد باشد معجزه نباشد، و آنچه آن حضرت خبر داده است اکثرش خارق عادت نبوده است، زیرا که بعضی از آنها مجمل است مثل «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (۱) بدون بیان وقت دخول، و اینکه داخل همه اند یا بعضی، و به صلح یا به جنگ، علاوه تعلق بر مشیت، و مثل این خبرها کم احتمال دروغ و جعل در آن می رود، و همه کس آن را می تواند گفت، و بسیاری از منجمین و معبرین خواب چنین می گویند. و بعضی از آن اخبار از قبیل توضیح و اضحات است، مثل «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ» (۲) زیرا که غالب مردم آرزوی مرگ نمی کنند، و بعضی از آنها بر سبیل تفأؤل و تقویت قلوب اتباع است، چنانکه شیوه سرداران و سپه سالاران است که در وقت محاربه دشمنان نوید فتح و غلبه به قشون می دهند، و اینکه دولت و سلطنت با ایشان خواهد شد، و قول حق تعالی «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ص: ۱۸۲

۱-۱. سورة فتح، آیه ۲۷.

۲-۲. سورة بقره، آیه ۹۵.

لَيْسَتْ خَلْفَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۱) «غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعِيدٍ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (۲) می تواند که از این قبیل باشد ، پس معجزه نخواهد بود . و ایضاً امور ماضیه را می تواند که از کسی شنیده باشد ، چنانکه در قرآن از قول کفار نقل فرمود «اَكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (۳) و «إِذَا تَتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالِ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ» (۴) و این مستبعد نیست ، زیرا که آن حضرت قبل ادعای نبوت دو مرتبه به سفر شام رفته اند ، و ولایت شام مملو بود از اهل کتاب ، و نیز در میان مکه از اهل کتاب جمعی بودند ، پس دور نیست که آن حضرت اخبار ماضیه ؟ و اخبار از مغیبات مستقبله صدقش معلوم نگشته است مگر بعد از وقوعش ، لکن کسانی که اعتراف به نبوتش نموده اند اعتراف خود را موقوف بر وقوع مغیبات آینده مخبر عنها نموده اند ، مثل دخول مسجدالحرام و غلبه روم ، پس دلیل نبوت غیر اخبار خواهد بود . و ردش : آن است که اثبات نبوت آن حضرت به همین اخبار مغیبات تنهائی نبوده است ، بلکه عمده دلیل آن حضرت اعجاز قرآن است ، و باقی چیزها بر سبیل تأیید و تقویت مذکور می گردد ، و محتمل است که بعضی از مسلمین بعد از اطلاع بر وقوع مغیبات آتیه مخبر عنها مثلاً به آن سبب ایمان آورده باشند ، و همان دلیل

ص: ۱۸۳

۱-۱ . سورة نور ، آیه ۵۵ .

۲-۲ . سورة روم ، آیه ۲ و ۳ .

۳-۳ . سورة فرقان ، آیه ۵ .

۴-۴ . سورة قلم ، آیه ۱۵ .

آنها باشد، و همچنین است کلام در ادله دیگر که داخل مؤیدات شمرده اند، زیرا که منافاتی نیست میان آنکه چیزی از برای کسی دلیل باشد و از برای دیگر مؤید خواهد بود، والله العالم.

نور دهم مشتمل بودن قرآن بر علوم اولین و آخرین

بدانکه قرآن عظیم و فرقان کریم که اظهر و اشهر و ابقای معجزات پیغمبر است، از جمله معجزاتش آن است که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین، به حیثیتی که احاط به حقیقت آن علوم نمی کند مگر جناب رب العالمین و حضرت ختم الانبیاء والمرسلین و عترت طیبین طاهرین آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین.

و از زمان نزول قرآن إلى الان کم کسی از اهل علم و عرفان غوطه خورده است در بحر آن که به دست نیاورده باشد گوهری از فواید و عواید آن که مختص خودش باشد و نرسیده باشد به ذهن دیگران. و هر طائفه و فرقه ای از اعلام اعیان متوجه تحقیق بعضی از فواید قرآن شده اند، پس قومی اعتناء کرده اند به ضبط الفاظ (۱) و تحریر کلمات، و معرفت مخارج حروف و صفات آن، و عدد سور و آیات و کلمات و حروف انصاف و ارباع و اعشار و رکوعات و سجدات، و حصر کلمات متشابهات و آیات متماثلات، و امثال اینها من غیر تعرض لمعانیه ولاتدبر لما اودع فیه، و ایشان را قراء گویند.

ص: ۱۸۴

و بدانکه عدد سور قرآن یکصد و چهارده است ، و آیاتش نزد مکین شش هزار و دویست و چهارده است ، و نزد مدینین شش هزار و دویست و هفت است ، و نزد شامیین شش هزار و دویست و شانزده است ، و نزد بصریین شش هزار و دویست و پنجاه و شش است ، و عدد کلماتش شصت و شش هزار کلمه است ، و بعضی بیشتر گفته اند ، و عدد حروفش سیصد و بیست و سه هزار و پانصد و پانزده است ، و بعضی سیصد و بیست و یک هزار و یکصد و پنجاه گفته اند . و ظاهر آن است که مراد از حروف در اینجا حروف مکتوبه است نه ملفوظه ، پس عدد مختلف نمی شود به قرائت یطهرن به تخیف و تشدید ، و مختلف می گردد به قرائت ملک و مالک ، و رسالته و رسالاته ، و ملائکه متصلا و منفصلا ، و کذا اسماعیل و اسحاق ، و همچنین نوشتن الف بعد از واو و جمع بی نون ، مثل قالوا والوا و داود به دو واو و امثال اینها . و بعضی گفته اند که قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه است ، هزار آیه وعد است ، و هزار آیه وعید ، و هزار آیه امر است به طاعت ، و هزار نهی است از معصیت ، و هزار مثل است و عبرت ، و هزار قصه است و حکایت ، و پانصد حلال است و حرام و صد تسبیح است و دعا ، و شصت و شش ناسخ است و منسوخ . و جمعی متعرض شده اند از برای بیان معرب و مبنی کلمات آن از سماء و توابع آن و اقسام افعال از لازم و متعدی ، و مجرد و مزید ، و ثلاثی و رباعی ، و رسم الخط کلمات ، و اعراب هر کلمه کلمه از آن ، و این جمع را نحات و صرفان گویند ، و مفسران متوجه

تفسیر و توضیح کلمات و معانی و شأن نزول آیات و تبیین مجملات و متشابهات آن شده اند . و کلامیون استنباط ادله عقلیه و شواهد اصلیه و نظریه در اصول دین از آن نموده اند . و اصولیون تأمل کرده اند در معانی خطابات آن ، پس دیده اند بعضی را عام و بعضی را خاص ، و بعضی را مطلق و بعضی را مقید ، و امثال اینها ، پس استنباط کرده اند احکام لغات را از حقیقت و مجاز ، و تخصیص و تقيید ، و اضممار و نصّ ، و ظاهر و مجمل و مبین ، و محکم و متشابه ، و امر و نهی ، و نسخ و قیاس ، و استقراء و استصحاب ، و کتاب و سنت و اجماع و امثال اینها ، و اینها را اصول فقه نامند . و برخی صحیح نظر و صادق فکر را در آن جولان داده اند ، تا آنکه مسائل حلال و حرام و صحیح و فاسد و سایر احکام شرعیّه و فرعیّه از آن استخراج کرده اند ، و آن را فقه و فروع فقه نامیده اند . و جماعتی نظر نموده اند به آنچه در آن هست از قصص امم سابقه ، پس نوشته اند اخبار و آثار آنها را ، و آن را مسمی به تاریخ و قصص کرده اند . و فرقه ای متنبّه شده اند از برای آنچه در آن هست از حکمتها ، و تمثیلات ، و تنظیرات ، و مواعظ و نصایح ، و مرغبات و مهدّدات ، از وعد و وعید ، و تحذیر و تبشیر ، و ذکر موت و معاد ، و حشر و نشر ارواح و اجساد ، و حساب و کتاب ، و ثواب و عقاب ، و نعیم و جحیم ، و امثال اینها ، و آنها را خطبا و واعظان گویند . و گروهی دیگر استنباط نموده اند از آنچه در آن هست از قصه یوسف در تعبیر خواب ، و همچنین خواب ابراهیم ، و خواب حضرت رسالت ، و امثال آنها تفسیر و تعبیر هر خوابی را از قرآن ، و اگر

در آن نیابند از احادیث که شارح قرآن است، و اگر در آن نیز نباشد از حکم و امثال معروفه میان مردمان نظر به آیه «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» (۱) در قرآن، و این علم را تعبیر رؤیا گویند. و بعضی گرفته اند از آنچه در آیات مواریث هست از ذکر سهام و ارباب سهام بعضی از حسابیات را، و آن را علم فرایض نامند. و قومی نگاه کرده اند در آیاتی که در آن تسخیر لیل و نهار و شمس و قمر و نجوم و امثال آن هست، پس از آنها علم هیئت و نجوم استخراج کرده اند. خلاصه قرآن مشتمل است بر اشاره به علوم دیگر از علوم اوائل از طب، و جدل، و هیئت، و هندسه، و جبر و مقابله، و نجات، زیرا که مدار طب بر حفظ نظام صحت و استحکام قوت است، که حاصل نمی شود مگر به اعتدال مزاج به تفاعل کیفیات متضاده، و حق تعالی جمع کرده است آن را در جزئی از آیه واحده که فرموده است «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (۲). و بختیشوع در مجلس مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد که آیا در کتاب خدا و کلام پیغمبر چیزی از علم طب هست؟ و حال آنکه العلم العلمان: علم الادیان، و علم الابدان، حضرت فرمود که حق تعالی در قرآن فرموده است «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (۳) و حضرت پیغمبر ما فرموده:

«المعدة بيت الادواء، والحمية رأس كل دواء،

واعط كل نفس ما دعوته» (۴). پس بختیشوع گفت:

ص: ۱۸۷

۱-۱. سورة اعراف، آیه ۱۹۹.

۲-۲. سورة فرقان، آیه ۶۷.

۳-۳. سورة اعراف، آیه ۳۱.

۴-۴. بحار الانوار، جلد ۶۲، صفحه ۲۶۰.

که به جا نگذاشته کتاب خدای شما و نه کلام پیغمبر شما از برای جالینوس طَبّی . و اما هیئت ، پس در آیاتی است که مشتمل است بر ذکر ملکوت سماوات و ارض ، و آنچه متفرق است در عالم علوی و سفلی از مخلوقات . و اما هندسه ، پس در قول حق تعالی است «انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ» (۱) زیرا که موافق است با قاعده هندسیه که مثل بی ظلّ است . و اما جدل ، پس آن است که در آیاتی است مشتمله بر براهین و مقدمات و نتایج و قول به موجب و معارضه و غیر ذلک ، و اصل در آنها مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام است . و اما جبر و مقابله پس از اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد می شود که در اوایل سور از حروف مقطعات و غیرها عدد مدد و اعوام و ایام از برای تواریخ امم سالفه و بقای امت مرحومه و دولت بسیاری از برای دول و تاریخ مدت عمر دنیا و آنچه باقی مانده است ، از آن به ضرب بعضی در بعضی معلوم می گردد . و اما نجات ، پس در قول حق تعالی است «أَوْ أَثَارِهِ مِّنْ عِلْمٍ» (۲) پس ابن عباس آن را تفسیر به علم نجات کرده ، و ایضاً در قرآن اشاره است به اصول صنایع و اسماء آلاتی که محتاج الیها است ، پس از جمله صنایع خیاطت است ، و در قول حق تعالی «وَوَظْفَقًا يَخْصِفَانِ

ص: ۱۸۸

۱-۱ . سورة مرسلات ، آیه ۳۰ .

۲-۲ . سورة احقاف ، آیه ۴ .

عَلَيْهِمَا» (۱) و حداد آن است در آیه «آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» (۲) و بنا است در آیاتی چند . و نجارت است در آیه «اضْيَعِ الْفُلُكُ» (۳) و غزالت است در آیه «نَقَضَتْ غَزْلَهَا» (۴) و نساجت است در «كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا» (۵) و فلاح است در «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ» (۶) و امثال آن . و اصطیاد است در آیاتی چند و غوص است در «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَعَوَاصٍ» (۷) «وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً» (۸) و صیاغت است در «حَلِيَّتِهِمْ عَجَلًا» (۹) و زجاجت است در «صَرَخَ مُمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ» (۱۰) «الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجِهِ» (۱۱) و فخارت است در «فَأَوْقَدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطَّيْنِ» (۱۲) و ملاحظت است در «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ» (۱۳) و کتابت است در «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (۱۴) و در آیاتی چند ، و خبز و طحن است در «أَحْمِلْ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا» (۱۵) و طبخ

ص: ۱۸۹

-
- ۱-۱ . سورة اعراف ، آية ۲۲ .
 - ۲-۲ . سورة كهف ، آية ۹۶ .
 - ۳-۳ . سورة هود ، آية ۳۷ .
 - ۴-۴ . سورة نحل ، آية ۹۲ .
 - ۵-۵ . سورة عنكبوت ، آية ۴۱ .
 - ۶-۶ . سورة واقعه ، آية ۶۳ .
 - ۷-۷ . سورة ص ، آية ۳۷ .
 - ۸-۸ . سورة نحل ، آية ۱۴ .
 - ۹-۹ . سورة اعراف ، آية ۱۴۸ .
 - ۱۰-۱۰ . سورة نمل ، آية ۴۴ .
 - ۱۱-۱۱ . سورة نور ، آية ۳۵ .
 - ۱۲-۱۲ . سورة قصص ، آية ۳۸ .
 - ۱۳-۱۳ . سورة كهف ، آية ۷۹ .
 - ۱۴-۱۴ . سورة علق ، آية ۴ .
 - ۱۵-۱۵ . سورة يوسف ، آية ۳۶ .

است در «بِعَجَلٍ حَنِيدٍ» (۱) و غسل و قصارت است در «وَيُثَابِكُ فَطَهَّرَ» (۲) «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ» (۳) و آنها گازرانند . و جزارت است در «إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» (۴) و بیع و شرا است در آیات بسیار ، و رمی است «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» (۵) «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ» (۶) و صیغ است در «صَبَّغَهُ اللَّهُ» (۷) «جُدُّدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ» (۸) و تجارت است در «تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» (۹) و کیل و وزن است در آیات بسیار ، الی غیر ذلک از اسماء آلات و ضروب مأكولات و مشروبات ، و منکوحات ، و جمیع ماوقع و یقع از کلمات ، به علاوة علم جفر و عروض و معمیات چنانکه گذشت ، و علم کیمیا در «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٌ عِنْدِي» (۱۰) که در روایتی هست که آن علم کیمیاست ، و علم زبر و بیّنات که قبل از این اشاره شد به آن . ولنتختم الکلام فی هذا المقام وتشیید المرام بذکر خبر روی فی کتاب بشاره الشیعه عن الإمام الهمام أبی محمد الحسن بن علی والد القائم المنتظر المهدي علیهما السلام ففیه مالفظه : و وجد بخط مولانا أبی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام ما هذه صورته : قد

ص: ۱۹۰

-
- ۱-۱ . سورة هود ، آیه ۶۹ .
 - ۲-۲ . سورة مدثر ، آیه ۴ .
 - ۳-۳ . سورة آل عمران ، آیه ۵۲ .
 - ۴-۴ . سورة مائده ، آیه ۳ .
 - ۵-۵ . سورة انفال ، آیه ۶۰ .
 - ۶-۶ . سورة انفال ، آیه ۶۰ .
 - ۷-۷ . سورة بقره ، آیه ۱۳۸ .
 - ۸-۸ . سورة فاطر ، آیه ۲۷ .
 - ۹-۹ . سورة اعراف ، آیه ۷۴ .
 - ۱۰-۱۰ . سورة قصص ، آیه ۷۸ .

صعدنا ذرى الحقايق بأقدام النبوه والولايه ، ونورنا سبع طبقات أعلام الفتوه بالهدايه ، فنحن ليوث الوغى ، وغيوث الندى ، وطعنا العدى ، وفينا السيف والقلم فى العاجل ، ولواء الحمد والعلم فى الأجل ، وأسباطنا خلفاء الدين وخلفاء النبئين ، ومفاتيح الكرم ، فالكليم البس حله الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء ، وروح القدس فى جنان الصاغوره ذاق من حدائقنا الباكوره ، وشعنا الفئه الناجيه والفرقه الزاكيه صاروا لنا رداءً وصوناً وعلى الظلمه البأ وعاوناً وسينفجر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى النيران لتمام الموطه والطواسين ، وهذا الكتاب ذره من جبل الرحمه وقطره من بحر الحكمه ، وكتب الحسن بن العلى العسكرى فى أربع وخمسين ومائتين (١) .

خاتمه در ذكر بعضى از مطاعن و ابحاث وارده بر طايفه يهود عنود

اشاره

و تفصيل بعضى از مجملات مذكوره در انوار سابقه ، كه هر گاه يهود انصاف دهند بايد يا كافر به موسى عليه السلام و تورات شوند ، يا ايمان به عيسى عليه السلام و انجيل و محمد صلى الله عليه و آله و سلم قرآن آورند ، در ضمن ده سهم مذكور مى گردد :

سهم اول در باب طعنى كه وارد است بر آنها در باب نسخ شريعتها

بدان كه يهودان گویند : كه جايز نيست نسخ شريعتى مطلقاً ، چنانكه قبل از اين مذكور شد ، و اين را از ادله تأييد شريعت موسى گرفته ، و به آن شريعت عيسى عليه السلام و محمد عليه السلام

ص: ١٩١

را باطل نموده اند، نظر به آنکه هر یک از آن دو شریعت متضمن نسخ بعضی از احکام و شریعت تورات و موسی اند. پس در رد آنها می گوئیم: که قبل از وجود حضرت موسی علیه السلام شرعی بوده است یا نه، اگر گویند نبوده است، پس به تحقیق که تکذیب کرده اند تورات و موسی را، زیرا که در جزء ثانی از سفر اول تورات مذکور است که حق تعالی از برای حضرت نوح علیه السلام قصاص را در قتل شریعت نهاده، در آنجا که فرموده: فیخ دام ها اذام با اذام داموا بشبا فیخ کی بصیلم الوهیم غااثا اث ها اذام (۱). و همچنین در جزء ثالث از سفر اول مذکور است که از برای ابراهیم علیه السلام ختنه اولاد در روز هشتم میلاد قرار داد (۲). و اگر قبول کنند که قبل از موسی شریعتی بوده است، گوئیم: که آیا در تورات زیاده بر شرایع سابقه شریعتی هست یا نه؟ اگر گویند: نیست، پس هیچ فایده ای در تورات نباشد، و فرستادنش تأکید بلکه عبث باشد، و آن باطل است بالاتفاق. و اگر زیاده هست، پس در آن زیادتی تحلیل حرامی یا تحریم حلالی هست یا نه؟ اگر گویند نیست، بر آنها دو بحث وارد آید یکی: آنکه تورات حرام کرده است کل صنعتهای عملیه را در روز شنبه بعد از آنکه حلال بوده است، و این بعینه نسخ است، دوم: آنکه معنی نیست از برای زیاد کردن در شریعت مگر تحریم حلال سابقی یا عکس آن، پس هرگاه جایز باشد که تورات نسخ شریعت سابقه نماید، نسخ تورات به شریعت لاحقه مانند شریعت عیسی و محمد علیهما السلام نیز جایز باشد.

ص: ۱۹۲

-
- ۱-۱). تورات سفر خروج، باب ۲۱، آیه ۲۳ - ۲۵؛ لاوی، باب ۲۴، آیه ۱۹ و ۲۰؛ تثیبه، باب ۱۹، آیه ۲۱.
۲-۲). تورات سفر تکوین، باب ۱۷، آیه ۹ - ۱۵؛ لاوی، باب ۱۲، آیه ۳؛ خروج، باب ۱۲، آیه ۴۳ - ۴۹.

گوئیم به یهود : که به چه نحو و به چه طریق علم به هم رسانیده اید به نبوت حضرت موسی که ارباب شرایع و نحل سابقه مانند صابیان و گبران و جوکیان ثابت توانید کرد ، و حال آنکه نه موسی را دیده اید ، و نه معجزات او را مشاهده کرده اید ، و اگر اعتماد بر اخبار و آثار آباء و اجداد و استادان می نمائید ، و اعتقاد به صدق آنها و تواتر اخبارشان دارید ، و به همین احتجاج و استدلال بر کفار مذکورین می نمائید ، به همان طریق نصارا و مسلمین می گویند و بر شما احتجاج و استدلال می نمایند به آنچه مسلمین می گویند و بر شما احتجاج و استدلال می نمایند به آنچه شما بر نصارا و مسلمین رد می کنید ، به همان نحو کفار سابقین بر شما رد می کنند ، به علاوه آنکه مسلمانان به قرآن که معجزه باقیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است حجت می گیرند . و اگر یهود گویند : که نبوت موسی به اجماع و اتفاق ارباب هر سه ملت که یهود و نصارا و مسلمین اند ثابت است به خلاف نبوت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم . گوئیم : که نبوت ادیس و ابراهیم که صابئان و مجوسان به آن قائلند به شهادت ارباب هر سه ملت با مجوس صابئین ثابت است ، به خلاف نبوت موسی ، پس به هر طریقی که یهود جواب آنها دهند نصارا و مسلمین جواب یهود می دهند و اما بطلان نحل جوکیه و زردشتیه و دهریه و امثالهم ، پس آن ثابت است به ضرورت ادیان ملّیین خصوصاً دین مسلمین .

سهم سوم در ذکر آیاتی که در تورات معرف دلالت بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کند که یهود و نصاری انکار او نمی توانند کرد

یکی: آن است که در جزء ثانی از سفر خامس مذکور است به این عبارت: ناوی اقلیم لاهیم مقار واجهم کاموا خا ایلا ویشماعون یعنی پیغمبر برپا شد از برای آنها از میان برادرانشان مثل تو، پس به او باید ایمان بیاورید (۱) و ظاهر این کلام اشارت است به ایمان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. اگر گویند: که فرمود از میان برادرشان، و ظاهراً مراد از برادران بنی اسرائیل نه بنی اسماعیل. گوئیم: که در تورات اخوتکم من بنی العیص آمده است، در جزء اول از سفر خامس به این عبارت: ا تیم عور بغول احیحیم بنی عیسا وهیو سثریم بسیعیر (۲) تا آخر یعنی شما عبور کننده گانید در زمین برادر خود پسران عیص که مقیمند در سیعیر، پرهیزید که طمع کنید در چیزی از زمین آنها، پس هرگاه در تورات اولاد عیص را که پسر اسحاق و برادر یعقوب اسرائیل است برادران بنی اسرائیل خوانده باشند، پس مانعی ندارد که اولاد اسماعیل را که برادر اسحاق و پسر ابراهیم است برادران بنی اسرائیل که او اسحاق بن ابراهیم اند خوانند، چنانکه در عرف عام نیز چنین اطلاق می کنند. اگر گویند: که شاید کلام سابق اشار به اشموائیل پیغمبر که از سبط لیوی جد موسی است. گوئیم: که اگر چنین باشد، پس شما را چه حاجت است که خدا شما را وصیت کند به ایمان به اشموائیل، و حال آنکه شما قائلید

ص: ۱۹۴

۱-۱). تورات مثنی، باب ۱۸، آیه ۱۵.

۲-۲). تورات سفر تکوین، آیه ۲۷.

به آنکه اشموائیل نیاورده شریعت تازه از خوف آنکه مبادا او را در این صورت قبول نکنند پس وصیت به آن فایده ای ندارد ، پس کلام مذکور ظاهر است در آنکه مراد به آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که صاحب شریعت تازه است مخالف شریعت تورات ، پس وصیت به ایمان به او فرمود که مبادا از رهگذر مخالفت با تورات که یهود به آن انس دارند ایمان به او نیاورند .

سهم چهارم در اشاره به مواضعی که در آنها اشاره به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده است در تورات

یکی : آن است که در جزء سوم از سفر اول در خطاب خدا به ابراهیم به این مضمون مذکور است : و اما در اسماعیل پس قبول کردم دعای تو را در شأن او ، و برکت دادم در او ، و او را با ثمر گردانیدم ، و بسیار گردانیدم جدا جدا (۱) . و جدا جدا در لغت عبرانی به معنی ماد ماد بود ، و حساب حروف جمل ماد ماد نود و دو است که مساوی است با جمل محمد ، و شاید به این لغز اشاره به نام آن حضرت شده ، و تصریح به اسم آن حضرت فرموده تا ابعد باشد از قبول تصحیف و تحریف یهود عنود ، چنانکه در بسیاری از چیزها تحریف نموده تغییر داده ، چنانکه حق تعالی در قرآن فرموده «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۲) . دیگر : آن است که در آخر تورات مذکور است ، و در انوار سابقه نیز گذشت به این مضمون : که قدرت خدا روی آورد از کوه سیناء

ص: ۱۹۵

۱-۱) . تورات سفر تکوین ، باب ۱۷ ، آیه ۲۰ .

۲-۲) . سوره نساء ، آیه ۴۶ .

و درخشید از کوه سیعیر ، و طالع گردید از کوه فاران (۱). و اینها اشاره است به ترتیب به سوی حضرات موسی و عیسی و محمد علیهم السلام ، و کوه سیعیر جای اولاد عیص است که ایمان به عیسی آورده نصارا شدند ، و حضرت عیسی در آن کوه مقام داشت ، و همچنین قبول دارند که کوهع سیناء همان کوه طور مشهور و اشاره به حضرت موسی است . و کوه فاران در مکه است که از بلاد حجاز است ، چنانکه گذشت در انوار گذشته از تصریح ابن کوفی به این ، و شهادت تورات در آنجا که فرموده : و میشو بمذبار پاران ، یعنی ساکن شد ال اسماعیل در کوه پاران که عجمی فاران است ، و معلوم است که نبوتی که در کوه فاران به هم رسد از آل اسماعیل باشد و مراد از آن غیر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست به اتفاق اهل ملل ثلاث ، زیرا که او است که دعوی بعثت نمود از مکه که مقام جدش اسماعیل بود . لکن یهود عنود در این مقام جان می کنند و دست و پای می زنند ف تا به حدی که بعضی از آنها گفته اند که در تورات مذکور است که حضرت عیسی با بنی اسرائیل به کوه فاران گذشتند و در آنجا اقامت نمودند ، و چند مرتبه خدا با موسی در آنجا مخاطبه فرمود . و بعضی گویند : که چند موضع دیگر مسمی به فاران هست از آن جمله قریه ای است در نواحی سفد از اعمال سمرقند ، و بعضی گفته اند که دیهی است از دیهات سمرقند ، و بعضی گفته اند که فاران و طور دو گروه اند از کوره های قبلی شهر مصر ، و بعضی گفته اند نزدیک به آن است در تعریف فاراب و ثاواب ، که هر دو نام یک ناحیه کبیره وسیعه اند در عقب رود جیحون ، که نسبت داده می شود به آن مکان جمعی از علماء اعیان ، و این اشهر است از

ص: ۱۹۶

آنچه در حجاز است . و این تأویلات همه ناشی از نهایت جهالت یهود است ، که در تورات اشاره به آن شده است در آنجا که فرموده است : کی غوی اوژاذ عیصوٹ هیثما و این باهیم تودنا ، یعنی ایشان که بنی اسرائیلند طایفه ای هستند بی رأی ، و نیست در ایشان فهم و زیرکی . و از جمله جهالت و حماقتشان آن است که با وجود معجزات حسیه و نار سماویه و اموری چند که امتهای دیگر ندیده بودند ، گاهی قصد می کردند که موسی و هارون را سنگسار کنند ، و در حیات حضرت موسی و هارون گوساله پرستیدند ، و بعد از عبور از دریا و هلاک فرعون از موسی خواهش نمودند که از برای آنها خدایی بسازد چنانکه بت پرستان دارند ، و در ارض تیه خواهش مراجعت به مصر نمودند ، با وجود آنکه در آنجا بنده قبطیان بودند .

سهم پنجم یهود ادعا می کنند که از میان همه مردمان برگزیده و محبوب خداوند عالمیاند

و به این سبب خدا پیغمبری نتمی فرستد و صالحی به هم نمی رسد مگر از یهود ، و این غلط است ، زیرا که حضرت ایوب پیغمبر و برگزیده خدا بود به اتفاق یهود ، و حال آنکه از بنی اسرائیل نبود . و ایضاً جمهور بنی اسرائیل که عبارت از نه سبط و نیم آنها باشند گمراه شدند به اغوای پرفقام بن نفاط ، که خروج کرده بود بر اولاد سلیمان بن داود ، و از برای آنها دو قوچ از طلا ساخت و همه را بر عبادت آنها داشت با تمام اهل دارالملک آنها که نامش شومرون بود ، و چنان بود تا آنکه جنگ واقع شد میان آنها و میان دو سبط و نیم دیگر که بر ایمان خود باقی و همراه اولاد حضرت

داود بودند، و جنگ در بیت المقدس واقع شد، و در یک معرکه پانصد هزار کس کشته گشتند، پس چگونه آن ملاعین کافرین با کفرشان برگزیده و محبوب پروردگار عالمیان بودند، و حال آنکه یهود آنها را کافر و بد و ملعون می دانند. و ایضاً در تورات مذکور است که فرقی نیست میان بنی اسرائیل و کسانی که داخل دین یهود شوند هر چند که از بنی اسرائیل نباشند، در آنجا که فرموده به این مضمون که: اجنبی و صریح النسب از شما در پیش خدا مساویند و تفاوتی ندارد. و بنا بر این بنی اسرائیل را فضیلتی و مزیتی بر دیگران نباشد، و برگزیده و محبوب خدا و پیغمبران و صلحا نیز از دیگران به هم رسد، پس دعوی مزیتشان بر دیگران باطل و غلط باشد.

سهم ششم در ذکر بعضی از کفریات و هذیانات یهود

و آن چند چیز است: یکی آن است که هر روز در نمازشان می گویند که ما پسران خداییم و محبوبان خداییم به این عبارت:

« اهوآث عولام اهوآنانو » یعنی ای خدای روزگار ما را زنده گردانیدی

« هیشوا بنواذ پنولثور آتیخا » یعنی برگردان ما را ای پدر ما به سوی شریعت خود

« واژنیو ملکینو الوهنیو » یعنی ای پدر ما ای پادشاه ای خدای ما

« ائا ازرنائی اوینو » یعنی تو ای پروردگار ما پدر مایی

« وآث کل روذنی بایخا » یعنی همه کسانی که پیروی پسران تو کردند دریا پوشانید آنها را. و ایضاً انتظار می کشند یهود که شخصی از اولاد داود از برای ایشان به هم رسد، که چون لب را به دعا بجنباند همه امتها سوای یهود بمیرند، و این شخص منتظر به گمان ایشان همان مسیح موعود

است، و پیغمبران ایشان از برای اظهار دین مسیح و خضوع جباران از برای اهل دین او و آوردن مسیح شریعت ناسخه شرایع متقدمه مثلها زده اند. از آن جمله گفته اند که در زمان او گرگ با میش با هم بخوابند و با هم بچرند، و شیران مانند گاو گاه خورند و به این عبارت آنها را ادا کرده اند: و غار ذایره ثم کاوش بجدا و بصوا شینهم و ارثا قاریو حنل تینشون. و ایضاً معتقد یهود آن است که چون مسیح آید همه آنها را در قدس جمع نماید و از برای آنها دولت به هم رسد، و عالم از دیگران خالی ماند و مرگ مدتهای دراز از آنها دوری گزیند، و طریقه ایشان آن است که در جستجوی شیران در بیشه ها باشند، و گاه در پیش آنها ریزند تا وقت خروج مسیح را معلوم کنند. و دیگر آنکه در تورات که الحال دارند مذکور است که با موسی با مشایخ امتش در بالای کوه رفتند، و خدا را به آشکارا در آنجا دیدند که در زیر هر دو پایش کرسی بود مانند بلور به این عبارت: و یروا اوائء الوهی یسرائیل و تاحث واغلا و گویند هر دو لوح مکتوبند به انگشتان خدا به این عبارت: باصباع الوهیم. و دیگر نسبت دهند به خدا ندامت و پشیمانی را در آنچه می کند به این عبارت که در تورات مذکور است: وینامم اذونای کی عاساءات یا ادام بء ارث و بوعیصوال لبثو، یعنی خدا پشیمان شد از خلقت بشر در زمین، و دشوار آمد بر او، و عیصو در لعنت عبرانی به معنی مشتق است، چنانکه در تورات در مقدمه مخاطبه خدا به حواء به این عبارت گفته بعیصوء یتلدی رانیم، یعنی به مشقت فرزندان بزایی.

و ایضاً گویند که حق تعالی به شموایل پیغمبر چنین فرمود: ینحامتی کی میلاختی اٹ شاول، یعنی خدا پشیمان شدم از آنکه شاول را بر بنی اسرائیل مسلط و حاکم کردم. و در موضع دیگر چنین گفته: واذونای ینحام کی هلیج اٹ شاول، یعنی خدا پشیمان شد از پادشاه کردنش شاول را بر بنی اسرائیل. و ایضاً در کتب خود نوشته اند که چون نوح از تابوت یعنی کشتی بر آمد ابتدا کرد به ساختن قربان گاهی از برای خدا، و قربانی های بسیار در آنجا کشت، و این کلمات را گفت: و تارح اذونای اٹ ربیح هیخوج دیؤترا اذونای ال لبوار سیف لقلیل غوراث هاء ازما باعوورها ذام، یعنی خدا یافت بوی گوشت پخته قربانی، پس گفت خدا در ذات خود که هرگز عود نکنم به لعنت زمین به سبب مردمان، به اعتبار آنکه خاطر آدمیزاد مطبوع است بر بیدی و ردائت، و هرگز عود نکنم به هلاک کردن جمیع حیوانات چنانکه کردم. و شاید این کفریات در کتب سماویات و تورات اصلی نبوده است، و به تحریف و تغییر محرفین و مفسرین به هم رسیده باشد، مانند جراثیم در زمان سیلوستر قیصر در قرب سیصد سال قبل از بعثت حضرت خیر البشر. و همچنین پادشاهان عاصیان بت پرستان یهودان مانند احاث و احزیا و امصیا و یهورام و یرفعام بن نواط و غیر اینها از ملوک بنی اسرائیل که پیغمبران خود را کشتند و ترک شریعت موسی و احکام تورات در مدت طویله نمودند، چنانکه بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلفا جور بر آل آن حضرت و شیعیان عترت او نمودند، مثل خلفا بنی امیه و بنی عباس، به خصوص حجاج بن یوسف و

منصور دوانیقی، و فقها و علما بی دینان و صوفیان مزدکیان که احکام شریعت پیغمبر آخر الزمان را تغییر بسیاری دادند و تحریف بی شماری در آیات و روایات و تأویلات متشابهات کردند. و این از جمله مصادیق کلام معجز نظام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده:

آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت مثل آن واقع خواهد شد طبق النعل بالنعل، چنانکه در انوار سابقه گذشت (۱).

سهم هفتم در بیان شمه ای از هرزه ها و عقاید یهودان

درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و دین ایشان بدانکه معتقد آنها این است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از خوابهای خود دید که به او دولت و شوکتی خواهد رسید، و چون برای خدیجه به عنوان تجارت به سفر شام رفت، و جمعی از اخیار و علمای یهود را دید، و خوابهای خود را برای آنها نقل کرد، و آنها از خوابهای او استنباط دولتی از برای او نمودند، عبدالله بن سلام یهودی را رفیق او نمودند، تا بسیاری از کتب سماویه از قبیل تورات و غیره بر عبدالله خواند، و اطلاعی بر مضامین آنها به هم رسانید، و قرآن را گفت به اعانت عبدالله، و فصاحت اعجازیه قرآن از عبدالله بود، و بنا گذاشت در باب نکاح که زن بعد از سه طلاق بر شوهرش حرام شود تا به اجنبی شوهر کند، و بعد از طلاق او برای شوهر اول حلال شود، تا آنکه اولاد مسلمانان ممرزیم شوند.

ص: ۲۰۱

و این کلمه جمع ممریز است یعنی ولد زنا، زیرا که در شرع قدیمشان چنین بوده است که هرگاه مطلقه بعد از شوهر کردن به اجنبی به نکاح شوهر اول در آید هر فرزندی که به هم رسانند ولد الزنا باشد، و از این جهت یهود حضرت داود را پیغمبر ولد الزنا و ممریزه می گویند از دو جهت، و همچنین مسیح منتظر را ممریز می دانند از دو راه، زیرا که می گویند که داود پسر میشای پسر عاقر است، و عاقر پدرش بوغر و مادرش روث مغایبه است از بنی مؤاب. و حکایت مؤاب در تورات که الحال در دست یهود است به این طریق است که چون حق تعالی ائمت لوط پیغمبر را به سبب فسادی که نمودند هلاک فرمود، و حضرت لوط با دو دخترش به تنهایی نجات یافتند، به خیال آن دو دختر چنین رسید که زمین خالی از کفو و هم دین گردیده، و از برای ایشان فرزندی به هم نخواهد رسید، و نسل ایشان منقطع خواهد گردید، پس کبرا به صغرا گفت: که بیا تا به پدرمان یعنی لوط شراب بخورانیم تا مست شود، و نفهمد و با ما مقاربت کند، و از ما فرزندی به هم رسد، و نسل ما باقی ماند، پس دخترها این حيله کردند، و پدر را بیهوش کرده بر سر خود کشیدند، و از پدر حامله گردیدند، و از یک دختر پسری به هم رسید که او را مسمی گردانید به مؤاب یعنی فرزند پدر، و از دختر دیگر نیز پسری به هم رسید که او را موسوم نمود به بنی عمی، یعنی فرزندی از قبیله مادر، و آن دو پسر را ممریزیم گفتند، یعنی ولد الزنا که از لوط به هم رسیده اند، و این حکایت لوط به همین طریق در تورات موجود است پس یهودانکار نتوانند نمود و رؤث

که جدۀ داود است از بنی مؤاب ، و مسیح منتظر ایشان نیز از نسل داود است ، پس ولد زنا خواهد بود . و از اقبیح قبایح و افضح فضایح آن است که نسبت شرب خمر به حضرت لوط در سن صد سالگی داده اند به حدی که مست شده و با دختران خود زنا کرده است ، چنانکه به این مضمون در تورات معرب مذکور است : فلم یشعر باضطجاعها ولا بقیامها ، یعنی از مستی و بیهوشی نیافت خوابیدن دخترش را همراه او و نه برخاستنش از پیش او ، و این مقدمه دختر کبرا در یک شب به عمل آورد ، و دختر صغرا در شب دوم . و ایضاً در تورات مذکور است : که یهودا پسر حضرت یعقوب پیغمبر که جدّ بنی اسرائیل و یکی از اسباط دوازده گانه است ، تزویج نمود پسر بزرگ تر خود را به زنی که او را تامار می گفتند ، پس آن پسر از سمت دبر به آن زن مقاربت می کرد ، پس حق تعالی بر آن پسر غضب کرد و می میرانید ، پس یهودا تامار را به پسر دیگر خود تزویج نمود ، و آن پسر هر وقتی که دخول می کرد عزل می کرد ، آب منی خود را بیرون فرج بر زمین می ریخت که مبادا از تامار فرزندی به هم رسد ، و فرزند اول را به نام برادر متوفی گردانیدند که اسم او باقی ماند ، پس خدا را ناخوش آمد از آن فعل ، و آن پسر را نیز می رانید ، پس یهودا تامار را به خانۀ پدرش فرستاد ، تا آنکه پسر کوچکش شیلا نام بالغ عاقل شود و تامار را تزویج کند ، پس تامار در خانۀ خود ماند ، پس زوجه یهودا فوت شد ، و او رفت به منزلی که آن را تمنّات می گفتند که پشم گوسفندان خود را ببرد .

چون خیر رفتن یهودا به تمنّات برای پشم بریدن به تامار رسید ، رخت زنا کاران را پوشید ، و در محل مرتفعی بر سر راه یهودا در انتظار او نشست ، و چون یهودا او را خیال کرد که زن زناکار و از فواحش است گفتگو به او نمود تا آنکه راضی شد ، پس تامار طلب اجرت کرد ، یهودا وعده بزغاله به او کرد ، و عصا و انگشتر خود را به رهن نزد تامار گذاشت ، و بعد از دخول تامار از یهودا حامله شد به دو پسر فارص و ذارح ، و نسل همین فارص بوغر شوهر رؤت مؤایبه مذکوره به هم رسید ، که از اجداد و جدّات داود پیغمبر بودند . و چون یهودا مطلع شد که تامار بی شوهر به زنا حامله شده فتوا داد که تا مار را بسوزانند ، پس تامار انگشتر و عصای یهودا را نزد او فرستاد و گفت : من از صاحب این عصا و انگشتر حامله ام ، یهودا گفت : راست گفتی لکن من تو را در آن وقت نشناختم ، بر من و اولاد من حرامی . و از اینجا مستفاد می شود که در شریعت قبل از موسی و تورات حدّ زنا سوزانیدن بوده ، و بعد از آن در تورات منسوخ شده ، پس این از جمله ادلّه جواز نسخ نیز خواهد بود . (۱)

سهم هشتم دشمنی یهود با اهل اسلام

حق تعالی در قرآن فرموده : «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (۲) . یعنی هر آینه می یابی دشمن ترین

ص: ۲۰۴

۱-۱) . مراجعه شود به کتاب الهدی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۴۷ .

۲-۲) . سوره مائده ، آیه ۸۲ .

مردمان از برای مؤمنان یهودان و مشرکان . و از آثار عداوت آنها آن است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به دو نام می خوانند :

یکی مشوکاع یعنی دیوانه ، دوم فاسول یعنی ساقط و افتاده از نظرها ، و قرآن را قالون می گویند یعنی عورت ، و مرادشان آن است که قرآن مانند عورت است که بر وزش مستلزم فضااحت و رسوایی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان است ، و در هر نمازی نفرین می کنند بر اسلام و مسلمین به این عبارات : و ملحوث زادون مهیراً عقروء ابداه بیامینوا . و خلاصه مضمونش این است که مملکت و سلطنتی که بر ما هجوم آورده آن را زایل ساز از بیخ و بن برکن . و همچنین در نمازشان پیش از این نفرین می کرده اند بر همه امتنان به زوال و هلاکت ، و بر عالم به خرابی سوای خودشان و بلادشان ، یعنی اراضی کنعان ، و چون اهل فرس و یونان مطلع شدند بر نفرینشان آنها را منع نمودند از نمازشان به اشد منعها ، پس از برای نمازشان حيله ساختند و اختراع دعایی چند کردند که ممزوج با فصول نماز خود نمودند ، و آن ادعیه را خزانه نام نهادند ، و به چندین لحن و نوا خوانندگی کردند . و در اوقات نمازشان جمع گشتند بر خواندن آن لحنها و کشیدن صداها ، و نماز را بدون لحن و خوانندگی بجا می آوردند ، و امامشان در نماز جماعت قرائت به تنهایی می کرد و مأموم صدا را با او بلند نمی کرد . و امّا امام خزانه مأمومان مانند حلقه ذکر صوفیان با او موافقت می کردند در بلند خواندن به اصوات و الحان ، پس هرگاه فارسیان

انکار می نمودند این کیفیت را بر ایشان عذر می آوردند که گاهی از خوشحالی خوانندگی می کنند ، و گاهی بر خود نوحه و شیون می نمایند ، پس فارسیان به این عذر دست از آنها بر می داشتند ، و بر نماز خودشان می گذاشتند . و بعد از ظهور اسلام و تسلط مسلمانان بر آنها ، آنها را اهل ذمه کردند و به گرفتن جزیه بر حال و دین خود گذاشتند ، خزانه را از سنن مستحبه اکیده عیدها و اوقات خوشحالی ها و شادی ها به عوض نماز خود قرار دادند ، و در آن اوقات به همان خزانه اکتفا کرده ترک نماز نمودند .

سهم نهم در ذکر بعضی از حماقت ها و جهالت ها و کفرهای یهود

به علامه آنچه که گذشت از آن جمله : آن است که بعد از عصر یوشع بن نون بت پرستیدند ، و رفیق گردیدند با ایشالوم فرزند عاصی عاق حضرت داود پیغمبر ، که مادرش دختر پادشاه گرجستان بود در عصیان و خروج بر حضرت داود ، و بر آن حضرت سخت گرفتند ، بعد از آن مطیع داود شدند ، و دسته دسته به اظهار توبه و ندامت به خدمت آن حضرت رسیدند ، و با هم در پیش گیری به خدمت آن حضرت نزاع نمودند ، پس سبط یهودا گفتند : که ما سزاوارترین مردمیم در سبقت به خدمت ملک داود ، زیرا که ما از طایفه و سبط اوئیم ، ناگاه در این اثناء شخص فضول هرزه ای که او را یحزی بن شیبع می گفتند به صدای بلند فریاد زد که ما را بهره ای و رغبتی نیست

در داود پسر میشا هر کس به خیمه خود برگردد ، پس همه لشکر بنی اسرائیل به مجرد حرف این فضولی برگشتند ، و از سر حضرت داود متفرق گشتند ، پس وزیر مؤاب آن فضولی را کشت ، و به کشتن او همه عسکر باز به خدمت داود برگشتند . و همچنین عبادتشان از برای دو قوچ طلایی که به اربعام نام در ولایت نابلس از برای ایشان ساخته بود ، و به آن سبب به زیارت و حج دو قوچ مذکور رفته که ترک بیت المقدس می نمودند ، و مع ذلک کله اصرار بر مخالفت پیغمبران تا وقت انقضای دولتشان از چیزهایی است که عاقلی مرتکب آن نمی شود ، هر چند که در نهایت شقاوت باشد .

سهم دهم بعضی هرزه گی های یهود

از جمله هرزگی و خریت آنها این است که در حدود سنه پانصد و پنجاه هجری در دارالسلام بغداد از یهود آنجا روداد ، و مختصرش آن است که جوانی از یهود که نشو و نما در سواد شهر موصل نموده بود ، و او را مناحیم بن سلیمان می گفتند ، و معروف به ابن روحی بود ، و بسیار مقبول و خوش صورت بود ، و در دین خود عالم و فقیه ، و در عمادیه موصل سکنی داشت ، و متولی قلعه محکمی در آن حدود از فدویانو معتقدان او شده به او کمال اعتقاد داشت ، و در اکثر اوقات به دین و زیارت او میرفت ، پس مناحیم محیل قلت عقل متولی مذکور را استنباط نموده به خاطرش رسید که می تواند به حيله قلعه مذکور را از دست او بگیرد ، در محل سکنی و مأمن خود قرار دهد .

پس نوشت به یهودانی که در اطراف بلاد آذربایجان بودند، زیرا که یهود عجم را جاهل تر و احمق تر از سایر بلاد یافته بود، و مضمون مکتوبش این بود که او قائم به امر دین، و از برای یهود غیرت نموده است بر مسلمین، و باید همگی آنها حاضر شوند، نه از برای جدال و قتال، بلکه از برای آنکه در پیش روی او بایستند تا ایلچیان و رسولان پادشاهان که از اطراف به خدمت او می آیند آنها ببینند، و باید که با هر یک از آنها شمشیری یا آلت حربی دیگر باشد، و آن را در زیر رختهای خود مستور دارد. پس یهود عجم و نواحی عمادیه و سواد موصل همگی به طریقی که به آنها نوشته بود نزد او جمع شدند، تا آنکه جمع کثیری نزد او فراهم آمدند، متولی مذکور نظر به حسن ظنی که به او داشت، گمان می کرد که آن جماعت به زیارت آن محیل آمده اند، تا آنکه حيله اش بر او معلوم شد، و چون متولی شخص حلیم و سلیم نفسی بود، بسیار راغب به خون ریزی نبود، همان محیل را به تنهایی کشت، و باقی دیگران کهع نزد آن محیل حاضر شده بودند به کمال مشقت فرار برقرار اختیار نمودند. و آن احمق ها هیچ از حيله و تزویر آن محیل سر در نیاوردند و نفهمیدند، بلکه تا مدتی مدید آن محیل ملعون عنید را ترجیح بر پیغمبران خود می دادند، حتی آنکه بعضی او را مسیح منتظر دانسته، بلکه بسیاری از یهود عجم از بلاد خوی و سلماس و تبریز و مراغه قسم بزرگ خود را به نام آن محیل می خوردند، و یهود عمادیه نسبت به سایر یهود در دشمنی آنها بدتر از دشمنی نصارا از برای یهود شدند، و بسیاری از آنها دینی اختراع نمودند که نسبت به مناحیم مذکور می دادند.

و چون خبر مناحیم به بغداد رسید، دو نفر حیلہ گرد از مشایخ یهود بغداد بر زبان مناحیم کتابتها به بغداد فرستادند، و یهودان را به نزدیکی فرجی که منتظر آن بودند بشارت می دادند، و تعیین کردند وقت فرج را که آن شبی خواهد بود که همگی یهود به سوی بیت المقدس پرواز خواهند نمود. پس احمقان یهودان بغداد با وجود ادعای فطانت و ذکاوت این هرزه ها را همگی قبول نمودند، و زن های آنها اموال و زیورهای خود را نزد آن دو شیخ محیل بردند که از جانب آنها بر مستحقین تصدق نمایند، و رخت های سبز پوشیدند، و در آن شب وعده فرج بر پشت بامها رفتند و منتظر پریدن به بالهای ملائکه به بیت المقدس شدند، و زنان شروع کردند در گریه به حال اطفال شیرخواره که مبادا مادران پیش از کودکان یا بر عکس پرواز کنند و همدیگر را نینند و شیرخواران از گرسنگی بمیرند، و مسلمانان از حرکات ایشان در تعجب ماندند، و گفتگو نمودند تا عاقبت کارشان معلوم شود. پس بر همان طریق در خیال پریدن بودند تا صبح طلوع کرد و اثری معلوم نشد، و آن دو محیل اموال را برده بودند، تا آنکه در آخر حیلۀ آن دو نفر بر آنها معلوم گشت، و آن سال را سال طیران نامیدند، و تاریخ عمر پیران و جوانان خود را بر آن سال بنا نهادند، و تا مدتی بعد از آن تاریخ یهود بغداد مبتنی بود بر آن. و از این قبیل است اکثر هرزه های صوفیان و درویشان و قلندران، اعاذنا الله وسایر الأخوان من همزات الشیطان.

اعنی یهود و نصارا و مسلمین ، و آن اصول عبارت است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد ، که هر یک مستفاد می شود از کتب ارباب ملل ثلاث مذکوره از برای منصف متّصف به صلاح و سداد ، منحرف از طریق نفاق و عناد ، و آنها در ضمن پنج آغاز به انجام می رسانیم به عون الملک الحی القدیم .

آغاز اول: در توحید است

و مراد از آن این است که مکلف یعنی بالغ عاقل به دل اعتقاد کند و به زبان اقرار نماید به آنکه خدا واحد احد است از جمیع جهات ، یعنی یک و یگانه است ، و شریک و شبیه در هیچ چیز و از هیچ راه ندارد . چنانکه در فصل چهارم و ششم کتاب شعیای پیغمبر در خطاب بنی اسرائیل به این مضمون فرموده : که یاد کنید دین کسانی را که پیش از شما بوده اند ، و آن را از برای شما فرستاده ام ، پس خواهید دانست که من خدای شمایم و شبیه و نظیری ندارم ، و هیچ کس مثل من نیست . و ایضاً در فصل نوزدهم انجیل متی مذکور است : که مردی به خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمد و گفت : ای معلم کامل از امور خیریه چه چیز به عمل آرم تا داخل بهشت شوم ؟ پس عیسی بر او اعتراض نمود و چنین فرمود : که کامل نمی باشد مگر یک نفر متفرد که آن خداست (۱) .

ص: ۲۱۰

و ایضاً در فصل دهم انجیل مرقس مذکور است: که روزی عیسی به جایی می رفت، که ناگاه ظاهر شد بر او شخصی که آثار علم و معرفت بر او بود، پس به دو زانو در برابر آن حضرت نشست و گفت: ای معلم کامل چه کنم که حیات ابدی را دریابم؟ عیسی فرمود: چرا وصف کردی مرا به کمال، جایز نیست که وصف شود به کمال مگر خدای یگانه (۱). و ایضاً در فصل دوازدهم انجیل مرقس چنین است: که کاتبی از کتاب یهود به خدمت عیسی آمد، و عرض نمود که چه چیز است اصل اول از دین من؟ فرمود:

همان اصل اول است از دین موسی، در آنجا که خطاب به بنی اسرائیل نموده فرمود:

ای بنی اسرائیل به درستی که خدای شما یگانه است، پس سزاوار است که او را خدای خالق دانید، و به دل ها و عقل ها و قوای خود دوست دارید، و بدانید که اصلی در دین من اعظم نیست از این اصل یکه او اصل دین موسی است، و به سوی آن می خوانم شما را و مردم را، و امر می کنم آن همه را، و نیز می گویم که دوست بدارید برادران مؤمن خود را، چنانکه دوست می دارید خود را. پس کاتب گفت: ای معلم خوب گفتم و چشمم را به نور هدایت منور ساختی، و حق را به من آموختی، زیرا که من نیز بر این اعتقاد بودم، و می دانم که خدا یکی است، و به غیر از او خدایی نیست، و اعتراف دارم به اینکه سزاوار است که او محبوب باشد به تمام دل و عقل و قوت، و اعتراف می کنم به اینکه سزاوار است محبت برادر مؤمن چنانکه دوست می دارم خود را، و می دانم که این اعتقاد اعظم است از قربانی ها و کشتارها.

ص: ۲۱۱

پس چون عیسی علیه السلام دید که آن شخص درست می گوید و به علم گفتگو می کند گفت به او: بدان ای مرد که تو بسیار نزدیکی به سلطان بهشت به سبب این اعتقاد (۱)، و همین مضمون که در انجیل مرقس است بهتر و صریح تر از آن در انجیل لوقا است (۲). و ایضاً در فصل هفدهم انجیل یوحنا مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

که در روزی که یهود او را گرفتند و حبس کردند، در جمله آنکه ائت خود را به آن وصیت نمود به این مضمون فرمود: که زود باشد که زمانی بیاید که متفرق شوید، و هر یک از شما به سمتی در خیالی روید، و مرا تنها گذارید، لکن من تنها نخواهم بود، زیرا که خدا با من است، و خدا بر هر چیزی شاهد است، و بعد از آن عیسی سر برداشته و چشم به آسمان گشوده گفت: ای خدای من این ساعتی است که مرا وعده کرده ای به تحقیق که رسیده است، پس مرا جلی و مشهور ساز تا تو را جلی و مشهور سازم و گویم به ایشان که حیات ابدی آن است که بدانند که تو خدای واحدی و من پیغمبر و بنده توام (۳). قاصر گوید: که تعجب است از کسی که امثال این کلمات را از عیسی علیه السلام بشنود، و او را خدا یا پسر خدا داند، و قائل به اقامت ثلاثه شود، مگر آنکه عیسی را در امثال این گفتگوها کاذب داند.

آغاز دوم: در بیان اصل دوم که آن عدل است

یعنی خدا عادل است و ظالم نیست، و صدور ظلم از او ممتنع

ص: ۲۱۲

۱-۱. انجیل مرقس، باب ۱۲، آیه ۲۸ - ۳۴.

۲-۲. انجیل لوقا، باب ۱۰، آیه ۲۵ - ۲۸.

۳-۳. انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۱ - ۳.

و قبیح است ، به دلیل آنکه ظلم نمی کند مگر محتاج یا جاهل یا مجبور یا عبث کار ، و خدا منزّه است از همه اینها ، به علاوه آیات بسیار و اخبار بی شمار در طریق اسلام که از آن جمله است قول حق تعالی در قرآن «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱) یعنی ظلم نمی کند پروردگار هیچ کس را . و از کتاب دترنامی که یکی از کتب خمسه است از تورات مذکور است از حضرت موسی علیه السلام که فرمود : بدانید که اسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از خداست ، و او به آنچه دارد از ملک عظیم و استغناى ذاتی نزدیک شده است به شما ، و دوست دانسته است شما را از راه تفضّل و احسان ، و لطف به شما و پدران شما اختیار کرده است اولاد پدران شما را بعد از انقراضشان ، چنانکه ظاهر می شود از دینی که فرستاده است برای شما ، تا انجا فرموده است : که پروردگار شما و خدای شما اله است و رب الارباب است ، عظیم مقتدر قهاری است که نزد او اعتناى به رشوه و شفاعت و از برای غیر اهلش نیست ، حکم می کند از برای یتیمان و بیوه زنان به حق . و ایضاً حضرت ایوب علیه السلام در فصل سی و چهارم از کتابش به این مضمون فرموده : که ای مردمان منصفان بشنوید کلام مرا و بدانید که ظلم از خدا بعید است ، و ترک عدالت از هر کسی که بر هر چیزی قادر باشد مستبعد و محال است . و ایضاً حضرت سلیمان بن داود در کتابش که مسماً است به حکمت چنین فرموده است در مناجاتش با حق تعالی : که ای پروردگار من کیست آن کسی که قدح کند با عظمت تو در افعال تو ، و قادر

ص: ۲۱۳

باشد بر آنکه گوید چرا کردی ، و کیست که بایستد از برای محاکمه با تو و گفتگو کند نزد تو ، و کیست که چون عذاب کنی بدان بنی آدم را یاری کند آنها را ، و اگر فانی سازی هر که را که خلق کرده ای ، قدرت ندارد کسی که درباره آنها با تو گفتگو کند ، از جهت آنکه خدایی نیست غیر از تو ، و تو لطیف و مهربانی به همه آنها ، و حکم تو به عدالت است نه به ظلم در آنها ، و چون عادللی به اتمام حجت بر آنها می کنی به نحوی که مستبعد شود تعذیب غیر مستحق تعذیب قوت و قدرت توبه سبب آنکه بنا گذاشته ای اجرای قدرتت را بر عدل ، تا آخر مناجات آن حضرت که همه مشتمل است بر اظهار عدل خداست .

آغاز سوم: در اصل سوم است که آن نبوت است

و چون نظر به حکمت حق تعالی خلق را از برای اظهار بندگی و عبادت خلق نموده ، چنانکه در قرآن مجید فرموده : «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) . یعنی نیافریدم جنیان و آدمیان را مگر از برای آنکه مرا پرستش کنند ، پس نظر به این به حسب حکمت واجب است که حق تعالی از جنس مکلفین شخصی را معین سازد که اوامر و نواهی الهی را به مکلفین رساند . و باید دوجهتین یعنی جهت تنزه و تقدس ، و جهت تعلق و تدنس داشته باشد ، که به جهت اول اقتباس انوار و معارف از درگاه اله نماید ، و به جهت دوم به خلق رساند ، چون در حکمت الهیه و عدالت ربانیه مدلل و مبرهن است که ثواب ندهد و عقاب

ص: ۲۱۴

نکند مکلف را مگر بعد از اتمام حجّت بر او ، چنانکه در قرآن اشاره فرموده : «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱) یعنی فرستاده است خدا پیغمبرانی بشارت دهندگان به ثواب و بیم کنندگان به عقاب تا نماند از برای مردمان بر خداوند عالمیان حجّتی و راه گفتگویی بعد از فرستادن پیغمبران . و در فصل سوم از کتاب ایزد از کتب خمسه از تورات منقول است : که چون بنی اسرائیل شنیدند صدایی از دور در حین مکالمه خدا با موسی در طور ، گفتند به موسی به الحاح بسیار و التماس بی شمار که ای موسی تو حرف زن با ما و امر کن به آنچه خواهی که تو را اطاعت کنیم ، هر چه گویی قبول نماییم به سبب آنکه نمی خواهیم که خدا با ما گفتگو کند ، زیرا که می ترسیم که هلاک شویم ، به جهت آنکه قدرت بر شنیدن صدای خدا نداریم (۲) . و در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا مذکور است : که حضرت عیسی به امت فرمود که اگر مرا دوست دارید ، پس حدیث مرا حفظ کنید ، پس زود باشد که من استغاثه کنم و از خدا خواهم که بفرستد از برای شما فارقلیط دیگر که همیشه با شما باشد (۳) ، یعنی بعد از او فارقلیط دیگر نیاید ، و معنی فارقلیط در لغت نصارا واسطه است ، و مراد از آن واسطه میان خدا و خلق است یعنی پیغمبر . قاصر گوید : که نصارا بعد از عیسی به پیغمبری قائل نیستند ، و فارقلیط را به روح القدس تفسیر می کنند ، و روح القدس را حال در همه حواریین می دانند ، و آن را یکی از اقانیم ثلاثه می شمارند چنانکه گذشت ، و به این سبب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر نمی دانند .

ص: ۲۱۵

۱-۱ . سورة نساء ، آیه ۱۶۵ .

۲-۲ . تورات سفر تثیبه ، باب ۴ ، آیه ۱۰ - ۱۱ .

۳-۳ . انجیل یوحنا ، باب ۱۴ ، آیه ۱۵ - ۱۶ .

و ردش از چند راه است : اول : آنکه نام کسی که عیسی مژده به ارسال او داده فارقلیط است چنانکه دانستی ، و فارقلیط بنابر قول شیخ نصارا جرانیم نام که در عصر سیلوستر قیصر که بعد از قسطنطین قیصر بانی قسطنطنیه بود ، به نحوی که در فهرست ترجمه اسامی الفاظ عبرانی تصریح به آن نموده به معنی واسطه است . پس اگر مراد به آن همان روح القدس باشد لازم می آید که کلام آن حضرت لغو و بی فایده باشد ، از برای آنکه روح القدس که نصارا گمان خدایی او می کنند در این صورت واسطه خواهد بود میان خود و مخلوقات خود ، و این حال است ، زیرا که صادق نمی آید واسطه مگر بر چیزی که میان دو چیز مختلف باشد تا اوامر اعلا را به اسفل رساند ، و مطالب اسفل را به اعلا عرض نماید ، و روح القدس هرگاه خودش خدا باشد کسی اعلا یا مساوی او نباشد و از جانب خدا به طلب و التماس عیسی که او نیز به زعم نصارا خداست نتواند آمد ، به اعتبار آنکه عیسی گفت که من استغاثه می کنم و تضرع می نمایم به سوی خدا که فارقلیط دیگر بفرستد به سوی شما ، پس اگر فارقلیط روح القدس باشد ، لازم آید استغاثه عیسی که خودش خداست از خدا که خدایی بفرستد ، و این کلام لغوی است فاسد . و بر تقدیر تنزل و تسلیم گوئیم : که تثلیثی که ادعا می کنند نیز لغو و فاسد است ، به جهت آنکه روح القدسی که در رسالتش محتاج باشد به دعا و التماس عیسی ، و همچنین عیسی که التماس نماید ارسال او را از دیگری ، هیچ کدام خدا نخواهند بود ، بلکه خدا همان یک کس است که عیسی التماس از او می نماید و او قبول می نماید

، و فارقلیط دیگر نخواهد بود ، زیرا که متحقق نمی شود تغایر و دیگر بودن مگر با تعدد ، چنانکه هر گاه بگویند خدای دیگر لازم آید از آن تعدد خدا ، و حال آنکه همه قائلند به وحدت خدا ، چنانکه در عهدنامه نصارا تصریح به آن گذشت ، پس معلوم شد که فارقلیط روح القدس نیست ، بلکه رسول دیگر است که واسطه باشد میان خدا و خلق ، چنانکه عیسی در زمان خود بود . و قول عیسی که همیشه فارقلیط با شما خواهد بود قرینه بر این است که او خاتم النبیین است ، و چون بعد از عیسی مبعوث نشد و ادعای نبوت نکرد اولو العزم سوای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس معین شد که همان مراد باشد از نبی موعود در انجیل یوحنا ، نه روح القدس نصارا . و ادله بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کتب نصارا و غیره بسیار است ، چنانکه قبل از این اشاره شد به آن و گذشت ، و از آن جمله این عبارات منقوله از تورات است :

ولوقام ناد یعوذ بنی اسرائیل کموش یداعوا ذوتانی یا نیم ال تاوی مقر نجامع حی خاکامانی باقیم لحا اذونای الوتشماعون ال سموئیل شمعتی خاهن اتواهر بلی اتواهم اودما وذاتوا شنیم اشابولد اتوانی اقیم لاهیم میقرب اخهم کاموا خاوناتینی دیازهی یقیوودبیر لاهم ادت کل اشیر اصونوا وزرتیم باداموت وهایوشما وزشیبیا بنوح هکویم اتوابی اسماعیل (۱) . و از انجیل متی این آیات منقول است : واذنای توربک بس ساری کم ارسیس مارکارهن اس فارقلیط بؤایما استونس یوتلبیرس سانس باثانی صک بوها لاصیصک کائما له کانما له وادام خبرین

ص: ۲۱۷

اسواس (۱). و از کتاب زند زردشت به لسان فرس قدیم چنین منقول است: پیام ایزد پیام نیو آفریدون رکوتا رکاکام جانوا یتاری کینا اسیم ریا کوکما نارتشت کذمن وحشود وسروب شارحی زمروتنن چارنکی ابریمی مانا کیش مند ذرا ملنکا ششاد هینا شوالمن مدینوا چیود سروب شوترنوم رکونا منشوبهان سینا جامتواین انکیز مزار ممن رانس یراذا باشور منا منذسین شمسادنوبتن ملکوتا کنحویر کتباشطر محیه اریاد درنکی سیش جکرود و سرسام . و گذشت که به هر طریقی که یهود اثبات نبوت موسی می نمایند بر منکرین از قبیل مجوس و صابئین ، و همچنین نصارا اثبات نبوت عیسی کنند بر منکرین از یهود و غیرهم ، به همان طریقهها ، بلکه بهتر از آن مسلمانان اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کنند بر منکران . و از جمله مؤیدات نبوت آن حضرت چنانکه اشاره به آن فرموده است در قرآن به قول حق تعالی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۲). آن است که روز به روز دین آن حضرت در ترقی است ، و منکران حضرت غالباً یا مسلمان می شوند یا باج و جزیه قبول می کنند ، و با کمال ذلت می گذرانند یا کشته می گردند . در فصل پنجم کتاب مسمی به کردار حواریین مذکور است که یهود بعد از قتل عیسی چون شمعون الصفا و سایر حواریین را بردند به محکمه که آنها را زجر و عذاب کنند تا از دین عیسی

ص: ۲۱۸

۱-۱ . انجیل متی ، باب ۳ .

۲-۲ . سوره توبه ، آیه ۳۳ .

برگردند ، شخصی از اعلم علماء یهود مسمی به دکامالیل آنها را موعظه نمود به این مضمون : که ای بنی اسرائیل بترسید بر نفس خود در باب این جماعتی که می خواهید آنها را تلف نمایید ، و به یاد آرید که شخصی سادس نام آمد و ادعای نبوت کرد ، و جمع کثیری تابع او شدند و تصدیق او نمودند ، و به قدر پانصد مرد رسیدند ، پس کشته شد آن شخص با جمع تابعین او در مدت قلیله ، و کارشان از پیش نرفت ، پس بعد از او شخص دیگر از یهود قلیلیوس نام طلوع نمود ، و جمعی دیگر از امت را ضایع کرد ، به اندک زمانی اصحابش متفرق گشتند . پس هر گاه حال مدعیان بی اصل چنین باشد ، شما دست از این جماعت بردارید و بر حال و اقوالشان واگذارید ، زیرا که هر گاه در اقوال و افعال خود بر حق نباشند زود امرشان به هلاکت رسد و از هم پیاشند ، و اگر بر حق باشند شما به قتال و جدال دافع ایشان نتوانید کرد ، و بر شما وزرو و بال معارضه باقی خواهد ماند ، و به این سبب مستحق عذاب و نکال خدا خواهید شد (۱) . و ایضاً از فصل هیجدهم از کتاب وتر نامی از کتب خمسه از تورات منقول است که حضرت موسی فرمود : ای بنی اسرائیل به درستی که زود باشد که حق تعالی بفرستد بر شما پیغمبری مثل من از برادران شما ، پس ایمان به او بیارید ، و کلام او را بشنوید ، زیرا که مستجاب شد دعای شما در طور ، همان دعایی که آن را ظاهر ساختید در وقتی که جمع شدید ، در حالی که می گفتید که ما نمی خواهیم که صدای کلام خدا را بشنویم ، زیرا که نمی توانیم که آن آتش عظیم را ببینیم ، و می ترسیم که از آن هلاک شویم .

ص: ۲۱۹

پس خدا در جواب شما فرمود: که خوب گفتند ای موسی، به درستی که زود باشد که بفرستم به سوی ایشان از برادرانشان مثل تو را، و بگردانم در دهان او کلام خود را، ان کلامی که می خواهم که از برای آنها بگویم، و تعلیم کند آنها را آنچه را به آن امر کنم، پس هر که قبول نکند کلام او را البته انتقام خواهم کشید از او. و اگر آنها در دل خود گویند که چگونه دانیم که آنچه می گوید از جانب خداست و حق است و از پیش خود به دروغ نساخته است؟ پس بگو ای موسی که نشانه راستی و درستی کلام او آن است که آنچه خیر به وقوع از مواعید از جانب خدا دهد واقع شود و تخلف نکند، پس این دلیل است بر اینکه او همان رسول موعود است از برای آنها، پس ایمان به او بیارید، و اگر خلاف و خلف وعده های او ظاهر شد، پس تکذیب او کنید، و دانید که آن شخص از راه تکبری که در نفس خود دارد ادعا بدون حق نموده است (۱). قاصر گوید: که از این عبارات تورات که کتاب خدا و مقبول یهود و نصارا است متفقند بر آنکه آن پیغمبر موعود بعد از موسی و خاتم انبیاء خواهد بود، و اختلافشان همین در تعیین او است، پس به گمان نصارا حضرت عیسی است، و به گمان یهود هنوز نیامده است و خواهد آمد. چنانکه اشاره شده است به آن در فصل سوم از کتاب کردار حواریین به این مضمون که: پطرس یعنی شمعون الصفا بنی اسرائیل را مخاطب ساخته گفت: توبه کنید ای بنی اسرائیل و ایمان بیارید تا گناهان شما بخشیده شود، از جهت آنکه چون بیاید به شما زمان تسلی فرود آید به سوی شما عیسی که شما را مواعظ بسیار می نمود، زیرا که به مقتضای مصلحت آسمان او را مخفی داشته است، تا

ص: ۲۲۰

خالص شوند چیزها و برسد وقتی که به آن وعده کرده اند انبیاء ، چنانکه خبر داده است موسی از جانب خدا که خواهد فرستاد بر شما پیغمبری از برادران شما مثل من ، پس بر شماست که اطاعت او کنید ، و قول او را بشنوید ، و کسی که قول او را نشنود از شماره امت او بیرون رود و هلاک گردد (۱). و چون این را دانستی پس بدان که قول یهود و نصارا در باب پیغمبر موعود باطل است از چند راه : اول : آنکه حق تعالی همه بنی اسرائیل را بر زبان موسی خطاب فرموده است که پیغمبری که بر همه مردم اطاعت او واجب است از برادران بنی اسرائیل است ، پس باید از بنی اسرائیل باشد بلکه از بنی اسماعیل باشد ، زیرا که همه بنی اسرائیل از اولاد اسحاق اند که برادر اسماعیل بوده ، پس آن اشاره است به محمد که از اولاد اسماعیل است که ادعای نبوت نموده ، و بر طریق ادعای خود مانند موسی و عیسی معجزات بسیار که از آن جمله قرآن است آورده ، نه اشاره است به عیسی به زعم نصارا ، زیرا که او از بنی اسرائیل است ، و نه به دیگری که بعد از این خواهد آمد به زعم یهود ، زیرا که او به اجماع یهود از نسل یهوداً که نیز از بنی اسرائیل است خواهد بود . پس اگر گویند : بعد از تسلیم شاید آن پیغمبر موعود غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اولاد اسماعیل باشد که بعد از این بیاید . گوییم : که اجماع یهود و نصارا واقع است بر عدم جواز انتقال نبوت از اولاد اسحاق به دیگری از اولاد ابراهیم ، پس احتمال مذکور باطل ، و به اجماع مرگب و عدم قول به فصل منحصر در

ص: ۲۲۱

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود . دوم : آنکه حضرت موسی علامتی از برای پیغمبر موعود فرموده است که آن است که آنچه را به وقوع آن از جانب خدا خبر دهد واقع شود ، و آن علامت بر شأن حضرت محمد واقع است نه در شأن عیسی ، اما عدم وقوع در شأن عیسی پس در چند چیز است که نصارا در کتب خود ذکر کرده اند : اول : آنکه عیسی گفته است که چنانکه یونس در شکم ماهی سه شبانه روز ماند ، من سه شبانه روز در قبر خواهم ماند ، و این خلاف واقع شد ، زیرا که در همه انجیلها چنین است که عیسی دفن شد در قبرش عصر روز جمعه ، و چون روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب قبرش را شکافتند او را در آنجا نیافتند (۱) ، پس آن عیسی که نقل اول از او شده پیغمبر نخواهد بود ، چنانکه از او نیز نقل کرده اند که گفته است : که من پسر خدا و پیش پدر خود می روم ، و امثال این دروغها . بلی عیسی در آن بشارتی که داده است به آمدن پیغمبری احمد نام بعد از او پیغمبر است نزد نصارا و مسلمین و معتقد مسلمین آن است که آن عیسی کشته نگشته و دفن نشده ، بلکه خدا او را نجات داده و به اسمانها برده است ، و ظاهراً اکاذیبی که نصارا می گویند و در اناجیل خود نوشته اند همه از موضوعات و تحریفات جرایم کور است . و اما وقوع در شأن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پس در چند چیز است : اول : غلبه روم است در بضع سنین بر فارسیان و چنان شد . دوم : ضرب ذلت و مسکنت بر یهود ، چنانکه الحال مقهور . مسلمانانند و جزیه و باج به کمال ذلت به آنها می رسانند ، و در

ص: ۲۲۲

۱-۱) . انجیل متی ، باب ۲۸ ، آیه ۱-۶ ؛ مرقس ، باب ۱۶ ، آیه ۱-۸ ؛ لوقا ، باب ۲۴ ، آیه ۱-۱۲ .

زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز مقهور آن حضرت بوده اند و جزیه به آن حضرت می دادند . سوم : آنکه خبر داده است که عداوت یهود و مشرکان با مسلمانان اشد است از سایر منکران ، و نصارا از حیثیت دوستی اقریند به مسلمانان ، و هر دو واقع شده است در تجربه و عیان . چهارم : آنکه خدا در شأن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (۱) یعنی به درستی که دادیم به تو کثرت اولاد را ، چنانکه اکثر مفسرین تفسیر نموده اند به این ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز خبر داده است به کثرت اولاد و اعقاب و ذریه خود ، و آن به وقوع پیوسته که الحال کم کسی هست که دو سه پشت در اسلام داشته که سید نباشد ، و یا شریف نباشد ، حتی آنکه در هند و فرنگ و چین و حبش مجلسی منعقد نمی شود غالباً که در آن مجلس سید یا شریفی نباشد ، با وجود آنکه اهل ضلال و سلاطین جور نهایت سعی در قتل و قلع و قمع ذریه آن حضرت نمودند ، مثل زید و حجاج و دوانقی و متوکل و امثال اینها . پنجم : آنکه خبر داده است در قرآن به اینکه مثل آن را نخواهند آورد به قول حق تعالی : «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا» (۲) تا حال که زیاده بر هزار و دوست سال است کسی مثل قرآن نگفته و نیاورده است ، چنانکه پیش از این به تفصیل مذکور گشت . ششم : آنکه مطابق مضمون صدق مشحون «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳) یعنی آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می گوید از پیش خود نمی گوید بلکه همه را به وحی از جانب خدا

ص: ۲۲۳

۱-۱ . سورة کوثر ، آیه ۱ .

۲-۲ . سورة بقره ، آیه ۲۴ .

۳-۳ . سورة نجم ، آیه ۳-۴ .

می گوید ، فرموده است که آنچه در بنی اسرائیل شده در این امت واقع خواهد شد ، و تا حال آنچه در بنی اسرائیل واقع شده شبیهش در این امت واقع شده ، چنانکه اشاره شد قبل از این به بعضی از آن مانند تغییر قرآنه تقدیم و تأخیر بعضی از آیات ، و زیاد و کم بعضی از حروفات و کلمات ، و مانند خروج عایشه ملقبه به حمیرا زوجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر خلیفه او که علی علیه السلام بود و مغلوب شدنش چنانکه صفورا زن موسی بر یوشع وصی آن حضرت خروج نمود و مغلوب شد ، و مانند قتل یزید امام حسین شهید را به تقریب زنی و سر آن حضرت را از کربلا به شام بردن ، چنانکه حضرت یحیی بن زکریا را به امر سلطان عصرش در شهر حلب به تقریب زنی شهید کردند و سرش را به شهر شام بردند ، و حضرت یحیی و امام حسین علیهما السلام هر دو در شش ماهگی زاییده شده و پیغمبر زاده بودند . و فاضل ملا علیقلی پادری نصرانی جدید الإسلام در کتاب هدایه الضالین که در ردّ نصارا نوشته ، مقدمه شهادت حضرت حسین علیه السلام را در کربلا از کتاب ارمیاء پیغمبر نقل نموده ، به نحوی که مطابق است به آنچه بر آن حضرت روی داده . و مجملش چنانکه به خاطر هست آن است که خدا به ارمیاء به این مضمون فرموده : کهبه خاطر آور مقدمه فرزند برگزیده ای را که در صحرائی در کنار آبی عسکر بسیاری او را احاطه کنند و با او محاربه نمایند ، تا آنکه اولاد و اقارب و انصار او را به قتل رسانند ، و او را از بسیاری زخم و جراحت بر زمین افکنند ، در آن وقت بر اطراف خود نگردد و چشم به خیمه حرم خود اندازد و ندای هل من ناصر هل من معین زند .

پس من با او بگویم غم مخور و خیال مکن که من عاجزم از آنکه تو را از دست این اشقیاء نجات دهم ، نه چنین است بلکه من قادرم لکن نظر به بعضی از حکمت ها و مصلحت ها در این وقت تو را اعانت نمی کنم و نجات نمی دهم ، و روزی بیاید که چون از خاک برخیزی خلق بسیاری تو را احاطه کنند ، و از هر طرف دامن تو را بگیرند ، و به تو بابا بابا گویند ، و تو تعجب کنی و گویی خداوندا روزی که من از دنیا رفتم کم کسی از من به جا مانده بود ، اینها از کجا به هم رسیده اند . و به او بگویم که چون کشته شدی دست خود را به سوی عجم دراز کنم ، و چنان کنم که مردان آنها زنان را در پیش و اطفال را در دوش گیرند و مالهای خود را در راه تو خرج کنند ، و بدن های خود را به تعب اندازند ، و به زیارت قبر تو آیند ، و تو را سجده کنند ، و خاک قبر تو را بر دیده های خود گذارند تا آخر حکایت . و همچنین کعب الاحبار حکایت کربلا را در زمان عمر و عثمان بعد از مسلمان شدن از برای مسلمین نقل نمود ، چنانکه در کتب از او روایت شده . و فاضل سید نعمت الله موسوی جزایری در کتاب زهر الربیع نقل کرده است که شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی والد شیخ بهاء الدین مشهور در صحرای نجف اشرف در وقت نزول باران درّی سرخ رنگ یافت که به خط کوفی این رباعی بر آن نقش بود : أنا درّ من السماء نثرونی

یعنی من درّی ام از آسمان که مرا نثار کردند در روز تزویج

پدر سبطان ، یعنی علی پدر حسنین علیهم السلام ، و بودم سفید و صاف تر از نقره خام ، و رنگین ساخت مرا خون های گلوی حسین در وقت کشته شدن . و بعد از این اشاره خواهد شد به بسیاری از امور دیگر که در بنی اسرائیل و این امت مثل هم واقع شده ، و شاید بعض دیگر که در بنی اسرائیل واقع شده و تا حال در این امت واقع نشده واقع شود . هفتم : آنکه حضرت موسی علیه السلام علامتی دیگر از برای آن پیغمبر موعود فرمود به این مضمون که : آن پیغمبر مثل موسی خواهد بود ، و این مثلثیت و شباهت نیست در عیسی ، چنانکه زعم نصارا است ، بلکه در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است ، چنانکه در چندین چیز پیداست : اول : آنکه موسی علیه السلام را کسی خدا و پسر خدا نگفت ، چنانکه نصارا در شأن عیسی گفته اند ، بلکه موسی علیه السلام را پیغمبر دانسته اند ، چنانکه مسلمین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را چنین می دانند . دوم : آنکه موسی از جانب خدا کتابی آورد که مشتمل بود بر شرایع و احکام که امت بعد از آن به او عمل کنند و گمراه و حیران نشوند ، چنانکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابی به آن طریق از جانب خدا برای امت آورد که آن قرآن است ، مشتمل بر قضایا و احکام و حلال و حرام بلکه بر هر چیزی ، چنانکه قبل از این بیان شد ، و حضرت عیسی چنین کتابی از جانب خدا نیاورد ، و اناجیلی که الحال متداول است میان نصارا جمع جمعی از حواریین است که بعد از عروج عیسی به آسمان به مدت مدیده جمع گردیده ، مشتمل

بر احوال و مواعظ و افعال عیسی علیه السلام به نحوی که دیده و شنیده بودند . سوم : آنکه موسی علیه السلام زن های متعدده گرفت ، و اولاد بسیار به هم رسانید ، چنانکه در کتاب ایزد از کتب خمسۀ تورات مذکور است ، همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زن بسیار گرفت و اولاد بسیار هم به هم رسانید ، به خلاف عیسی علیه السلام که مطلقاً زن نگرفت و کسی از او به هم نرسید . چهارم : آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند موسی علیه السلام مأمور شد به جهاد کفار ، و واقع شد از هر دو غزوات بسیار ، به خلاف عیسی علیه السلام که هرگز جهاد نکرد و امر به آن نفرمود و مأمور به آن نبود ، بلکه می فرمود : که اگر کسی سیلی بر یک طرف روی شما زند ، طرف دیگر را پیش او دهید تا بر آن نیز بزند ، و نیز فرمود : که هرگاه رفتید به اطراف عالم از برای تعلیم دین من به بنی آدم ، پس رسیدید به قریه ای که اهلس از شما قبول کردند ، پس چند روز نزد آنها بمانید ، و از آنچه به شما دهند بخورید ، و اگر قبول دین از شما نکردند در آنجا نمانید و با آنها ساکن نشوید ، بلکه از آنجا بیرون روید ، و کفش های خود را از خاک و غبار آن قریه پاک سازید . قاصر گوید : بنابر این توطن نصارا به اختیار بدون اجبار در بلاد اسلام غیر مشروع است ، و خروجشان از آنجا واجب است با امکان . پنجم : آن است که وصی موسی علیه السلام برادرش هارون بود که خویش او بود ، چنانکه وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام بود که پسر عم و به جای برادرش بود ، بلکه به عقد

اخوت برادرش شد ، و آن حضرت به او فرمود :

« أخی فی الدنيا والآخرة ، وأنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی » (۱). یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت ، و نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی ، لکن بعد از من پیغمبری نیست به خلاف عیسی علیه السلام که وصی او شمعون الصفا بود ، که میان آنها سابقه و قرابتی نبود . ششم : آن است که موسی علیه السلام را دوازده وصی بود ، که هر یک بعد از دیگری امام و در وصایت قائم مقام هم بودند ، مانند علی و یازده فرزندش علیهم السلام که دوازده امام و وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند ، و به امر امامت و وصایت یکی بعد از دیگری قیام نمودند ، به خلاف خلاف و اوصیای عیسی علیه السلام که همه آنها با هم در یک عصر و یک زمان خلافت و امامت نمودند . هفتم : آنکه اوصیای موسی علیه السلام دو پسر هارون و اولادشان بودند که هر آخرین از امام پیشین از خود به هم رسیدند تا به پسر کوچک تر هارون ، مانند اوصیای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که دو پسر علی علیه السلام بودند و آخرین از پیشین تا به پسر کوچک آن حضرت که حسین علیه السلام بود رسیدند . و مروی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین و محسن مسقط را به اسامی شبر و شبیر و محسن اولاد هارون مسمی گردانید (۲) ، به خلاف عیسی علیه السلام که هیچ یک از امور مذکوره از او به عمل نیامد . هشتم : آنکه موسی علیه السلام مساجد و معابد بنا نهاد ، حتی آنکه در ارض تیه قبه الرمان را ساخته معبد قرار داد ، چنانکه حضرت

ص: ۲۲۸

۱- ۱) . برای اطلاع بر مصادر این حدیث شریف مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ، جلد ۵ ، صفحه ۱۳۲ - ۲۳۴ .

۲- ۲) . بحار الأنوار ، جلد ۴۳ ، صفحه ۲۳۸ .

محمد صلی الله علیه و آله و سلم مسجد قبا و مسجد مدینه و غیرهما را بنا نهاد، و امت را ترغیب و تحریر بر بنای مساجد فرمود، به خلاف عیسی علیه السلام که بنای هیچ معبدی نفرمود، بلکه همین در بیت المقدس که بنای سلیمان بود عبادت کرد. نهم: آنکه دین موسی علیه السلام ناسخ دین سابق بود، مانند دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، به خلاف عیسی که قبل از این بیان شد که عیسی علیه السلام فرمود که من نیامده ام که تورات و دین موسی را تغییر دهم، بلکه آمده ام که دین موسی را به انجام رسانم. دهم: آنکه موسی علیه السلام مبعوث بود بر بنی اسرائیل و غیرهم، مانند قبطیان قوم فرعون، چنانکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نبوت عامه شامله غیر یهود، به خلاف عیسی علیه السلام که نبوت و بعثت خاص بنی اسرائیل بود، چنانکه در فصل پانزدهم انجیل فرموده است:

« ما بعثت الاعلی بنی اسرائیل » (۱). یازدهم: آنکه موسی علیه السلام کشته نشد، بلکه به اجل خود مرد، مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، به خلاف عیسی که کشته شد به زعم یهود و نصارا، یا زنده به آسمان رفت از زمین بر اعتقاد مسلمین. دوازدهم: آنکه موسی علیه السلام مأمور شد به شکستن اصنام، مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به خلاف عیسی علیه السلام. سیزدهم: آن است که بنا به زعم نصارا موسی علیه السلام از روزی که از دنیا رفت در حبس شیطان رفت، تا وقتی که عیسی بعد از کشته شدن او را خلاص ساخت، پس مدت حبس موسی دو هزار و ششصد سال گشت، و حال آنکه عیسی به زعم نصارا بعد از کشته

ص: ۲۲۹

شدن و زنده گشتن در زمین بیشتر از پنجاه روز نمانده ، در حضور حواریین به آسمان رفت و بر دست راست پدر نشست . چهاردهم : آن است که نصارا می گویند که عیسی علیه السلام همان خداست که در قیامت از برای محاکمه میان خلایق نشیند ، و روح موسی در آن روز برگردد و همین مالک بدن خود باشد و عیسی حکم بر او براند ، و همچنین سایر معتقدات فاسده که درباره عیسی علیه السلام دارند که درباره موسی ندارند ، مانند انسانیت عیسی را مغایر انسانیت موسی و سایر خلق می دانند . پانزدهم : آن است که در کتاب تومری که یکی از کتب خمسۀ تورات است به این مضمون مذکور است : که حق تعالی به موسی فرمود : که من امانت امت و خلافت تو را قرار دادم در هارون و اولادش چنانکه در قرآن در شأن خلافت حضرت علی علیه السلام نازل شد در سورۀ مائده « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ » (۱) و به این جهت مقدمه غدیر را از برای خلافت امیر ظاهر گردید . شانزدهم : آن است که در کتاب تومری نیز مذکور است که خدا فرمود به موسی که امامت امت و خلافتی که امر کرده ام که متعلق به هارون باشد ، سزاوار است که قرار گیرد امامت در اولاد فینالیس پسر الیازار کهک پسر کوچک تر هارون برادر و وصی تو است ، از جهت آنکه بخشیده ام به او میثاق زمان عدالتی را که از برای تو بود ، چنانکه حضرت خلافت و امامت بعد از خود را قرار داد در علی و حسن و حسین و اولاد حسین علیهم السلام پسر کوچک تر علی علیه السلام که وصی و خلیفه او بود . هفدهم : آنکه در کتاب فول فومنی از کتب خمسۀ تورات مذکور

ص: ۲۳۰

است : که خلفاء دین موسی و ائمه امتش دوازده نفراند که هر یک امامت در زمانی بعد از زمان دیگری کنند ، و همه از ذریهٔ یک نفراند یعنی هارون و دو فرزندش تا آخر دوازده ، و نبودند همه در یک زمان و نه از طوایف مختلف ، مانند اوصیاء عیسی و حواریون ، لکن چون حکمت الهیه اقتضا نمود وفات هارون را در حیات موسی ، خدا وحی نمود به موسی ترتیب ائمه و خلفای او را . چنانکه در فصل بیستم کتاب تومری به این مضمون مذکور است : که خدا فرمود به موسی : که برو تو و برادرت هارون با الیازار پسرش بر سرکوه مسمی به اور ، پس بیرون آر لباس خلافت خود را از هارون ، و بیوشان آن را به الیازار پسرش ، بعد از آن فرمود : ای موسی بدان به درستی که چون خلافت را به الیازار دادی پدرش از خلافت مفارقت کند و وداع دنیا نماید ، و خلیفهٔ تو بعد از هارون الیازار باشد . و چون الیازار قرب زمان وفات خود را یافت خلافت را به پسرش فینایس سپرد ، و همچنین فینایس به پسر خود اییس ، و اییس به پسر خود بقی ، و بقی به پسر خود لروزی ، و لروزی به پسر خود ذرایبا ، و ذرایبا به پسر خود مرایت ، و مرایت به پسر خود امرباس ، و امرباس به پسر خود اکتیب ، و اکتیب به پسر خود سارق ، و سارق به پسر خود اکیاس . همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را بعد از خود مفوض به علی نمود ، و وصیت فرمود که علی بعد از خود مفوض نماید به پسر بزرگ ترش حسن ، و حسن به برادر کوچک تر خود حسین ، و حسین به پسر خود علی ، و علی به پسر خود محمد ، و محمد به پسر خود جعفر ، و جعفر به پسر خود موسی ، و موسی به

پسر خود

ص: ۲۳۱

علی ، و علی به پسر خود محمد ، و محمد به پسر خود علی ، و علی به پسر خود حسن ، و حسن به پسر خود محمد علیهم السلام تفویض نمایند ، و چنان کردند . هیجدهم : آن است که در فصل هیجدهم از کتاب تومری ، و فصل بیست و ششم کتاب دترنامی که هر دو از کتب خمسۀ تورات اند مذکور است : که حضرت موسی قبل از وفات خود خبر داد اّمت را و گفت : زود باشد که بعد از من گمراه شوید ، و از راهی که شما را به آن ارشاد کرده ام بدر روید ، به آن سبب به شما آلام بسیار رسد و حق تعالی بر شما غضب کند ، همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد اّمت را به آنکه مخالفت او خواهند کرد ، و به هفتاد و سه فرقه خواهند شد ، که یک فرقه از آنها ناجی و باقی هالک خواهند بود ، و به این سبب حق تعالی بر ایشان غضب خواهد فرمود . نوزدهم : آن است که در فصل شانزدهم کتاب تومری نیز مذکور است : که اول بنای اساس اختلاف اّمت موسی و تفرق یهود بر فرق مختلفه بعد از موسی سه کس بودند کراودتن وایرون ، و همچنین اول اساس اختلاف امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سه کس شد ابوبکر و عمر و عثمان . فاضل کامل محمد بن عبدالکریم شهرستانی حنفی اشعری در کتاب ملل و نحل در بیان آنکه اولین شبهه ها که در میان خلق به هم می رسیده منشأ آنها که بوده و چه بوده است در اول ؟ و مظهر آنها که بوده و چه بوده است در آخر ؟ چنین گفته است :

که بدان به درستی که اول شبهه ای که در خلق به هم رسید از بانی و مصدر آن شبهه این بود که مستبد به رأی خود شد در مقابل نصّ خدا ، و اختیار کرد

خواهش و هوا را در معارضه امر خدا، و حرف را کشانیده است تا آنجا که گفته است :

شبهاتی که در اذهان مردمان سرایت نموده همه آنها ناشی از شبهات لعین اول یعنی شیطان بوده . بعد از آن گفته که مقدمه رابعه در بیان اول شبهه ای است که در ملت اسلام راقع شد و کیفیت انشعاب آن و آنکه مصدر و مظهر آن که و چه بود : و چون تقریر کردیم که شبهاتی که در آخر الزمان واقع می شود به عینها همه آن شبهاتی است که در اول زمان واقع شده ، همچنین ممکن است که کسی تقریر کند در هر زمان پیغمبری و دور هر صاحب شریعتی اینکه شبهات امتش در آخر الزمان اش ناشی از شبهات معاندین اول زمانش از کفار و منافقین ، و اکثرش از منافقین است . و اگر این مقدمه مخفی باشد بر ما نسبت به امت های گذشته نظر به طول مدت ، پس مخفی نیست از این امت که شبهاتشان همه ناشی شده است از شبهات منافقین زمان پیغمبر ، وقتی که راضی نشدند به حکمش در آنچه امر و نهی فرمود . پس حدیث ذی الخویصره تمیمی و غیره را ذکر نموده ، بعد از آن گفته که منافقین فریب می دهند که اظهار اسلام می کنند و در باطن منافقند ، و نفاقشان در هر وقت ظاهر می شد به اعتراض نمودن بر حرکات پیغمبر و سکناش ، پس گردید این اعتراضات مثل تخمها که از آن ظاهر شد شبهات مانند زراعتها . بعد از آن نقل کرده است اختلافاتی را که در حال مرض پیغمبر که بعد از وفاتش در میان صحابه به هم رسید ، پس گفته : اول تنازعی که واقع شد در مرض پیغمبر در روایتی که بخاری از ابن عباس روایت نموده مقدمه دوات و کاغذ را ، و مقدمه تجهیز

جیش اسامه و لعن بر متخلف از آن را نقل نموده به تفصیل ، تمام شد کلام شهرستانی (۱). و نیز در فصل بیست و هفتم کتاب تومری مذکور است : کهای موسی سزاوار است که طریقه تو و طریقه اّمّت تو این باشد که هر کس از شما بمیرد و از او پسری به جا نماند ارثش به دخترش رسد ، و اگر دختر نداشته باشد ارثش به برادرش رسد ، و اگر برادر نداشته باشد میراثش از پسر برادرش باشد ، و از این جهت خلافت موسی به اولاد هارون رسید ، و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر و برادر نداشت میراث خلافتش به پسر برادر خوانده و پسر عم و شوهر دخترش رسید . بیستم : چنانکه امر خلافت هارون درد و پسرش ایتمار والیازار و اولاد الیازار که کوچک تر بود قرار گرفت ، هر چندا که اولاد دیگر داشت ، همچنین امامت و خلافت علی علیه السلام با وجود اولاد متعدّد در حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام و اولاد حسین علیهم السلام که اصغر بود قرار گرفت . پس اگر گویی که : هرگاه هارون و اولادش اوصیای موسی بودند ، پس یوشع بن نون چه کاره بود ؟ و حال آنکه میان موسی و یوشع قرابت هارونی هم نبود . گوییم : وصایت و خلافت مطلقه موسی علیه السلام را برای هارون و اولادش در تورات موجود ، و محل خلافت نبوده و نخواهد بود ، و اما وصایت یوشع پس از وفات هارون ، در بعضی از امور خاصه نبوت و خلافت ، مانند جهاد با طایفه خاصه ، و فتح بلاد مخصوصه به اتفاق الیازار ، پس ضرر به خلافت مطلقه ندارد .

ص: ۲۳۴

چنانکه مستفاد می شود از فصل چهاردهم از کتاب یوشع بن نون که می فرماید به این مضمون : که چون یوشع پاک ساخت زمین شام را از کفار ساکنین در آن دیار به اذن و اعانت حق تعالی قسمت نمود آنها را الیازار امام زمان و یوشع در میان دوازده قبیله بنی اسرائیل ، و بنی اسرائیل تصرف کردند در آن زمینها به رخصت الیازار که امام زمان و یوشع بن نون . و در تقدیم ذکر الیازار بر یوشع و توصیف او به امام زمان در دو موضع تنبیه است بر عدم انتقال امامت از الیازار در زمان یوشع ، پس وصایت یوشع در امر خاصی بوده است ، چنانکه پیغمبر و امام کسی را سر عسکر از برای جنگ و جهاد در بعضی اوقات می نمایند . و محتمل است که موسی علیه السلام دو وصی داشته است ، یکی هم پیغمبر بوده است و هم وصی پیغمبر در بعضی امور ، و دیگری وصی در سایر امور ، چنانکه موسی و هارون هر دو پیغمبر بوده اند در یک زمان و هارون مطیع و وصی و خلیفه موسی نیز بود ، و در بنی اسرائیل در بسیاری از اوقات انبیاء متعدد در زمان واحد بوده اند . و چون حضرت موسی خاتم انبیاء نبود و حکمت الهیه مقتضی بود که در امت نبی باشد ، یا امامی که مقوی دین گردند ، یوشع نبی مأمور شد به تقویت امام که الیازار باشد در جهاد کفار و نصرت ابرار ، و امام هادی همان الیازار باشد ، و از کتب نصارا نیز معلوم می شود انحصار وصایت یوشع در جهاد کفار . و در فصل اول از کتاب دترنامی از کتب خمسۀ تورات چنین است : که موسی گفت به بنی اسرائیل : که از جهت آنکه مخالفت کردید از جهاد - یعنی جهاد عمالقه - نازل شد غضب خدا بر شما به حدی که شامل

من شد ، و خطاب به من رسید که تو نیز داخل آن زمین - یعنی زمین شام - نخواهی گردید ، لکن یوشع بن نون به عوض تو داخل آنجا خواهد گردید ، پس به این جهت او را به جای تو قرار دادم ، که آن زمین را میان قبایل بنی اسرائیل قسمت کند ، پس ظاهر آن است که خلافت یوشع در همین مقدمه است ، و وصایت الیازار در هدایت خلق و تبلیغ شرایع و احکام سایر مکلفین از خواص و عام بوده است . و در حدیث مشتهر از حضرت خیر البشر چنین است که خطاب به علی علیه السلام نمود :
که

« یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلیاً أنه لا نبی بعدی » (۱). یعنی ای علی تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی لکن پیغمبری بعد از من نیست ، و در این استدراک تنبیه دقیقه ای است که کسی نظر به حدیث مشهور دیگر که مکرراً مذکور شد که آن حضرت فرمود که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در امت من واقع خواهد شد حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه (۲). مبادا کسی توهم کند که خلفا جور از بنی امیه و بنی عباس مانند یزید و حجاج و متوکل و امثال اینها در جهاد کفار و دفع اشرار و فتح امصار که از آنها بی شبهه بسیار حاصل شده موجب مدحی از برای آنها شود ، و از قبیل یوشع بن نون باشند ، زیرا که یوشع نبوت داشت و حضرت صریحاً فرمود که بعد از من نبوتی نیست ، پس کار آن فجار از قبیل کار یوشع نخواهد بود زیرا که یوشع به نصّ خدا وصی موسی بود ، به خلاف خلافت خلفای جور

ص: ۲۳۶

۱- ۱). مراجعه شود به مصادر این حدیث به کتاب احقاق الحق ، جلد ۵ ، صفحه ۱۳۲ - ۲۳۴ .

۲- ۲). بحار الأنوار ، جلد ۲۸ ، صفحه ۷ - ۸ .

، و وصایت و خلافت آنها ثابت نشده است ، نه از جانب خدا و نه از جانب رسول خدا . و مؤکد این مضمون را فرمود در حدیث دیگر مشتهر میان اهل اسلام از اهل سنت و شیعه و غیرهم که آن حضرت فرمود که :

« ان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر وبمن لاحظ له فيه » (۱) . یعنی به درستی که حق تعالی تقویت خواهد نمود این دین یعنی دین اسلام را به مرد فاسق و کسانی که بهره ای در این دین ندارند و به آن منتفع نمی شوند ،

« فأفهم وكن من الشاكرين » . بیست و یکم : آن است که در فصل دوازدهم از کتاب مرتوی مذکور است که موسی بهترین مردم بود به حسب خلق به فتح خاء و خلق به ضم خاء ، از این جهت خدا وحی نمود به هارون و برادرش و به مریم خواهرش از جمله بندگان موسی است ، که او را برگزیده ام و اختیار نموده ام از برای عباد خودم که بیشترین آنهاست از راه امانت ، و بهترین آنهاست از حیثیت خلق و خلق ، چون این دو صفت عمده صفات حسنه و اخلاق حمیده است حق تعالی آنها را علت برگزیدن موسی از میان بندگان گردانید ، و اگر نه پس موسی جامع جمیع صفات کمال و ستوده خصال بود . و همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم موصوف به امانت و مشهور به امین در ایام جاهلیت بوده ، چنانکه ابیو کلیسی قبل از ولادت آن حضرت به ششصد سال او را به امانت ستوده ، و آن کتاب تا حال باقی است . و اما حسن خلق آن حضرت ، چنانکه در قرآن فرمود : « إِنَّكَ لَعَلِي

ص: ۲۳۷

خُلِقَ عَظِيمٌ» (۱) پس آن امری است مشهور و در کتب مذکور، از آن جمله فرطیس نام با وجود کفرش صورت آن حضرت را در کتاب خودش کشیده، و او را به حسن خلق ستوده، و به این عبارت گفته: که او در غایت حسن خلق و جمال است. و حکایت مزاح نمودن و مطایبه کردن آن حضرت در کتب مذکور و بر السنه مشهور است، از قبیل مزاح آن حضرت با حضرت علی علیه السلام در خوردن خرما و با عباس و عجوze و بلال در نرفتن عجوze و عجوze و سیاه به بهشت و امثال آنها، و مروی است از آن حضرت فرموده که:

«إِنِّي لَا مَزْحَ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (۲) یعنی من مزاح و شوخی می‌کنم لکن غیر حق و درست نمی‌گویم، و آن حضرت مزاحی داشت نعیمان نام. بیست و دوم: آن است که حق تعالی هارون را به جای زبان حضرت موسی علیه السلام قرار داد، چنانکه در کتاب ایزد از کتب خمسۀ تورات مذکور است به این مضمون: که حق تعالی چون موسی را به سوی بنی اسرائیل فرستاد به او وحی فرمود: که هارون زبان تو باشد که هر چه برای تو گویم و بنی اسرائیل را به آن امر کنم، باید هارون به ایشان رساند، به سبب آنکه می‌دانم که در نهایت فصاحت است، و خدا در قرآن از زبان موسی اشاره فرموده است به آن به قولش «وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» (۳). یعنی برادر من فصیح تر است از من از حیثیت زبان. و همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در باب علی علیه السلام که

ص: ۲۳۸

۱-۱. سورة قلم، آیه ۴.

۲-۲. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۴۸.

۳-۳. سورة قصص، آیه ۳۴.

به منزله هارون بود چنین فرمود :

« أنا مدینه العلم وعلی بابها » (۱). یعنی من شهر علمم و علی دروازه آن ، پس هر که علم خواهد باید از دروازه داخل شود . و از اینجاست که حضرت فرمود :

« سلونی قبل ان تفقدونی » چنانکه گذشت . و به سوی این مقدمه اشاره شده است در فصل دهم انجیل یوحنا که حضرت عیسی به حواریین فرمود : که به حق و درستی می گویم به شما که هر که خواهد داخل مرا بض گوسفندان شود و از در داخل نشود بلکه از غیر در داخل گردد ، پس بدانید که او شبان گوسفندان است (۲). و در فصل سی ام از کتاب ارمیاء پیغمبر مذکور است که خدا فرموده است به این مضمون : که من می دهم شما را شبانی موافق خواهش دلم تا شما را در چراگاه علم و دین حق بچرانند . بیست و سوم : آن است که پیغمبر موعود عیسی نمی تواند بود ، به سبب آنکه کتاب او که انجیل است به زبان عبری است ، و کتاب منزل بر پیغمبر موعود باید که به زبان عبری نباشد ، چنانکه در فصل بیست و هشتم کتاب شعیا مذکور است : که کتاب دین نبی موعود غیر عبری خواهد بود ، و بعد از موسی کتابی به زبان غیر عبری نازل نشده مگر قرآن بر حضرت محمد که آن عربی است نه عبری . بیست و چهارم : مقدمه ردّ الشمس است به محل عصر مدّتی به دعای یوشع وصی موسی در جنگ عمالقه بود ، و بعد از آن

ص: ۲۳۹

۱-۱). برای تحصیل مصادر این حدیث شریف مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ، جلد ۵ ، صفحه ۴۶۸ - ۵۰۱ .

۲-۲). انجیل یوحنا ، باب ۱۰ ، آیه ۱ - ۲ .

دفعتاً غروب کردن ، چنانکه یهود نقل کرده اند ، همچنین آفتاب بعد از غروب به دعای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به محل عصر برگشت و بعد از مدتی دفعتاً غروب نمود ، چنانکه همهٔ مسلمین از شیعهو سنی روایت کرده اند ، و از اهل سنت شیخ الإسلام ابو ذرعه ، و همچنین قاضی عیاض مالکی در کتاب شفا (۱) ، و شیخ ابو سعید کازرانی در کتاب منتقی (۲) ، و جمعی دیگر حکم به حسن سند روایت مذکور کرده اند ، و طحاوی (۳) حنفی حکم به صحت سندش نموده ، و گفته است : که راویان این حدیث همهٔ ثقه اند . و همچنین ابن حجر شافعی در صواعق (۴) تصحیح سندش نموده ، و تخطئه ابن جوزی حنبلی در ایراد آن در جملهٔ اخبار موضوعه فرمود ، و از احمد بن ابی صالح نقل کرده است که امر به حفظ آن حدیث نموده ، و مجملش به نحوی که فیروزآبادی شافعی صاحب قاموس اللغه ذکر کرده است این است که : روزی سر حضرت پیغمبر دردامن علی رضی الله عنه بود در وقتی که وحی به او می رسید ، تا وقتی که آفتاب غروب نمود ، و علی نماز عصر را نکرده بود ، پس پیغمبر دعا کرد که خداوندا به درستی که علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود ، پس برگردان آفتاب را بر او ، پس آفتاب برگشت تا علی نماز عصرش را ادا کرد ، بعد از آن دفعتاً غروب نمود ، تمام شد حدیث . و موضع ردّ الشمس در محل قبا در یک فرسخی مدینهٔ منوره است ، والحال آن مسجدی است معروف به مسجد شمس ، و قبل از این آن را مسجد فضیح به یاء و ضاد و خاء معجمتین می گفته اند ، و صاحب قاموس و صاحب روضه الاحباب توهماً یا عناداً گفته اند که :

ص: ۲۴۰

۱-۱) . الشفا بتعریف حقوق المصطفی ، صفحه ۲۴۰ .

۲-۲) . کتاب منتقی کازرانی ، صفحه ۱۴۹ ، مخطوط .

۳-۳) . مشکل الآثار علامه طحاوی ، جلد ۲ ، صفحه ۸ و جلد ۴ ، صفحه ۳۸۸ .

۴-۴) . صواعق المحرقة .

این مقدمه در صهبای خیبر بعد از مراجعت حضرت از جنگ خیبر بوده ، و مسجد مذکور را مسجد شمس به جهت این می گویند که در موضع بلندی واقع است که آفتاب زودتر بر آنجا می تابد ، و این محض توهم یا جعل است . و نیز ابن حجر مذکور گفته است : که در این مقدمه حکایت عجیبه ای هست ، که برای من نقل کرده اند جمعی از مشایخ ما در عراق که آنها دیدند ابو منصور مظفر بن اردشیر واعظ عبادی را که در موعظه بعد از عصر این حدیث را نقل می کرد در جمله فضائل اهل بیت علیهم السلام ، که ناگه ابری روی آفتاب را چنان گرفت که مردم گمان کردند که آفتاب غروب کرد ، پس واعظ مذکور بر سر منبر ایستاده رو به آفتاب کرده این رباعی را انشاء کرده : لا تغربی یا شمس حتی ینتهی

پس آن ابراز روی آفتاب برخواست که گویا تازه طلوع کرد (۱) . و در کتب معتبره شیعه امامیه مذکور است که از برای حضرت سلیمان وصی حضرت داود نیز آفتاب بعد از غروب برگشت ، تا آن حضرت نماز عصر را ادا فرموده ، بعد از آن دفعه غروب نمود (۲) . و همچنین از برای حضرت علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر و مراجعت از جنگ خوارج نهروان در حوالی حله آفتاب بعد از غروب به دعای علی علیه السلام برگشت تا نماز عصر را ادا فرموده . و مسجد شمس در حوالی حله شهر من الشمس است .

ص: ۲۴۱

۱-۱) . تذکره الخواص ابن جوزی ، صفحه ۹۵؛ جواهر المزیئه ابن ابی الوفاء ، جلد ۱ ، صفحه ۳۴۱ .

۲-۲) . بحار الأنوار ، جلد ۱۴ ، صفحه ۱۰۱ .

و محتمل است که عدم ذکر ارباب صحاح سته اهل سنت در مقدمه ردّ شمس را از راه نهایت عصیّت باشد، چون این فضیلت و مزیت از برای جمیع خلفا به هم نرسیده (۱).

آغاز چهارم: در اصل چهارم است که امامت و خلافت است

بدان که انبیای سابقین به اجماع جمع ملین هر یک وصیی یا اوصیایی چند داشته اند، که بعد از وفات او حفظ شریعت و طریقت او می نموده اند، تا آمدن پیغمبری جدید از برای تأیید و تأکید دین او، یا نسخ آن و تأسیس و تجدید دین جدید. و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء است، و بعد از او پیغمبری نیست احقّ و ادلّ است به نصب وصی و اوصیاء از برای تأکید دین و بیان احکام و شرایع از برای متأخرین از امت تا قیام قیامت، و حق تعالی در آن اشاره فرموده است به آن به قولش «فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ» (۲) یعنی به طریقه و روش انبیاء پیروی کن و اقتدا نما، و یکی از طرق انبیاء نصب وصی و اوصیاء است، و اهل اسلام از حضرت خیر الانام روایت نموده اند که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَانْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (۳). یعنی من بجا گذارنده ام در میان شما دو چیز بزرگ را، که یکی کتاب خداست یعنی قرآن، و دیگری عترت من که اهل بیت من اند، و این دو تا از هم جدا نگردند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد گردند.

ص: ۲۴۲

۱-۱. برای اطلاع بر مصادر این حدیث مراجعه شود به کتاب احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۵۲۱ - ۵۳۹ و جلد ۱۶، صفحه ۳۱۵ - ۳۳۱.

۲-۲. سوره انعام، آیه ۹۰.

۳-۳. مراجعه شود به احقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۳۰۹ - ۳۷۵.

و نیز از آن حضرت همه اهل اسلام روایت کرده اند که فرموده به این مضمون که زود باشد که امت من به هفتاد و سه فرقه شوند، که همه از اهل جهنم باشند مگر یک فرقه که بهشتی و ناجی باشند (۱) و همه هفتاد و سه فرقه به قرآن قائلند، و به آن استدلال بر حقیقت مذهب خود و بطلان مذاهب دیگران می نمایند، پس باید که دلیل دیگر سوای قرآن باشد که حاکم و فارق میان حق و باطل ایشان گردد، و مذهب حق را از میان مذاهب هفتاد و سه فرقه امت تشخیص و تمیز دهد. و معلوم است که تمیز میان حق و باطل و فهم قرآن به علم می شود نه به غیر آن، چنان که حق تعالی اشاره فرموده است به آن در اول سوره آل عمران، که قرآن آیاتی دارد محکمات که آن ام الكتاب است، و آیاتی دیگر دارد متشابهات که قابل توجیحات و تأویلات است به سبب آن مردمان مختلف می شوند، و اشقیای از راه حق به در می روند، و حال آنکه نمی داند تأویل قرآن را مگر خدا و راسخون در علم (۲). و گذشت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أنا مدينة العلم وعلی بابها» (۳). پس هر که علم خواهد باید از دروازه داخل شود. و در فصل شانزدهم انجیل متی به این مضمون مذکور است: که حضرت عیسی به شمعون الصفا فرمود: که طوبی لک به درستی که تورا تعیین نکرده است و خلیفه من نساخته است گوشت تو و نه

ص: ۲۴۳

۱-۱. بحار الأنوار، جلد ۲۸، صفحه ۳-۵.

۲-۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

۳-۳. احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۸-۵۰۱.

خون تو، بلکه خدای عالمیان بخشیده است به تو علوم را پس تو مانند سنگی هستی که بنا گذاشته ام بر آن دین خود را، و به آن تفویض نموده ام امور بندگان را تا از برای جهنم و احوال عذابش راهی بر آنها نباشد، و تسلیم کرده ام به تو کلیدهای بهشت را (۱). و حضرت عیسی علیه السلام به این کلام فرموده است به وجه ترجیح و امتیاز شمعون بر دیگران از برای وصایت و خلافت آن حضرت، که آن وجه ترجیح علوم است موهبیه که حق تعالی به او بخشیده نه به کسب و کدید از برای او حاصل گردیده است. و فاضل ابن حجر شافعی در کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری روایت کرده است به این مضمون: که خرمای صدقه نزد حضرت پیغمبر بود، و حسن بن علی نیز حاضر بود، پس حسن دست دراز کرد و خرمایی برداشت و در دهان خود گذاشت، پس پیغمبر به او فرمود کخ کخ آیا ندانسته ای که صدقه حرام است بر ما (۲). بعد از آن ابن حجر مذکور گفته است که اگر کسی سؤال کند که به چه سبب آن حضرت به حسن گفت آیا ندانسته ای؟ و حال آنکه حسن در آن سن شیرخواره بود، به دلیل قول آن حضرت کخ کخ که این لفظ را نمی گویند مگر به شیرخواره. جواب می گوئیم: که سببش آن است که اولاد علی مانند دیگران نیستند، بلکه او - یعنی حسن - در آن سن مطالعه لوح محفوظ می نمود، زیرا که علومشان لدنی موهبی است که به ایشان بخشیده شده است، و از علوم کسبیه نیست تا موقوف باشد بر کسب و

ص: ۲۴۴

۱-۱). انجیل متی باب ۱۶، آیه ۱۷ - ۱۹.

۲-۲). صحیح مسلم، جلد ۲ صفحه ۷۵۱.

بلوغ سن به حدی که کسب علم در آن ممکن باشد، تمام شد کلام ابن حجر. و از آنچه مذکور شد از قول عیسی به شمعون و تعیین حق تعالی هارون و اولادش را از برای وصایت و خلافت و غیر آنها، معلوم می شود فساد آنچه بعضی از نصارا تجویز کرده اند جواز تعیین و نصب امام و خلیفه که او را ریم پاپا می گویند به اتفاق و اجماع قسیسین، یعنی کشیشان بر آن موافق مذهب اکثر بلکه همه سنّیان به خلاف مذهب شیعیان. و مؤید آن است آنچه مذکور است در فصل چهارم از کتاب ایزد از کتب خمسۀ تورات به این مضمون: که حق تعالی تفویض فرموده امامت را به هارون در همان ساعتی که تفویض فرمود رسالت را به موسی و فرمود: که من می دانم که هارون برادرت فصیح البیان است، پس آنچه من در دهان تو گذارم تو در دهان او بگذار تا برساند به امت تو از جانب من از زبان تو (۱). و در فصل هفتم همین کتاب مذکور است به این مضمون: که چون حق تعالی فرستاد موسی را به سوی فرعون، فرمود که به تحقیق گردانیدم تو را اله فرعون، یعنی به جای خدای او، و گردانیدم هارون برادرت را رسول تو، تا بگویی به او آنچه بگویم به تو، و او تفسیر کند از برای فرعون کلام مرا (۲). قاصر گوید: که شاید اشاره به این باشد روایتی که از حضرت علی علیه السلام شده به این مضمون که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کرد بر تنزیل قرآن، و من جهاد می کنم بر تأویل آن (۳).

ص: ۲۴۵

-
- ۱-۱. تورات سفر خروج، باب ۷، آیه ۸ و باب ۱۲، آیه ۴۳؛ سفر لاوی، باب ۱۱، آیه ۱.
 - ۲-۲. تورات سفر خروج، باب ۷، آیه ۸ و باب ۱۲، آیه ۴۳؛ سفر لاوی، باب ۱۱، آیه ۱.
 - ۳-۳. احقاق الحق، جلد ۶، صفحه ۳۴ - ۳۷.

و در فصل بیستم کتاب تومری به این مضمون است: که حق تعالی چون خواست که هارون را به سوی خود برد یعنی بمیراند، فرمود به موسی: که برو تو و هارون و پسرش الیازار بر بالای کوهی مسما به او رو بیرون کن از هارون خلعت امامت و خلافت را و بیوشان آن را بر پسرش تا خلیفه باشد بر امت تو بعد از وفات پدرش، زیرا که من می خواهم هارون برادرت و وصیت را به سوی رضوان رحمت خودم، بعد از آنکه این کار را کرده باشی (۱). و از این کلام مستفاد می شود که نصب امام به تعیین خداست نه به اجماع امت، و باید امام احکام خدا را از زبان پیغمبر به نص نقل کند نه به اجتهاد و رأی خود، مانند علما و مجتهدین. و مؤید این است آنکه در فصل چهل و چهارم کتاب ایزکیال - یعنی حزقیل پیغمبر - از قول حق تعالی حکایت کرده است: که بر ائمه لازم است که تعلیم امتها کنند فرق میان حق و باطل، و حلال و حرام، و پاک و نجس را. و از اینها معلوم می شود که بعد از پیغمبر کتاب خدا و قول پیغمبر به تنهایی از برای هدایت امت کفایت نمی کند، بلکه امام نیز لازم دارد، و از اینجاست که حضرت علی در روز صفین فرمود: که قرآن کلام صامت خداست، و من کلام ناطق خدایم. خلاصه هر دلیلی که دلالت می کند بر وجوب نصب امام بر خدا و عدم جواز اکتفاء به عقل و فهم عقلا و علماء همان دلیل دلالت می کند بر وجوب نصب امام بر خدا و عدم جواز اکتفاء به فهم و اجماع علماء و زمان غیبت امام مانند زمان فطرت رسول است، مانند ایام جاهلیت و قبل از ظهور نبوت و بعثت. و از جمله مؤیدات بطلان اعتماد بر اجماع در نصب امام

ص: ۲۴۶

۱-۱). تورات سفر لاوی، باب ۱۰، آیه ۸.

مقدمه اختیار موسی است هفتاد مرد از میان هفتاد هزار (۱) کس و بیشتر از برای میقات پروردگار، و ظهور نفاق همه آن جماعت تبه روزگار، فاعتبروا یا اولی الابصار. و گذشت از کتب اناجیل که حواریین دوازده گانه که مختار حضرت عیسی بودند، و هر یک از آنها از برای هدایت خلق و امامت و ترویج دین و ملت به سمتی فرستاده بود، یکی از آنها عیسی را به سی درهم به یهود عنود فروخت، تا آن حضرت را کشتند و به دار کشیدند، و شمعون الصفا با وجود آنکه وصی و خلیفه عیسی بود در اناجیل مذکور است که سه مرتبه کافر شد و انکار عیسی نمود، و همچنین بعضی دیگر از بنی اسرائیل. پس هرگاه مختار موسی و عیسی علیهما السلام چنان باشند، پس وای به حال مختار دیگران که نه پیغمبر باشند و نه امام، و حق تعالی نیز در قرآن فرموده: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۲) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (۳). و حدیثی که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است:

«لا- تجتمع اُمّتی علی الخطاء» (۴). یعنی اُمّت من اجماع بر خطا نمی کنند، با وجود ضعف سند و عدم صحتش به اعتراف جمعی از اعلام اسلام، منتهای دلالتش حجیت اجماع جمیع امت است، و آن مسلم است زیرا که هیچ عصری خالی از امام و معصومی نیست، و اجماع جمیع اُمّت لازم دارد دخول او را، و قول او مثل

ص: ۲۴۷

۱-۱. در نسخه «ع»: هفتصد هزار.

۲-۲. سوره قصص، آیه ۶۸.

۳-۳. سوره بقره، آیه ۲۲۰.

۴-۴. طرائف، صفحه ۵۲۶.

قول پیغمبر حجّت است با قطع نظر از اجماع و مشارکت غیر . و محتمل است که حدیث مذکور بر سیل نهی باشد نه خبر ، و مراد حرمت اجماع باشد بر خطا مانند حرمت زنا ، و آن لازم ندارد عدم وقوع را . و نظیر احتجاج مذکور احتجاج نصار است بر حجّیت اجماع کشیشان ، به اینکه روح القدس حلول کرده است در ایشان ، و به این سبب ریم پاپایان خود را خلیفه واجب الاطاعه می دانند ، و مرادشان از روح القدس خداست . وردش از تحقیقات سابقه معلوم شده ، و صدور گناهان از هر یک از کشیشان برای مطلع بر حالشان ظاهر می شود به مشاهده و عیان . در بعضی از کتب معتبره مذکور است که زنی بعد از تعلّم بسیاری از علوم نصارا متلبس به لسان و زی مردان شده ، و از بزرگان ایشان گردیده ، و در میان ایشان می گشت ، و هیچ کس بر تلبیس او واقف نگشت ، تا آنکه کشیشان جمع گشتند از برای تعیین ریم پاپا ، پس همگی اجماع نمودند بر آنکه آن زن نظر به وفور علمش و امتیازش به کثرت علوم از سایر رعیت ریم پاپا باشد ، که روح القدس در او حلول نموده است ، با اینکه تصریح کرده اند به اینکه روح القدس حلول نمی کند در زنان به غیر از مریم . پس آن زن چند سال ریم پاپا بود و حکم میان آنها می نمود پس خواهش جماع کرد ، و مردی را در خلوت طلب نموده ، و راز خود را به او گفت ، و جماعی که خواهش بود از او تحصیل نمود ، پس نصارا بر حیلۀ او واقف گشتند و او را کشتند و به آتش سوختند . و از این حکایت معلوم می شود که روح القدس با هیچ کدام از آن کشیشان نبوده است .

و همچنین در بنی اسرائیل در امت موسی یهودا نامی و در امت عیسی بیلوس نامی ادعای خلافت کردند، و بسیاری از امت را گمراه کردند، و حضرت عیسی علیه السلام بر مواعظ شریفه مثل زده است از برای اختلاط طوایف طیبه شریفه با فرق خبیثه کثیفه در هر امتی در فصل سیزدهم انجیل متی به این مضمون است: که آیا خیر دهم و وصف کنم از برای شما سلطان بهشت را، پس بدانید که مثل او مثل مردی است غنی که در زمین زراعتی کرده و تخم خوبی پاشیده، پس دشمن او در خفیه و غیبت او آمده و تخم های بد و گیاه های هرزه و پوچ بسیار در میان آنها پاشیده و چون گیاهها و همه تخم ها رویدند خوب و بد درهم مخلوط گردیدند. پس ملازمان آن شخص به خدمت او آمدند و عرض حال خود کردند، و گفتند:

ای سید ما تو در زمین خود تخم خوب پاشیدی، پس از کجا در میان آن تخم های بد و گیاه های رد به هم رسیده؟ سید در جواب خدام فرمود: که دشمن من چنین حيله نموده، خدام گفتند به سید: که کاش می فرمودی که ما آن بدها را از خوبها جدا کنیم، و بدها را از ریشه بر کنیم و دور کنیم. سید گوید: مکنید که من می ترسم چون همهنارسند و با هم کمال اختلاط دارند، مبادا به رفاقت بدها بعضی از خوبها نیز از مین از ریشه کنده شوند، پس همه را به حال خود گذارید تا هر یک به حد کمال رسند، و چون وقت حصاد رسد امر کنم زارعین صاحب وقوف را که اولاً بدها را بدروند و دسته دسته نمایند که به آتش سوخته شوند، و تخمه های خوب و گندم های خالص را داخل خزانه و انبار کنند (۱).

ص: ۲۴۹

و در فصل هفدهم انجیل لوقا و بیست و چهارم انجیل متی مذکور است که حضرت عیسی گفت به امتش به این مضمون: که روز ابن الرجال یعنی پسر مرد مانند روزی کهنوح در کشتی نشست که مردم در آن روز مشغول بودند به خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و دختران به شوهر دادن، و چون نوح و اصحابش داخل کشتی شدند، مردم به سبب اشتغالی که داشتند ملتفت کشتی نشدند، پس طوفان رسید و همه را غرق گردانید، چون داخل کشتی نبودند و داخلون نجات یافتند. و گویا منظور عیسی از رجل در اینجا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و شاید جرانیم مذکور که محرف کتب سماویه شد در زمان سلطنت سیلوستر قیصر اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در آنجا نوشته و به عنوان ابهام تعبیر از آن حضرت به رجل نموده، و مرادش از ابن الرجل امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام بوده که امام دوازدهم شیعیان است، و اشاره به حقیقت مذهب امامیه اثنا عشریه باشد. و شاید حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشارت به بشارت عیسی در آنجا کرده باشد در حدیث مشهور میان اهل اسلام، و مذکور در اکثر کتب اصولیه کلامیه اعلام، که آن حضرت فرمود:

« مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق » (۱). یعنی مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است که هر که سوار آن شد نجات یافت، و هر که از سواری آن تخلف ورزید غرق گردید.

ص: ۲۵۰

و در فصل دوازدهم از کتاب ازدراس پیغمبر به این مضمون مسطور است: که حق تعالی فرمود به او ای ازدراس خبر ده امت آخرالزمان را به این که من فرستنده ام به سوی ایشان پادشاهی را که سزاوار است که او را به سوی بنی اسرائیل فرستم اگر قابلیت و استحقاق او را به هم رسانند، و بگیرم از آنها جلالت خود را، و بعد از چند کلمه دیگر خطاب به امت آخرالزمان کرده به این مضمون: به درستی که من می گردانم از برای شما دوازده درخت مزین به میوه های گوناگون، و جاری می سازم از برای شما به عدد هر درختی چشمه از شیر و عسل. و شاید اشاره به این حدیث ازدراس باشد حدیث مشهور میان جمیع امت که نزد شیعه متواتر است، و در صحیح بخاری به یک طریق، و در صحیح مسلم به یازده طریق، و در تفسیر ثعلبی به سه طریق، و در جمع بین الصحیحین به هفت طریق، و در جمع بین الصحاح الستة به دو طریق از حضرت پیغمبر مروی است که فرمود:

« یكون بعدی اثناء عشر خلیفه کلهم من قریش ». یعنی می باشد بعد از من دوازده خلیفه که همه از قریش اند. و در کتاب مسند احمد بن حنبل از پیغمبر به این عبارت است:

« یكون بعدی من الخلفاء عدد نقباء بنی اسرائیل اثنا عشر کلهم من قریش » (۱). یعنی می باشد بعد از من از خلفا به عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر همه از قریش. اگر گوییم: که نصارا حدیث ازدراس را دلیل خود ساخته اند، و عیسی را خاتم انبیا، و امتش را امت آخرالزمان شناخته اند

ص: ۲۵۱

۱- ۱). برای اطلاع بر مصادر این روایت مراجعه شود به کتاب احقاق الحق، جلد ۱۳، صفحه ۱ - ۴۲.

، و دوازده درخت ثمره را اشاره به حواریین که دوازده نفرند دانسته اند ، جواب گوئیم :

که شبهه مذکور مردود است به چند راه : اول : آنکه حواریین عیسی که بر دین عیسی و اعتقاد به حقیقت او باقی ماندند یازده نفر بودند ، و دوازدهم آنها به تصریح نصارا کافر شد و منکر عیسی گشت ، تا آنکه سی درهم از یهود رشوه گرفت و عیسی را تسلیم آنها نمود ، که آن حضرت را کشتند و به دار کشیدند ، و بعد از آن ، آن شخص نیز خود را به دار کشید ، پس از آن شخص شیر و عسل که کنایه از طهارت دین و حلاوت مذهب است چگونه آمد پدید ، بلکه از او چرک و کثافت کفر ورده به هم رسیده . و از این قبیل است که جمعی از فضلالی اهل سنت ، مانند قاضی عیاش مالکی بعضی از سلاطین جور را مانند یزید پلید را از جمله خلفای دوازده گانه حضرت رسالت شمرده اند ، و مضمون صدق مشحون آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت خواهد شد را در این مقدمه نیز به عمل آورده اند . و بعضی از مشایخ نصارا توجیهی از برای اکمال عدد دوازده کرده اند که بعد از قتل عیسی یازده نفر باقی از حواریین جمع شدند ، و از برای عوض آن مرتد قرعه زدند به اسم یوسف نام و میتا نام و قرعه به نام میتا در آمد ، پس او را متمم دوازده حواری کردند . و ردش : بعد از تسلیم صحت حکایت مذکور آن است که میتا از جمله حواریین مختاریین عیسی نبوده . بلکه بعد از عیسی به سبب قرعه داخل شده ، و اگر دخول به قرعه در این باب معتبر باشد هر آینه عدد خلفای عیسی از دوازده بلکه از هزار بگذرد ، به سبب آنکه

نصارا در بعضی اوقات تعیین ریم پایا به قرعه می نمایند ، و آنها را خلفای عیسی می دانند ، و گمان می کنند کهبه اجماع کشیشان به قرعه ایشان روح القدسی کهداخل حواریین شده داخل ریم پایا می شود ، و به این جهت خلیفه می گردد ، و بعد از آن روح القدس منتقل می شود از آنها به پادریها ، و اگر منظور از حواریین مختاریین عیسی باشند زیاده بر یازده نفر نباشند . پس اگر گوئید : که معتبر مختار همان یازده نفر از حواریین است نه مختار غیر آنها . گوئیم : که جرانییم در کتبش تصریح نموده به این که شمعون الصفا و بعضی دیگر از حواریین سیلوس (۱) و رفیقش را از برای خلافت عیسی اختیار کردند ، پس عدد او از دوازده نیز بگذرد ، و بر قول نصارا هر چند که مقدمه مذکوره بر شمعون افترا باشد ، زیرا که جرانییم ثقه و مقبول القول است نزد نصارا . دوم : آن است که اشجار مثمره دوازده گانه منطبق بر حواریین نمی شود ، زیرا که از آنها ثمره که عبارت است از عقب و نسل باقی نماند . سوم : آن است که در کتاب ازدراس مذکور چنین مسطور است : که آن پادشاه را به بنی اسرائیل دهم اگر مستحق آن شوند ، بعد از آن از آنها بگیریم و به دیگران دهم و از این ظاهر می شود که آن رسول موعود و سلطنتش که عبارت است از دینش که غالب بر همه ادیان شود و دوازده خلیفه اش از بنی اسرائیل نباشند ، و حضرت عیسی و حواریین همه از بنی اسرائیل بودند . و از جمله مؤیدات نیز آن است که در کتاب ازدراس در فصل

ص: ۲۵۳

۱-۱) . در نسخه «ع» : ییلوس .

اول مذکور است که حق تعالی خطاب به بنی اسرائیل به این مضمون فرموده : که چه کنم با شما که اطاعت نمی کنید مرا ای اولاد یعقوب ، پس زود باشد که روزی خود را به سوی غیر شما بگردانم ، و نام خود را به آنها دهم تا حفظ کنند دینم را که به آنها می دهم ، به سبب آنکه شما ترک من کردید ، پس من ترک شما کردم و به این سبب اگر طلب رحم از من کنید شما را رحم نکنم ، به جهت آنکه دست های خود را کثیف کردید به خونها ، و پاهای شما رونده شد به کشتن پدرها ، یعنی به کشتن انبیاء و اوصیاء . پس گمان مکنید که شما مرا به این کارهای بد ترک کرده اید ، بلکه خود را ترک نموده اید ، و حالا من به شما می گویم و حال آنکه من پروردگار قادر بر هر چیزیم این که من از شما سؤال می کنم ، چنانکه پدر و مادر از پسر و دختر خود سؤال می کنند ، و چنانکه دایه از طفل شیرخواره خود سؤال می کند ، و سؤال من از شما آن است که شما امت من باشید و من خدای شما باشم ، و شما اولاد من باشید و من پدر شما ، چنانکه مرغ جوجه خود را در زیر بال خود می گیرد ، و من شما را در زیر بال خود می گیرم . پس چه کنم به شما مگر آنکه شما را از نظر خود بیندازم ، و هرگاه از برای من نذری کنید روی از نذورات شما بگردانم ، برای آنکه به سبب افعال قبیحه که کسب کرده اید سر داده ام عیدها و روزها و ختنهای شما را ، زیرا که فرستادم به سوی شما پیغمبران خود را ، و شما آنها را گرفتید و کشتید ، و بدن های آنها را پاره پاره کردید . پس بدانید که من طلب خون آنها را از شما کنم ، و خانه های شما را از اهلش خالی گردانم و ویران سازم ، چنانکه طوفان گاه ها

را متفرق سازد، و هر برگ کاهی را به سمتی اندازد، و من شما را متفرق و هر یک را جایی افکنم، و از برای شما اولادی و نسلی نگذارم، به سبب آنکه تهاون به امر من کردید و آنها را مهمل گذاشتید، و هر چه را من بد دانستم شما خوب دانستید و به عمل آوردید، و از این جهت من خانه های شما را به امت هایی که بعد از شما آیند دهم، از جهت آنکه آنها امرهای مرا قبول کنند و اطاعت نمایند، با وجود آنکه نشنیده باشند صدا و کلام مرا در کوه طور چنانکه شما شنیدید، و عمل به احکام من کنند، و متدین به دین من گردند، با وجود آنکه آیات و معجزاتی را که به شما نموده ام ندیده باشند، و از این جهت بر خود لازم کرده ام که به امت آتیه لطف نمایم و آنها را گرامی دارم. و از این عبارات معلوم می شود که امت آتیه و نبی موعود از غیر بنی اسرائیل خواهد بود به اعتبار آنکه مخاطب به خطایات آیات مذکوره ازدراس است که از بنی اسرائیل است، پس امت آتیه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشند، و دوازده خلیفه از آنها باشند. چنانکه در آغاز نبوت از کتاب دترنامیگذشت که خاتم الانبیاء مثل موسی و از برادران بنی اسرائیل باشند، یعنی از اولاد اسماعیل که برادر اسحاق پدر اسرائیل است، چنانکه از تورات نقل شده به این مضمون: ولشماعیل شمایتخو ایتی بیراختی ایتی و حفریتی ایتی و حریتی ایتی بمعبد معبد شنیم عسور لامیتا لغوی کوزیل. یعنی از اسماعیل و پایین تر، و همچنین تا اولادش، و همچنین اولاد اولادش، و همچنین اولاد اولاد اولادش، و همچنین تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفر آنها امانند و غیر ایشان امامی نیست.

« وفي كشف الغمه ما لفظه : وفي التوراه ما حكاها لي بعض اليهود ورأيتهُ أنا في توراه معربه وقد نقله الرواه أيضاً » إسماعيل قبلت صلاته وباركت عليه وأمنيته وكثرت عدده بماداماد « قيل معناه بمحمّد ، وعدد حروفه اثنان وتسعون حرفاً سأخرج اثني عشر إماماً ملكاً من نسله (۱) . و گذشت معنی این عبارت منقولہ از تورات کہ تعبیر از حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہ ماداماد شدہ کہ عدد جملش نود و دو است ، مانند عدد جمل محمد ، و باز فرمودہ : کہ بیرون می آرم از نسل محمد دوازده امام پادشاه . و در فصل بیست و نهم از کتاب ایزد از کتاب خمسہ تورات بہ این مضمون مذکور است : کہ حق تعالی بہ حضرت موسی فرمود : کہ لباس مقدسی یعنی خلافت و سایر آثار متعلقہ بہ امامت کہ نزد ہارون است باید متصرف بر آنها شوند اولاد او بعد از او ، و ہر یک از دیگری بگیرد کہ خلیفہ بر امت باشد . و معلوم است کہ از جملہ آثار متعلقہ بہ خلافت و امامت تورات است کہ کتاب خداست ، پس عبارت مذکورہ دلالت می کند بر عدم مفارقت کتاب خدا از امام و خلیفہ موسی ، چنانکہ حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیز بہ این طریق فرمودہ است در خبر مشہور میان ہمہ امت ، و ہمہ حکم بہ صحت او نمودہ اند ، و امام احمد بن حنبل در مسند بہ چند طریق ، و مسلم در جزء چہارم از صحیح در دو موضع ، و همچنین حمیدی در جمع بین الصحیحین ہمگی روایت نمودہ اند از زید بن ارقم کہ حضرت رسول فرمود بہ این مضمون :

ص: ۲۵۶

که من بجا گذارنده ام در میان شما ثقلین را یعنی دو چیز سنگین را که یکی از آنها بزرگ تر است از دیگری ، کتاب خدا را که کشیده است از آسمان به زمین ، و عترت خودم را که اهل بیت من اند ، و آن دو چیز از هم جدا نشوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند ، پس نگاه کنید که چگونه مراعات من خواهید کرد درباره اهل بیتم (۱). و از این حدیث مستفاد می شود بقای قرآن و خلیفه و امام زمان تا قیام قیامت . چنانکه اشاره شده است به آن در فصل سی و نهم از کتاب شعیبا که حق تعالی بر سبیل اتمام حجّت بر بنی اسرائیل فرموده است به این مضمون : که چون بیاید شفیع روز جزاء به این دنیا عهد من به او این باشد که روح خود را از او جدا بسازم - یعنی روح القدس را - و کلماتی را که در دهان او گذارم مفارقت نکند نه از او و نه از نسل او و نه از نسل نسل او ، از زمانی که به امامت به آن گذارم تا ابد الابد (۲). و از این کلام دو چیز مفهوم و مؤید مرام می شود : یکی آنکه روح القدس تا شفیع روز جزاء و اولادش خواهد بود تا روز جزا . دوّم : بقای قرآن مجید و فرقان حمید است که کلمات مذکوره عبارت از آن است ، از اینجا معلوم می شود که مراد از نبی موعود عیسی و اوصیای او نخواهد بود ، زیرا که عیسی بدون تزویج متوفا گردید ، پس از برای او نسلی به هم نرسید ، و همچنین اوصیای او بلا عقب از دنیا رفتند و از نسل عیسی

ص: ۲۵۷

۱-۱). برای اطلاع بر مصادر این روایت مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ، جلد ۹ ، صفحه ۳۰۹ - ۳۷۵ .

۲-۲). مراجعه شود به انیس الاعلام ، جلد ۵ ، صفحه ۹۶ .

نبودند ، و مراد از اولاد و نسل اولاد حقیقی اند نه مجازی ، مانند علما و کشیشان ، چنانکه نصارا توهم نموده اند ، به اعتبار آنکه مجاز متوقف است بر قرینه ، و قرینه در کلمات مذکور نیست ، بلکه قرائن متعدده موكده ارادت حقیقت در آنها موجود است . اگر کسی گوید : که بر ملت اسلام در این زمان مهدی آخر الزمان معدوم یا غایب است ، پس مردم چه کنند ؟ و چه فایده در وجود به اعتبار بقای خلافت و امامت تا قیام قیامت می برند ؟ گوییم : مردم باید در دین عمل به احتیاط کنند ، و فایده در اعتبار بقای خلافت در اوقات عدم وجود یا غیبت همان فایده است که در ایام فترت انبیا و غیبت آنهاست از برای مکلفین ، که از خوف وجود و ظهور آنها عمل به احتیاطات شرایع سابقه می نمایند تا از باز خواست و عقاب و عتاب آنها بعد از وجود و ظهور ایمن باشند . و بسیاری از انبیا مدت های مدید غایب بوده اند ، و بعد از غیبت ظاهر گشته اند ، مانند موسی چنانکه در کتاب ایزد مسطور است ، و مانند الیاس چنانکه در فصل هفدهم از کتاب سوم در باب ملوک آنها مذکور است . و در فصل پنجاه و هفتم کتاب شعیای پیغمبر به این مضمون است : که خدا فرموده که نمی باشم من مدعی همیشه ، و نه متأسف تا آخر روزگار ، یعنی گمان مکنید که من بر شما دعوی می کنم از جهت پیغمبران و اوصیایی که شما را دعوت می کنند که اقرار کنید که من خدای شمایم بلکه دعوی من در وقتی است که تمام کنم حجّت خود را بر شما ، تا آنکه هرگاه شما را به عدالت خودم داخل جهنم کنم عذری از برای شما نباشد فل پس از این جهت من مانند مدعی هستم در وقتی که اقامه شاهد بر مدعا علیه نماید ، و دعوی خود را بر او ثابت کند ، و مطالبه حق

خود نماید، و تأسف و تحسیر بر او لازم آورد، و از آثار تأسف من آن است که رحمت خود را از شما غایب سازم، یعنی پیغمبران و اوصیای ایشان را از چشم های شما پوشیده دارم تا حیران شوید، و از جهت غیبتشان اضطراب نمایید. و دانید که دعواهایی که در زمان حضور آنها بر شما می کردم از جهت همین بود که کرم من اوسع بود از این که شما را داخل جهنم کنم و همیشه در آنجا معذب سازم، ولیکن چون من این معنی را به شما رسانیدم و شما به زبان ایمان آوردید و به دل قبول نکردید، و کاری کردید که نکرده بودند کسانی که ایمان نیاورده بودند هرگز مطلقاً، پس از این جهت وا گذاشتم شما را در جهالت و حیرت، پس دور کردم کسانی را که رحمت من بودند بر شما. ولیکن این اسف من تا قیامت نخواهد بود، بلکه زود باشد که کشف کنم ظلمات و أحزان را از مشتاقین و رحمت خودم، به سبب آنکه در اشتیاق به رحمت و کرامت من به مرتبه ای بوده اند که دلهای خود را از کفر و نفاق پاک نموده اند، پس دلهای آنها مانند آینه صافی شده است که نور آفتاب در برابر آفتاب هر چند که از او دور باشید، پس ببینید که گویا آفتاب در آن قرار دارد. و همچنین رحمت من یعنی پیغمبر و امام زمان هر چند که غایب باشند از چشمها و دور باشند از آنها، لکن چون دلهای خود را از خباثت پاک کرده اند و به نور ایمان و اعمال صالحه نورانی شده اند، و آنها را روی به آفتاب فلک هدایت نموده اند، پس نورش ادر قلوب شیعیانش تابیده است به مرتبه ای که گویا در دلهای آنها جاگیر شده است، پس نور هدایتش در اطراف عالم منبسط و براکنافش

منتشر گردیده ، و این همان وعده ای است که وعده فرموده است . و نیز در فصل چهارم از کتاب مالکیاس از جمله انبیای بنی اسرائیل به این مضمون است : زود باشد که بیاید زمانی مانند تنور پر از آتش ، و در آن جباران و گناه کاران مانند خار و خاشاک باشند ، پس همه آنها را بسوزد ، و نسلی و رگ و ریشه ای از برای آنها نگذارد ، و در آن زمان آفتاب عدالت طلوع کند ، و در زیر بالش شفاعت از برای کسانی که از من ترسیده باشند ، و در آن هنگام از برای کسانی که او را قبول کرده و اعتراف به او نموده اند نفع بسیاری باشد ، بعد از آن چون بیایند - یعنی رجوع کنند - بیرون آیند مانند گوسفندان از مراتعشان که منافقان را به قدمهای خود پامال کنند ، و آنها در زیر ایشان خاکستر باشند . قاصر گوید : ظاهراً آن زمان اشاره است به زمان محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام ، چنانکه در فصل پانزدهم از کتاب شعیان حق تعالی خطاب به مؤمنان فرموده است به این مضمون : ای عالمون به معصوم و به حق بشنوید آنچه الحال به شما می گویم ، در زمانی که امت بر حق باشند دین من در دلهای آنها باشد ، پس به این سبب مترسید از استخفاف مردمان ، و خوف مکنید از کفرشان ، از برای آنکه چنانچه گرمها رختها را پاره می کنند کرمان آنها را می خورند ، و چنانکه بیدها پشم را می زنند ایشان را ضایع می سازند ، ولکن آن کس که به سوی مؤمنان فرستاده می شود و آنها را خلاص می سازد همیشه ای است ، زیرا که حجّت من نسلاً بعد نسل خواهد بود ، و در آخر الزمان باشند ، تمام شد کلام شعیان . و شاید بر اصل وجود در زمان غیبت فوائد مترتب شود ، مثل

امن از نزول عذاب ، و مانند انتفاع بردن از آفتاب در زیر سحاب ، و غیر اینها هر چند که عقول ما نرسد به آنها . و در کتاب دانیال پیغمبر به این مضمون مذکور است ک: که حق تعالی می فرماید به دانیال : که زود باشد که زمانی بیاید که مثل آن نیامده و نیاید از زمان بدو خلقت تا روز قیامت ، پس در آن زمان نجات یابند امت تو ، یعنی کسانی که مستقیم باشند بر دین تو ، و هر کس که نوشته شده باشد نامش در کتابی که زود باشد که برای آنها فرستم ، برگردند در آن زمان جمعی کثیر از کسانی که خوابیده باشند در زیر خاک به سوی دنیا ، پس زنده شود بعضی از برای زندگانی خوب ، و بعضی از برای چشیدن عذاب تا باقی باشند در عذاب و متصل شود به عذاب دائم . و در این کلام اشارت است به رجعت در زمان خاصی بعد از این ، و شاید همان رجعتی باشد که مجمع علیه است میان مؤمنین ، و مصرح به است در کلام معصومین ، و مشار إلیه است در قرآن مبین ، در آنجا که فرموده است : «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا» (۱) یعنی روزی که بر می انگیزانیم در آن جمعی را از مکذبان و آن روز البته غیر از روز قیامت است ، زیرا که در آن روز همه کس مبعوث می شوند ، چنانکه در قرآن است که «حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۲) یعنی در روز قیامت همه را حشر می کنیم و کسی را وانی گذاریم .

ص: ۲۶۱

۱-۱ . سورة نمل ، آیه ۸۳ .

۲-۲ . سورة كهف ، آیه ۴۷ .

آغاز پنجم: در اصل پنجم است که اعتقاد به معاد و حشر اجساد است

و آن مجمع علیه است میان مسلمین ، و موافق است با قول اکثر ملّیین ، و ناطق به آن کتب سماویّه و آثار معصومیّه ، و انکار بعضی از ملاحظه مانند بعضی از نصارا آن را واقتصار بر روحانیت حشر و بهشت و جهنم کفر و خروج از ملت و مخالف آیات و روایات است . و مجملش آن است که در قیامت حق تعالی زنده می گرداند استخوان های پوسیده و بدن های خاک شده را ، به نحوی که در اول خلق کرده بود ، و همه را جمع نماید در عرصات از انبیا و اوصیا و همه مؤمنین و مؤمنات و کافرین و کافرات ، و هر ذی روحی از مخلوقات از فرشته گان و جنیان و آدمیان ، از برای کتاب و حساب ، و دادن جزای اعمال از ثواب و عقاب ، و ترازوی عدل از برای ایشان نصب کند ، و اعمال خیر و شر ایشان را بکشد ، و به عدالت میان آنها حکم فرماید ، چنانکه از ظلم هیچ ظالمی نگذرد ، و هیچ مظلومی را محروم ننماید . پس کسی که فعل خیرش زاید بر شرش باشد رستگار شود و به بهشت رود ، و کسی که شرش زاید باشد زیانکار باشد و به جهنم رود ، و کسی که خیر و شرش مساوی باشد رحمت الهی او را در یابد و نجات دهد ، و همه کس باید بگذرند بر صراط که پلی است بر جهنم از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر ، و از پل در جهنم افتند یا به بهشت رسند . و همچنین سایر امور اختر از بهشت و دوزخ و حور و قصور ، و غیر اینها که مخبر صادق خبر داده است به آنها ، باید به ظاهر آنها اعتقاد نمود بدون ردّ و تأویل ، مگر چیزی که دلیل قاطع از

عقل یا نقل از اجماع یا ضرورت از دین یا مذهب بر خلاف آن باشد، و بعضی از نصارا را در اینجا شبهاتی چند نموده اند، که ایراد می شود با رد آنها: اول: شبهه پادری است مسمماً به قلیب پادری به امر ریم پایا در اواخر عصر سلاطین صفویه در رد مسلمین در امور معاد به لغت لتین که آن را به لغت عربی ترجمه نموده اند، و در اینجا به لغت فارسی ترجمه و رد می شود. و مضمون شبهه اش چنین است چه بسیار تعجب است از آنچه در کتب اهل اسلام نوشته شده است که در قبر دو ملک - یعنی منکر و نکیر - از میت سؤال می کنند از گناهای که کرده است، و همچنین آنچه مسلمانان می گویند که بدن را مانند لباس به روح می پوشانند، پس اگر میت جواب ملکین را خوب دهد، و عملش خوب باشد، آن دو ملک سیاه از او دور شوند، و دو ملک دیگر سفید نزد او آیند یکی بر سمت پاهای او، و دیگری بر سمت سر او که او را تا قیامت محافظت نمایند، و اگر میت بدکار باشد، یکی از آن دو ملک سیاه تازیانه بر سر او زند که به آن هفت ذرع در خاک زمین فرو رود، و دو ملک دیگر او را با غلی از آهن به سوی جهنم کشند تا روز قیامت. و مسلمین قبور خود را بسیار عمیق می کنند که تا میت از برای سؤال ملکین تواند که بر قدمین خود نشیند، و شهادت بر این می دهد که در ادعیه خود می خوانند

«اللهم نجني من سؤال الملكين ومن عذاب القبر». و ايضاً وارد می آید بر مسلمین در سؤال ملکین در قبر چند امر: اول: آنکه چگونه سؤال می شود از بدن مرده؟

دوم: چگونه ممکن است که پوشیده شود بدن به روح؟ سوم: از برای چه حفظ می کنند دو ملک بدن را تا روز قیامت؟ چهارم: چه فایده است در زدن تازیانه بر بدنی که هیچ نمی یابد المی و ناراحتی و خفتی را؟ و اگر آن به سبب آن است که بدن را روح پوشانیده، این دلالت نمی کند که به آن سبب بدن ادراک الم و راحت کند، زیرا که به آن سبب ادراکی به هم نمی رسد، نه از برای روح و نه از برای جسد، اما جسد پس به جهت آنکه ادراک نمی کند چیزی را مگر در حال زندگی به سبب روح، و اما روح پس به سبب آنکه مجرد است، و ممتنع است که مجرد بدون آلت جسمانی اش ادراک چیزی کند. پس هرگاه این عقاید مسلمین بعضی از آن مخالف عقل باشد و در بعضی دیگرش فایده نباشد معلوم می شود که اهل اسلام همیشه در عقاید خود بر بطلان بوده اند. و ردش: این است که آنچه نقل کرده است از کتب اسلام در سؤال ملکین در قبر پس چنین نیست، بلکه سؤال از عقاید است نه از اعمال، و سؤال از اعمال در قیامت کبر است. و آنچه گفته است در اعتراض اول که چه فایده در سؤال از بدن میت است؟ می گوییم: از بدن میت به تنهایی نیست، بلکه حق تعالی به قدرت کامله اش جان داخل در بدن او می کند که زنده می شود، و بعد از آن سؤال از او می کنند، و اعاده روح به بدن مستبعد و ممتنع نیست از کسی که او را در اول مره انشاء کرده است از قطره خون ریخته در رحم زن در ظلمات ثلاث، پس آن را انسانی ساخته و جان به او داده تا نه ماه و ده روز در رحم نگاه داشته است، اینکه او را در قبر زنده کند بعد از آنکه خاک و پوسیده شده باشد، تا ملکین

از او سؤال عقایدش کنند، و شاهد بر او شوند که در قیامت نزد خدا بر او شهادت دهند، تا خدا با او به عدالت عمل نماید، و اما سؤال از اعمال و افعال، پس در قیامت کبرا خواهد بود نه در قبر. پس اگر گویند: که حق تعالی می داند که هر کس به چه اعتقاد و چه ملت مرده است، پس چه فایده در سؤال از او هست؟ گوییم: که این شبهه وارد است بر جمیع تکالیف خدا، زیرا که حق تعالی قبل از خلقت زید مثلاً می داند که چه خواهد کرد، و بر چه طریق خواهد مرد، پس چرا او را خلق می کند، و به او امر و نواهی تکلیف می فرماید، و او را مختار در اعمال و افعال خود می سازد؟ پس به آنچه جواب از این دهند به همان جواب دهیم، زیرا که جواب از همه یکی است. و آن، آن است که حق تعالی قبل از خلقت به علم ازلی عاقبت امر مخلوق را می داند که چه خواهد کرد، و به اختیار خود کافر خواهد شد یا ایمان خواهد آورد، پس بعد از خلقت و رسیدن به حد تکلیف به او تکلیف می فرماید، تا آنچه در قوه او است به فعل آید، و حجت خدا بر او تمام گردد، و در روز جزا کافر و عاصی عذر نیارند که اگر ما را امر به خوبی و نهی از بدی می کردی ما اطاعت می کردیم و مانند مؤمنان و خوبان می بودیم، و به سبب آنکه مجرد علم علت وجود معلوم نمی گردد، و مجرد وقوع معلوم مستلزم استحقاق ثواب و عقاب نمی شود، چنانکه چون خیام در این مقام شبهه کرد به شعرش: من می خورم و هر که چه من اهل بود

پس فخر العلماء و المتكلمين خواجه نصیرالدین طوسی امامی آن را رد فرموده است به شعرش : گفتی که گنه به نزد او سهل بود

و حق تعالی هر چند عالم باشد به اطاعت و عصیان ، لکن در قبر سؤال می فرماید از مکلفان از برای اتمام حجت بر ایشان ، چنانکه به همین علت می فرستد پیغمبران را مبشران و منذران ، چنانکه فرموده است در قرآن «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱). پس اگر گویند : چون احوال و افعال مردمان غالباً مخفی بود بر غیر فاعلان ، پس هر کس نمی دانست که دیگری چه می کند ، از این جهت حق تعالی تکلیف می کند تا علم غیبش را بر خلق ظاهر سازد ، اما سؤال در قبر پس چه فایده دارد ، زیرا که میت خودش می داند که مثلاً کافر مرده است و مردم هر چه می خواهند بگویند ، پس علت سؤال قبر چیست ؟ و فایده ای در آن ظاهر نیست . پس جوابش معلوم می شود از آنچه در فصل سوم از کتاب خزیمه مسطور است که چون حضرت آدم علیه السلام از شجره منهیه خورد ، حق تعالی آمد تا داخل بهشت شد و گفت : این أنت ؟ یعنی کجایی تو ای آدم ، بعد از آن گفت : از برای چه خوردی از درختی که تو را نهی کرده بودم از خوردن از آن ؟ پس هر گاه خدا می داند و همچنین ملائکه و حوا همگی دانند که آدم در کجاست و به چه جهت از شجره منهیه خورده است ، پس می گوئیم در سؤال خدا این أنت آدم ولم أكلت چه فایده هست ، و جواب از همه یکی است که معلوم شد .

ص: ۲۶۶

و امّا قولش در اعتراض ثانی که چگونه بدن مانند رخت به روح پوشانیده می شود، پس جوابش این است که ورود این مضمون در اخبار و آثار اهل اسلام معلوم نیست، و بر تقدیر تسلیم ورودش می گوئیم که دلیلی نیست بر امتناع تعلق روح به بدن در قبر از برای سؤال ملکین، چنانکه متعلق بود به بدن و سبب حیات آن بود بدون آنکه حال در بدن باشد، نظر به آنکه به زعم نصارا مجرد است، و مجرد مکان ندارد. و اگر انکارش به سبب آن است که می گویند که چون روح در ایام حیات در بدن بود حیاتش از آن بود، و بعد از آنکه از بدن خروج نمود چگونه بدن در آن وقت سؤال را می فهمد، می گوئیم: روح به آن بر می گردد چنانکه گفتیم، به علاوه آنکه قولش چون روح در ایام حیات در بدن بود منافات دارد با قولش به تجرد روح، زیرا که نصارا متفقند بر تجرد روح، و در تعریف مجرد گفته اند که مکان ندارد و حال در جایی نمی شود، و بر تقدیر تسلیم تجرد روح چه استبعادی در قدرت الهی می رود که به شکل اول میت را در قبر زنده کند، و بر تقدیر عدم تجرد روح چنانکه قول جل بلکه کل مسلمین است که مجردی سوای حق تعالیمی دانند، پس چه مانع دارد از برای اکتسای بدن به روح و حیاتش به آن از برای جواب ملکین. و ایضاً سؤال ملکین در قبر بعیدتر و اشکالش بیشتر است، یا اعتقاد نصارا که خدا گرده نانی را خدا می کند که هر کس آن را بخورد خدا را خورده باشد، و به آن سبب خودش خدا شود، و گفته اند که اعتقاد به این واجب است، و کسی که این اعتقاد را ندارد کافر است، پس هرگاه از قدرت خدا این امر هرزه را بعید ندانند

، چگونه قول مسلمین را به سؤال ملکین در قبر بعید بلکه ممتنع دانند . و همچنین سؤال نصارا از چوب و سنگ و امثال آنها که به شکل خاج می تراشند و از آنها سؤال و التماس قضای حوایج خود می نمایند عجیب تر است یا سؤال ملکین به اذن خدا در قبر در یک ساعت ، با آنکه قائلند که حق تعالی زنده می کند استخوان های پوسیده و بدنهای خاک شده مرده ها را . و اما اعتراض ثالث در حفظ ملکین بدن میت را تا قیامت پس آن مسلم نیست ، بلکه از دروغ ها و افتراهای پادریس است ، با وجود آنکه آن نیز منافی قدرت الهی نیست ، و فایده اش ظاهر و غیر مخفی است . شبهه دوم : آن است که نصارا انکار موت ملائکه و شیاطین نموده اند ، بلکه به متابعت حکما انکار وجود جن بلکه وجود ملائکه نیز نموده اند . اما رد شبهه وجود جن و ملک ، پس در کتب مبسوطه در رد حکما مذکور شده . و اما انکار موت آنها بر تقدیر تسلیم وجود آنها ، پس کافی است در ردش کلام فاضل معتبر نزد کل نصارا بیلوس که در فصل اول کتابش که برای مردی بدتیماتادم نوشته است گفته به این مضمون که : عزت و جلال مخصوص خدایی است که مالک ملوک است و به تنهایی ایمن از مرگ است . و در فصل چهل و یکم کتاب شعیا مذکور است که خدا فرموده است : که منم اول و منم آخر . و نصارا در تفسیر این کلام گفته اند : که اولیت و آخریت مخصوص اند به خدای تعالی به تنهایی .

شبهه چهارم (۱): آن است که می گویند که عیسی در قیامت حاکم است میان خلایق ، نظر به اینکه عیسی را خدا می دانند . و بطلانش قبل از این ظاهر شد ، و دلیلی بر آن به غیر از ادعای خدایت او ندارند . شبهه پنجم : انکار صراط است . و ردش : آن است که در فصل هفتم از کتاب ثانی ازدراس نبی در جمله اخبار آخرالزمان مذکور است که ملکی از جانب حق تعالی به او گفته است به این مضمون : که بهشت شهری است که در آن هر چیزی و هر نعمتی و لذتی است که انسان ادراک آن کند ، لیکن راه دخول بهشت باریک و تیز است بسیار به مرتبه ای که نمی باشد مگر به قدر قدم انسان ، و در یک جانبش آتشی است افروخته و در جانب دیگرش آب بسیاری است و بر آن راه قرار نمی گیرد قدم ، پس سؤال خواهند کرد از تو ای ازدراس هر گاه امر چنین باشد ، و راه بهشت یک راه باشد به آن باریکی و تیزی پس آیا ممکن است که کسی از آن جسر نگذرد و داخل بهشت شود و تصرف در نعمت های آن کند ، پس ازدراس جواب داد که نه ، پس ملک گفت : پس بدان که حال جمیع مخلوقات چنین است که داخل بهشت نمی شوند تا از آن جسر عبور نکنند . فایده در ذکر علاماتی چند از برای آخر الزمان که مذکور است در کتاب مسمی به اورانچلیفیزی در آن کتاب یوحنا از جمله حواریین عیسی ذکر کرده است علامات و وقایع آخرالزمان را تا روز قیامت ، و مأمور شده است به

ص: ۲۶۹

۱-۱) . چنین است در جمیع نسخ ، و ذکری از شبهه سوم نشده است .

اینکه بنویسد آنچه را به آن الهام شود، و در میان امت بگذارد، و در آخر آن کتاب لعنت کرده است بر هر کس که از آن کتاب چیزی اخراج کند، یا چیزی از خارج ادخال نماید، و اکثر امور مذکوره در آن مؤید و مؤکد صحت طریقه اسلام و ایمان می شود، چنانکه اشاره به آن خواهد شد. اینکه بنویسد آنچه را به آن الهام شود، و در میان امت بگذارد، و در آخر آن کتاب لعنت کرده است بر هر کس که از آن کتاب چیزی اخراج کند، یا چیزی از خارج ادخال نماید، و اکثر امور مذکوره در آن مؤید و مؤکد صحت طریقه اسلام و ایمان می شود، چنانکه اشاره به آن خواهد شد. پس بدان که در اول فصل مذکور بعد از اخبار یوحنا در فصل سابق بر آن از ظهور صاحب - یعنی مهدی آخر الزمان - و انتقام او از منافقان، و قلع و قمع پادشاهان و جباران فرموده است به این مضمون: به درستی که من دیدم ملکی را که نازل شد از آسمان و به دستش بود کلید اعماق زمین به زنجیری بزرگ، و دیدم او را که گرفت افعی بزرگ را که آن شیطان است، پس آن را کشید به آن زنجیر تا هار سال و افکند او را در عمق زمین، و در بر روی او بست، و مهر بر آن نهاد تا نگریزد و انسانی را فریب ندهد تا هزار سال، و چون هزار سال تمام شود او را سر دهد در مدت کمی. بعد از آن دیدم منبرها نصب شده، و جمعی بر آنها قرار گرفته اند که امور قیامت به دست ایشان داده شده است، پس دیدم ارواح شهیدان را که به سبب شهادت عیسی و در راه کلمه الله شهید گشته اند، و دیدم کسانی را که سجده کرده اند حیوانی را، و قبول نکرده اند صورت آن را و فرا نگرفته اند علامت آن را که آنها بعد از مردن برگشته اند. و بعد از انقضای آن هزار سال شیطان را از حبس بیرون آورد و او بیرون رود و متعرض شود به کسانی که در اطراف زمین هستند که آنها یا جوج و ماجوجند، و عدد آنها بیشتر است از عدد ماسه

صحرای عالیج ، و جمع نماید از برای جنگ ، پس ظاهر شوند بر روی زمین ، و احاطه کنند به دار السلطنه مؤمنین و شهر برگزیده ، پس چون به آنجا رسند آتشی از جانب آسمان بیاید و آنها را بسوزاند ، و بیندازد آن شیطان را که آورده بود آنها را در گودال آتشی برافروخته از کبریت ، و در آن معذب می شود آن شیطان با هر کسی که ادعا کند به زور و بهتان در شب و روز . پس دیدم نزد آن منبری بسیار عظیم منصوب که نشست بر بالای آن مردی که فرار می کند از او زمین و آسمان ، و نخواهد ماند از برای آنها هیچ مکانی ، پس نزد آن حالت دیدم مردانی چند بزرگان و اطفالی چند ایستاده گان در برابر آن مرد نشسته بر منبر ، و پهن شود کتاب ها و آن نامه حیات است ، و حکم شود میان مردگان بر آنچه ثابت شود در نامه اعمالشان به همان طریق که کرده اند ، پس انداخته شود هلاکت و ذلت در گودالی از آتش و این مرگ ثانی است ، و هر کس که نامش در نامه حیات نوشته شده است در گودالی از آتش باشد ، بعد از آن دیدم زمینی تازه و آسمانی تازه . و نیز یوحنا در فصل پنجم از کتاب مذکور بعد از ذکر مقدمه نوری که در جزیره قادموس دیده و با او گفتگو کرده بود به این مضمون فرمود : که آن نور گفت به من که زود باشد که بیایم و بگردانم کسی را که فتح می کند و ظفر می یابد عمودی در مسجد الهی ، و بعد از آن بیرون نخواهد رفت مرتبه دیگر ، و بنویسم بر آن نام خدای خودم و نام تازه خودم را ، و به درستی که چنین می گوید امین شهید صادق و اول ما خلق اله . و ایضاً یوحنا در فصل چهارم از کتاب مذکور به این مضمون

گفته: که گفت به من آن نور که بیا به سوی من تا بنمایم به تو هر چیز که بعد از این خواهد شد. بعد از آن در اول فصل پنجم به این مضمون گفته: که از جمله چیزهایی که دیده ام یکی آن بود دیدم کتابی در دست شخصی نشسته بر منبری از نور، و ظاهر کتاب نوشته و باطنش به هفت جا مهر شده بود، و دیدم ملکی عجیب که در میان زمین و آسمان ندا می نمود به صداهای بسیار که کیست که قادر باشد بر فتح این کتاب و این مهرها، و چون نبود در میان زمین و آسمان، و نه در زیر زمین کسی که آن کتاب را بگشاید و نظر در آن نماید، به این جهت مرا گریه بسیار آمد، پس دیدم شخصی را از حاضرین که می گفت به من: گریه مکن که اسد - یعنی شیر - این کتاب را بگشاید و هفت مهر را از او بردارد. پس نصارا گفته اند که قائل کلمات مذکوره و شیر مذکور همان عیسی است، و کتاب مزبور همان انجیل است، و این تأویلات غلط است به چند جهت: اول: آنکه قولش زور باشد که بیایم اگر قائلش عیسی باشد باید که تا حال آمده باشد، و اگر مراد از آمدن نزولش از آسمان به زمین در روز قیامت باشد چنانکه نصارا می گویند، واجب است که تا حال نیز واقع شده باشد. دوم: قولش می گردانم فاتح و مظفر را عمودی در مسجد الهی، هرگاه منظور عیسی باشد که نصارا او را خدا می دانند، چگونه از برای خود خدایی قرار می دهد؟ سوم: قولش که می نویسم بر عمود اسم جدید خودم، منافات دارد با اینکه عیسی باشد، زیرا که عیسی اسم جدید نبوده است

، چنانکه مستفاد از کتاب شعیا می شود که قبل از وجود عیسی چند نفر مسما به عیسی بودند . چهارم : آنکه آن شخص نام خود را امین گفته ، و حال آنکه در کتب نصارا در هیچ جا عیسی را مسما به امین و تعبیر از او به این نشده ، و اگر گویند که مراد از عبارت آن است که بعد از دعا آمین می گویند ، گوئیم : که عبارت صریح است در اینکه امین در اینجا نام و علم آن شخص است ، و بنا بر تأویل آنها علم نخواهد بود . پنجم : آنکه آن شخص را اول ما خلق الله گفته است ، پس منافات دارد با الوهیتی که در شأن عیسی ادعا می کنند . ششم : آنکه اخبار نور به یوحنا در جزیره فادموس که بیا به سوی من تا آخر همه بعد از قتل عیسی و رجوعش به دنیا و دخولش در بهشت اسم به زعم نصارا . هفتم : آن است که نصارا می گویند که عیسی داخل بهشت نشد مگر بعد از تعلیم انجیل به حواریین و بنی اسرائیل ، پس چگونه مراد از کتاب مزبور انجیل خواهد بود ؟ که یوحنا به سبب آن گریه می نمود ، و حال آنکه در آن وقت انجیل میان امت عیسی به مدت مدیده مفتوح بوده . هشتم : آنکه از عبارات مذکوره معلوم می شود که آن کتاب در دست شیر نباشد ، بلکه در دست جالس بر منبر باشد ، چنانکه یوحنا بعد از آن کلمات گفته است که دیدم گوسفندی آمد و آن کتاب را از دست جالس بر منبر گرفت و هفت مهر آن را گشود . و از این معلوم می شود که فاتح کتاب شبیه به شیر غیر جالس بر منبر خواهد بود ، و بر این تقدیر ممکن نیست که مراد به جالس و گیرنده هر دو عیسی باشد که او را خدا می دانند ، پس چگونه آن را شبیه به شیر

مخلوق می دانند، و در هیچ جا از کتب نصارا تشبیه نشده است عیسی به شیر، پس هرگاه شیر مذکور عیسی نباشد، جالس بر منبر نیز عیسی نخواهد بود. و چون معلوم شد که قائل آن کلمات به یوحنا عیسی نیست، پس می توان گفت که آن نور عبارت است از نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به چندین قرینه. اول: آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از عیسی مبعوث شده، پس موافق است با قولش که بعد از این می آیم. دوم: آنکه فاتح و مظفری که عمود است اشاره است به آن حضرت یا حضرت علی علیه السلام که بالاجماع فتح قلعه های بسیار نمودند نه به عیسی، زیرا که او هیچ قلعه فتح نمود تا کشته شد، یا صعود به آسمان نمود. سوم: آنکه فاتح که عمود شود در مسجد الهی اشاره است به خلافت علی علیه السلام، و مراد از مسجد همین دین اسلام است، و قولش پس بیرون نرود مرتبه دیگر اشاره به آنکه بعد از عود خلافت به سوی او دیگر از او گرفته نشود، و قولش که بر آن می نویسیم اسم الهی و اسم جدید خود را، شاید منظور این باشد که او را ملقب به ولی الله خواهد کرد، و لقب داخل اسم است، و اظهر آن است که علی اسمی است از اسماء الله مانند عظیم، و هو العلی العظیم. چهارم: چون محمد اسم جدیدی است که قبل از وجود آن حضرت کسی مسما به آن اسم نشده بود، به خلاف عیسی چنانکه گذشت. پنجم: آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت مشهور به محمد امین بود.

ششم: آنکه نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اول ما خلق الله بود، نظر به اخبار بسیار، پس ممکن است که مراد از کتاب قرآن، و از جالس بر منبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد که سید انبیاء و شفیع روز جزاء است، و هر که عمل به مقتضای قرآن کند از فائزین باشد، و هر که عمل نکند از جمله خاسرین و هالکین گردد، چنانکه یوحنا نیز گفته است: که منفتح شد هر کتابی از برای اتمام حجت بر امت تا ببینند آنچه در آن کتاب هست، و عمل کنند به آن چه در آن کتاب به آن مکلف شده اند، و کسی که عمل به آن نکند در جهنم افکنده شود. چنانکه در فصل سوم از کتاب باروک پیغمبر ظاهر می شود در آنجا که باروک نور پیغمبر آخرالزمان و علمش را بیان می فرماید، به قولش به این مضمون: که پس این پیغمبر ماست که بعد از او پیغمبری نباشد، و او است که ظاهر ساخته است طریقهها را از برای تعلیم و تربیت، و به ودیعت نهاد از برای یعقوب طفلش، و از برای عبدالله حییش، بعد از آن به دنیا آمد، پس دیده شد در زمین و مهربان شد به مردمان، و مخلوط شد با ایشان. پس آن کتاب دین و احکام الهی است که بعد از آن کتابی نخواهد آمد، زیرا که آن ابدی خواهد بود، پس هر که نزد او آن کتاب باشد به حیات ابدیه برسد، و کسی که دست از آن بردارد منتهای امرش به هلاک ابدی برگردد، پس ای بنی اسرائیل برگردید و چنگ در دامن آن بزنید، و پیروی آثار آن کنید، و ذکر خوب خود را نزد هیچ کس ترک ننمایید، و عزت و قربی که از برای شما نزد خدا است به اجانب - یعنی به عجم - مدهید، و بدانید ای بنی اسرائیل

که سزاوار است از برای ما که بدانیم که ما نیک جهانیم و بر حالت خوب هستیم ، از جهت آنکه حق تعالی تعلیم کرده است ما را امور مرضیه نزد خود . و در فصل سیزدهم انجیل لکا به این مضمون مسطور است : که بدانید که چون بیاید صاحبدولتی که اختیار همه با او است و به این سبب او را ابوالقبایل گویند ، یعنی پدر هر قبیله ، پس اگر اطاعت نکنید او را در را بر شما خواهد بست ، و شما در پشت در خواهید ماند ، و در را مکرر خواهید زد و استغاثه خواهید نمود به این که بگویید ای صاحب اختیار ما در را بگشا از برای ما ، پس صاحب دولت بگوید در جواب شما که من نمی شناسم شما را ، و نمی دانم که مردم کجایند . پس شما در آن وقت به او استغاثه می نمایید و می گوید : ای صاحب ما ماییم که نزد تو بودیم که می خوردیم و می آشامیدیم ، و تو در کوچه های شهرها می گردیدی و تعلیم امت خود می کردی ، و ایشان را هدایت می نمودی ، پس صاحب در جواب شما می گوید که از من دور شوید ای کسانی که تخم های گناهان کاشته اید ، زیرا که جای شما مکانی است که از برای شما نیست در آنجا غیر از فریاد زدنو انگشت ندامت گزیدن . بعد از آن عیسی به بنی اسرائیل می گوید : که هرگاه دیدید ابراهیم و اسحاق و یعقوب و سایر انبیا را که داخل می کنند سلطان بهشت را ، و بیرون می کنند شما را از بهشت ، و می بینید جماعتی را که می آیند از مشرق و مغرب و جنوب و شمال که داخل کنند سلطان بهشت را ، پس زود باشد که بدانید حقیقت آنچه را گفته ام

به شما که متقدمون متأخرون می شوند، و متأخرون متقدمون می گردند. و در فصل دوازدهم انجیل متی حضرت عیسی به بنی اسرائیل گفته است به این مضمون: که ای بنی اسرائیل آیا می خواهید و صف کنم از برای شما سلطان بهشت را، و بزمن از برای شما مثل پیغمبر آخرالزمان را، پس شما تصور کنید سلطانی را که جمع کرده باشد اسباب عروسی از برای پسرش، و خدام خود را یک روز پیشتر فرستد که مردم را از برای عروسی بطلبند، و گویند به مردم که سلطان می گوید که من از برای شما مهیا کرده ام ضیافتی در این وقت و کشته ام از برای شما بهترین گوساله که نزد من از همه چیز عظیم تر است، و مهیا کرده ام از برای شما همه چیز، پس باید که اجابت کنید و بیایید و به عروسی من حاضر شوید، و میهمان من گردید. و چون مردم دعوتش را بشنوند، بعضی اعتنا به او ننمایند و مشغول به امور خود گردند، و از پی کار خود در معاملات و تجارات متفرق شوند، و بعضی اکتفاء به ترک اجابت نکنند، بلکه زیاده بر آن کنند که خدام سلطان را بکشند و خفت به او رسانند، پس چون سلطان این مقدمه را بشنود عسکر فرستد که بروند و همه آنها را بکشند، و شهرشان را خراب کنند، بعد از آن به خدام دیگر بفرماید که می دانید که من مهیا ساخته ام ضیافت خود را از برای جمعی، و چون لایق ضیافت من نبودند نیامدند، پس شما بروید و بر سر راهها بایستید، و دعوت کنید هر که را برخورید. پس خدام رفتند به سوی هر راهی و آوردند هر کس را که

برخوردند و دیدند به خانه سلطان ، تا آنکه خانه سلطان پر شد از مهمان ، پس سلطان داخل شد تا ببیند میهمان های خود را ، ناگاه دید جمعی ملئس به لباس اهل عروسی نبودند ، پس فرمود به آنها : که چون شما متلبس به لباس عروسی نبودید چرا داخل خانه من شدید ؟ و از کجا بر من وارد گردیدید ؟ پس آن جماعت در جواب سلطان ساکت شوند از جهت آنکه از جواب عاجز آیند . پس سلطان گوید به خدام : که بیندازید این جماعت را در ظلمات زندان دست و پا بسته ، پس نباشد از برایشان سوای فریاد و ناله و صدای دندان ها از گزیدن انگشتان ندامت از راه تأسف و حسرت به آنها ، بعد از آن فرمود عیسی : که بدانید که مدعوون بسیارند لکن مجیبون کمند (۱) . قاصر گوید : که کلام عیسی که مدعو بسیار و مجیب کم است بیان واقع و مطابق آیات و روایات و تجربات است که همیشه اهل حق کم بوده اند و اهل باطل بسیار ، فاعتبروا یا اولی الابصار . و ایضاً حضرت عیسی در فصل سوم از انجیل متی مثل زده است از برای امت به این مضمون : که آیا می خواهید وصف کنم از برای شما سلطان بهشت را ، پس بدانید که او مانند مردی است غنی صاحب مال که زراعت کند در مزرعه خردل بسیار ، و خردل هر چند از همه حبوب کوچک تر است ، لکن چون از زمین روید اعظم و بیشتر از سایر حبوب گردد ، پس پیوسته بزرگ شود و از آن شاخه های بزرگ به هم رسد که پیوسته مرغان آسمان راحت طلبند به آن (۲) . قاصر گوید : که ظاهراً آن است که سلطان بهشت همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر آخر الزمان است که صاحب زراعت

ص: ۲۷۸

۱-۱) . انجیل متی ، باب ۱۲ ، آیه ۲۲ - ۳۲ .

۲-۲) . انجیل متی ، باب ۳ ، آیه ۸ - ۱۲ .

است ، که تخم حق در مزرعه دنیا کاشت ، و چون از دنیا رفت آن تخم های حق در نهایت قَلت بوده اند که به بیست دانه نمی رسیده اند که آنها عبارتند : از عل یو فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ، و جمعی دیگر که مانند ایشان بودند . و چون حضرت امام حسین علیه السلام با شهدای کربلا به درجه شهادت رسیدند از اهل حق سواى حضرت امام زین العابدین علیه السلام و جمعی بسیار کم باقی نماندند ، پس پیوسته آن تخم های کم عدد روئیدند و سبز شدند ، و عددشان زیاد شد تا آنکه زیادتر از همه حیوب و تخم ها شدند ، و حق تعالی حضرت مهدی علیه السلام صاحب زمان را که امام دوازدهم است از اولاد آن حضرت مانند درختی عظیم کند که محیط به همه زمین گردد ، و مصداق «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۱) بشود و بنی آدم در زیر آن ، و ملائکه آسمان بر بالای آن در راحتی شوند که احدی به آن نرسیده باشد از ابتدای خلقت دنیا تا آن زمان (۲) .

قصیده لطیفه و حکایه ظریفه

یلق ذکرها هنا لتضمنها كثيراً من اصطلاحات النصارى ، لكن النسخه المنقول عنها سقیمه جداً یسر الله تعالی لتصحيحها ، عن کتاب مصارع العشاق : ان الشيخ مدرک الشیبانی المغربی السنی المالکی کان فاضلاً متبحراً مغرماً بالجمال ، و کان شاعراً أديباً ، و کان كثيراً ما یلم بدير النصارى ببغداد و یعاشر نصاراه ، و کان هناك

ص: ۲۷۹

۱- ۱) . سورة توبه ، آیه ۳۳ .

۲- ۲) . تا اینجا تمام گردید نسخه «ع» که مربوط به کتابخانه مسجد اعظم قم می باشد .

غلام من أولاد النصارى يقال له عمرو بن يوحنا ، وكان من أحسن الناس صوره وأكملهم خلقاً ، وكان الشيخ المدرك المذكور يهواه ، وكان للشيخ مجلس يجتمع فيه الاحداث لاغير ، وإذا حضر فيه شيخ أو صاحب لحيه قال له الشيخ : قبيح لك ان تختلط بالأحداث والصبيان فقم فى حفظ الله فيقوم . وكان الشيخ من أكابر علماء المغرب ، وكان مطبوعاً فى نظم العشر الرقيق ، وكان يقوى فى قلوب الأدب ، وهذا عمرو المذكور يحضر عليه ويقرأ عليه ، ففتن الشيخ به وكاد يموت عشقاً له ، فكتب يوماً رقعاً وطرحها فى حجر عمرو ، وإذا فيها : بمجالس العلم التى

فلما قرأ الغلام هذه الأبيات استحى وعلم بها من كان فى المجلس ، فانقطع عن المجلس واشتد بالشيخ الوجد ، فترك المجلس ونظم القصيده المشهوره وعدّه القاضى أبوالفرج الاصفهانى فى كتاب الاغانى من العشاق الذين ماتوا غراماً ، وقال : رأيت الشيخ مدركاً ، وهو الشيخ الجليل أبيض الرأس واللحيه ، والقصيده المشهوره المذكوره هى هذه : من عاشق ناء هواه دانى

يا ويحه من عاشق من يلقى

ص: ٢٨٠

وغادر الأسد به حيارى

اليك اشكو يا غزال الانس

ص: ٢٨١

أقول اذقام بقلبي أو قعد

بحق من فى شامخ الصوامع

ص: ٢٨٢

وعيد شعفاء وبالهاكل

بحق ما رعيد الشففق الناصح

ص: ٢٨٣

والمذهب المذهب للنفاق

إلّا رغبت فى رضا أديب

(۱) انتهت الرساله والصلاح على منتهى الرساله محمداً وصحبه وآله التابعين فعله وقاله .

ص: ۲۸۴

۱-۱) . مصارع العشاق : ۳۴۱ - ۳۴۵ ، ومعجم البلدان ، جلد ۴ ، صفحه ۱۲۲ ، جلد ۱۹ ، صفحه ۱۳۵ - ۱۴۵ . تمام گردید
تحقیق و تصحیح این کتاب شریف در روز پانزدهم ربیع الثانی سنه (۱۴۱۳ ه ق) در شهر مقدس قم به دست این فقیر ناچیز سید
مهدی رجایی عفی عن جرائمه .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

